

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 85 January 2002 אדר תשב"ס شماره ۸۵ دی ۱۳۸۰



«او همچون درختی خواهد بود که نزدیک آب کاشته شده باشد».
یرمیانی ۱۷:۸

ایلانوت، جشن درختکاری، مبارک باد

بهاء ۳ دلار

فهرست:



چشـم انـداز

Published by:

IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
طرح و اجرای جدید: د. فرهنگ
دبیر بخش پزشکی: دکتر نیسان بامداد
مدیر اجرای: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا
مترجمان: پیمان اخلاقی، منیژه شایسته (یوم‌طوبیان)، فریده شبانفر، شهره نوفر، رزا کیائی
نویسندگان همراه: پرفسور امنون نتصر (اورشلیم) مینو شبانفر (حکیمیان)، شهره نوفر - فریار نیکبخت (لوس آنجلس)، مینو مقیمی
با همیاری دیگر افراد هیئت اجرائی سازمان سیامک، اختر برلوا، سعید بنایان و فریدون فولادی، شهرام سیمان
تایپ‌ست و صفحه آرایی: مینو حمودوت
صفحه بندی و گرافیک: لیلی کاهن

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

از شما متشکریم
بدون شما کارهای خیریه ما انجام نمی‌شد

All Jews Are Responsible for One Another

כל ישראל ערבים זה בזה

دکتر رابرت بامشاد - پژمان بلوریان - خسرو وگیتی فرهمند - خانواده کامجو - نجات‌الله وگوهر ذکریائی - سیمون هله‌لویا - روزیتا ابرامی - یوسف و هلن شوشانی - ایزک و رزاکهن‌زاد - مایکل کهن‌زاد - پوران و ناهید سیانی - امیر و اورلی اوهب صیون - فریدون ربیع زاده - فرشاد رفیع - مهرداد کهن - دانیال یاشارل - سام تربتی - خانواده کهن اریه - سلیمان حوریم - فرهادیان - هما پرتوی - محترم مشیان - هوشنگ و ژاله رهبان - دکتر ژوزف نصیر - فراز شوشانی - حوری زاده - هومن فرهمند - مویز و شهلا یدیدی - دکتر مهوش نوازش - خانواده حلوسیم - موشه و فلورا حریری مقدم - فریبا نوریان - پوران و مختار ذهابیان - ناشناس - ابراهیم و لیزا دردشتی - خسرو آقائی - ژاکوب و هلن نقره‌ئیان - خانواده تهرانی - بهروز نعیم - دکتر سیروس و هما باختری - هما و فیروزگلشنی - خانم پری امین - موسی مرادی - حبیب‌اله عافاری - فخری پیرنظر.



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

داریوش فاخری

مثلث عشق

بازتابی نسبت به مصاحبه‌ی آقای لیمونادی با علیرضا نوری‌زاده در تلویزیون ایرانیان

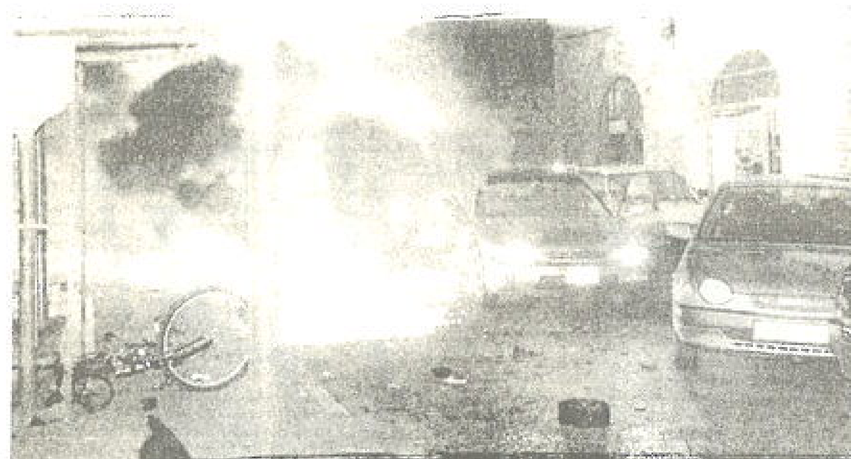
داریوش فاخری

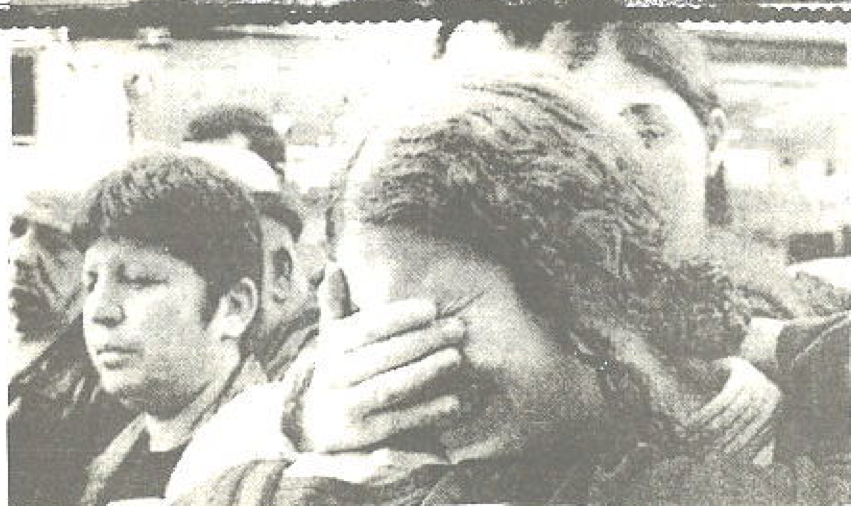
این مقاله قبلاً در ایرانشهر شمارهٔ ۱۶۰ به چاپ رسیده است.

از شنیدن مصاحبه‌ی آقای علی لیمونادی با آقای علیرضا نوری‌زاده، که روز یکشنبه ۱۶ دسامبر در تلویزیون ایرانیان صورت گرفت، بسیار شگفت‌زده شدم. در این مصاحبه، آقای نوری‌زاده:

● جایگاه آریل شارون، نخست‌وزیر منتخب اسرائل را در کنار رهبران جمهوری اسلامی می‌گذارد.

● می‌گویند: «شارون دارد می‌کوبد و ویران می‌کند؛ چریک پیر، عموعمار (یاسر عرفات) را در خانه‌اش زندانی می‌کند؛ بر سر فلسطینی‌ها می‌زند؛ و توطئه می‌کند؛ و با این کارهایش نفرت جهانی را برانگیخته است.





عکس اول: بمب گذاری در اتومبیل شخصی ساکنان جنوب یروشالیم
عکس دوم: بازماندگان ترورهای ناجوانمردانه

فردای آن روز به آقای لیمونادی زنگ زدم، و از ایشان درخواست کردم در هر مکانی که میل داشته باشند، و در هر زمانی که مقرر کنند، اجازه بدهند که در خدمتشان باشم. پرسیدند: «برای چی؟» گفتم: «به خاطر مطلب دیروز شما که خاطر یهودیان این شهر را آزرده کرده است». گفتند: «لازم نیست. شما یهودیان هم زیاد احساساتی نشوید.» گفتم: «من فکر نمی‌کنم که آزرده خاطر کردن بخشی از ایرانیان مقیم این خطه، از راه توهین به نخست‌وزیر اسرائیل، برای آینده‌ی ایرانی که همه باید سعی در بهبودش داشته باشیم، کار درستی باشد».

آقای لیمونادی جواب دادند: «آریل شارون یک جنایتکار جنگی است، و آقای نوری‌زاده یک مفسر سیاسی هستند و این چه ربطی به آینده‌ی ایران دارد؟»

پرسیدم: «از کجا می‌گویید آریل شارون یک جنایتکار جنگی است؟ گفتند: «من یک ژورنالیست هستم که تلویزیون‌های اروپایی را می‌بینم، و مقاله‌های روزنامه‌ها و نشریات آنان را می‌خوانم». گفتم: «برای همین می‌خواهم شما را ببینم. چون روزنامه و تلویزیون اروپا که سند نیست». باز فرمودند: «شما یهودیان خیلی زود احساساتی می‌شوید. نباید احساساتی بشوید. روزنامه‌های اروپایی را بخوانید. در همان اروپا، یک ربای آمده و گفته که هر کس مادرش یهودی نیست، از نظر مذهبی، یهودی به حساب نمی‌آید. با این حساب، تعداد کشته شدگان یهودی «هالوکاست» به آن تعدادی که می‌گویند، نباید باشد!»

زبانم بند آمد. نمی‌دانستم چه بگویم. یخ‌زده، خداحافظی کردم. تمام روز به این سخن فکر می‌کردم، باورم نمی‌شد. در این زمانه از یک قلم‌زن و مطبوعاتی ایرانی این حرف‌ها را بشنوم. شب خوابم نمی‌برد، حرف‌های آن‌ها را مزه مزه می‌کردم. در پاسخ آن‌ها، جواب‌هایی به مغزم هجوم می‌آورد و راحتم نمی‌گذاشت. اما متأسفانه، آقای لیمونادی، از این که به من فرصتی برای جواب به این همه اتهامات، دروغ‌ها و کج اندیشی‌ها را بدهند، امتناع کرده بودند. به این نتیجه رسیدم که این دو، نبایستی تنها دو نفری باشند که این گونه فکر می‌کنند. پس تصمیم گرفتم این مقاله را برای ایرانشهر بفرستم. آن چه در زیر می‌خوانید، حرف‌هایی بود که اگر فرصت داده بودند، حضوراً به آقای لیمونادی و نوری‌زاده، می‌گفتم.

آقای نوری‌زاده، شما با توهین به آریل شارون، یهودیان بسیاری را می‌رنجانید. مقایسه‌ی شما بسیار ناعادلانه، یک طرفه، و غرض‌آلود است، به این دلایل:

● آقای آریل شارون، منتخب ملّت اسرائیل است، از کشوری با سیستم دموکراسی، که با رأی مردم می‌آید و با رأی مردم می‌رود.

● او برای بسیاری، قهرمانی ملی و ژنرالی

است که عمر خود را در راه دفاع از ملتش در برابر کسانی که می‌خواهند تمام اسرائیلی‌ها و یهودیان را قتل عام کرده و به دریا بریزند، گذرانده است.

● او کشوری را می‌گرداند که در سیستم حکومتی آن، حکم اعدام، حتا برای تروریست‌هایی که افراد بی گناه را به گلوله می‌بندند و می‌کشند، وجود ندارد. زنان به بالاترین مدارج کشوری و لشکری می‌رسند، اعراب عضو مجلس اسرائل، نخست‌وزیر و ارتش را به باد انتقاد می‌گیرند و آزاد می‌گردند. تمامی اقلیت‌های مذهبی با آزادی کامل به زندگی و اجرای مراسم مذهبی خود مشغولند. تمامی سندیکاها و کارگران، حق اعتصاب دارند، اساتید دانشگاه‌ها و مطبوعات، نه تنها دولت، بلکه دین و تاریخ این کشور نوپا و قوم قدیمی را به راحتی زیر سئوال می‌برند. محیط فرهنگی، به استعدادها امکان بالندگی می‌دهد. اختراعات و اکتشافات این کشور شش میلیونی چنان چشمگیر است که درآمد سرانه‌ی ملی آن، از بسیاری از کشورهای اروپای غربی هم بالاتر است. شهروندانش، در میان کشورهای غیر عربی، خجالت نمی‌کشند و نمی‌ترسند بگویند اهل کجا هستند.

و شما ایشان را با کسانی هم ردیف می‌گذارید که زنان را از جرثقیل می‌آویزند و در ملاء عام اعدام می‌کنند. در زندان، با نام «صیغه»، به دختران باکره تجاوز می‌کنند، و بعد آنان را به گلوله می‌سپارند. روشنفکران دگراندیش را در قتل‌ها زنجیره‌ای می‌کشند و در کشور خود آزادی بیان را خفه می‌کنند. دانشجویان را تنها به جرم تظاهرات آرام می‌کشند و از بالای بام به زمین پرتاب می‌کنند. پستان‌های زن مخالف سیاسی خود را بریده در کنار سر بریده او می‌گذارند. به قول خبرنگاران رسانه‌های مختلف، پدر و مادران ایرانی برای امرار معاش خانواده، دختران جوان و نوجوان خود را به شیوخ عرب می‌فروشند. استفاده از مواد مخدر در حکومت آنان، بیداد می‌کند. بر خلاف دوران پیشین، که استفاده از مواد مخدر بیشتر مخصوص شهرنشینان و مردان بود، این فاجعه‌ی دردناک، هم اکنون به دهات و زنان شهری رسوخ یافته و به شدت شایع شده است. زن ایرانی در برابر مرد، از هیچ حقی برخوردار نیست و قانونی برای حمایت از او وجود ندارد. یک مسلمان سنی، حق داشتن مسجد را ندارد و در مساجد معمولی هم از حق وضو گرفتن به طریق سنی محروم است. کشیشان مسیحی مفقودالاثر می‌شوند و جسد آنان در کوچه‌های پرت و دورافتاده یافت می‌شود. فجیع‌ترین جنایت‌ها در مورد بهاییان ایران صورت می‌پذیرد. مهاجرت ارامنه و آسوری‌ها از کشور بی سابقه است. زرتشتیان ساکت و مخفی‌اند.

آقای نوری‌زاده! آریل شارون در سخن شما با کسانی هم ردیف شده که مجلس کشورشان فرمایشی است. نماینده‌ی مجلسشان از ترس جان حرف نمی‌زنند. وزیر و معاون وزیرشان را در خیابان کتک می‌زنند. اقتصاد کشور را به ویرانی کشانده‌اند، اموال ملی را به غارت داده‌اند. رأی مردم را به حساب

نمی‌آورند، چون آنان را صغیر فرض می‌کنند و ملت را نیازمند ولی فقیه برمی‌شمرند. آیا برقراری چنین تشابهی، مغرضانه و ناعادلانه نیست؟ این عقده شما از کجا سرچشمه می‌گیرد؟

● آقای نوری‌زاده! شما می‌گویید: «شارون امروز می‌کوبد و ویران می‌کند، بر سر فلسطینی‌ها می‌زند و توطئه می‌کند.»

به راستی که لغت پردازی‌های کلیشه‌ای، در میان قلمزنان مغرض ایرانی هنوز از مد نیفتاده است؛ هنوز اکثراً بدون مدرک شعار می‌دهند، بدون مطالعه و بدون در نظر گرفتن دو طرف یک قضیه، فقط از راه احساس، می‌نویسند. اگر شما آقای نوری‌زاده، نخست‌وزیر اسرائیل بودید، و شهروندان بی گناه کشورتان، از بچه‌ی ۵ ماهه تا پیرمرد و پیرزنان ۷۰ ساله، را در رستوران‌ها و اتوبوس‌ها و دیسکوتک‌ها و بازار خرید، منفجر می‌کردند، چه کار می‌کردید؟ کدام کشور و دولتی در چنین مواردی ساکت می‌ماند؟ آیا این توطئه است که فقط شخص تروریست و پرورش دهندگان تروریسم را هدف قرار می‌دهد نه انسان‌های شخصی و بی گناه فلسطینی را؟ انبارهای خالی از سکنه و پر از اسلحه را نابود می‌کند؟ هلیکوپتر خالی عرفات را می‌زند؟ جاده‌ی فرودگاه خالی از آدم را منفجر می‌کند تا هلیکوپترها و هواپیمای شخصی عرفات، به رغم درخواست‌های مکرر اسرائیل و عهد نامه‌های اسلو، اسلحه‌های قاچاق را به تروریست‌ها و نیروهای مسلح P.L.O نرسانند؟ این‌ها «توطئه» است؟

● آقای نوری‌زاده، شما در برابر این همه کشته و زخمی اسرائیلی و یهودی و اعراب اسرائیلی، هیچ نوع احساس دلسوزی ندارید؟ به راستی چرا؟ شما دلتان فقط برای فلسطینی‌ها می‌سوزد، چراکه آنان «فلسطینی» هستند؟ پس بایستی انصاف به خرج می‌دادید و سران عربی اردن، سوریه، و عراق را کنار نمی‌گذاشتید. بنا به اسناد تاریخی، فلسطینی‌ها در برابر اعراب غیر فلسطینی و انگلستان، بیش‌تر کشته داده‌اند تا در برابر اسرائیل.

● آقای نوری‌زاده! اگر دلتان برای این مردم می‌سوزد، چون مسلمان هستند، پس چرا صحبتی از «پوتین» روسی نکردید که اکنون مدت‌هاست در چچن به مسلمان کشی مشغول است؟ یا در هند؟ یا در کشمیر؟ چرا دولت چین را مورد انتقاد قرار نمی‌دهید که به مسلمانان کشور خود حق رعایت مراسم رمضان را نداد؟ ماه گذشته، وزرای کشورهای عربی در قطر نیز، قطع نامه‌ای علیه این کشورهای غیر یهودی ولی بزرگ، صادر نکردند. من در خصلت ضد یهودی -اسرائیلی این وزراء و حکومتشان شکی ندارم. شما چطور؟

یا اگر از فلسطینی‌ها دفاع می‌کنید چون احساسات انسانی دارید، در همین حین و بین، از برده فروشی مسلمانان سودان و آدمکش‌های «ابوسیاف» در فلیپین هم انتقاد کنید. تا مردم بی طرفی شما را ببینند. یا از کار اجباری و به جنگ بردن نوجوانان مسلمان توسط حکومت‌های آنان ابراز تأسف کنید. هرگز از خود پرسیده‌اید که چرا احساسات انسانی شما در این موارد، برانگیخته نمی‌شود؟

● آقای نوری‌زاده! یاسر عرفات را «ابو عمار» و «چریک پیر» صدا می‌کنید. و متأسف هستید که او در خانه‌اش زندانی است. جای تأسف است که این همه غرض ورزی و ضدیت را در شما می‌بینیم. جای تأسف است که در این زمانه‌ی غلط، طرف کسی را می‌گیرید که پس از هیتلر، بیشترین تعداد یهودیان را کشته است. (و برای این جنایت‌ها جایزه‌ی صلح نوبل را دریافت کرده است): شخصی خودخواه و خودپرست و نژادپرست که جنگ اسرائیل با تروریسم را با تردستی، جنگی دینی جلوه داده، و افرادی چون شما را هم دنبال خودش کشیده است.

آقای محترم: یاسر عرفات مردی دودوزه‌باز و کلاش است، که در جلوی خبرنگاران خارجی از صلح دم می‌زند، ولی در نقشه‌های مدارس، کتاب‌های درسی، نطق‌های عربی، از نابودی کامل اسرائیل و ریختن یهودیان به دریا سخن می‌راند. یهودیان در کتاب‌های درسی کودکان فلسطینی، افرادی دزد و جنایتکار و از نسل میمون و خوک هستند. مفتی‌ها و رسانه‌های همگانی فلسطینی که کاملاً تحت تسلط حکومت این «چریک

پیر» هستند، شهادت را تشویق و نابودی اسرائل را ترویج می‌کنند، و افراد انتحاریِ حامل بمب را که بچه‌ها و مادران و پیرمردان بی دفاع را منفجر می‌کنند، جزو قهرمانان ملی جلوه می‌دهند؛ میدان به نامشان می‌کنند، پوسترهای بزرگ آنان را بر دیوارها می‌آویزند، به خانواده‌هایشان بی دریغ و به فراوانی کمک مالی روا می‌دارند و بهشت و دختر باکره‌ی بهشتی به آنان وعده می‌دهند.

آقای نوری‌زاده! شما هم می‌دانید که کسی تروریست زاده نمی‌شود. تروریست‌ها، حاصل کار پرورش دهندگان خود هستند. ترور هم خوب و بد ندارد. کشتن افراد بی گناه و بی دفاع، ترور است. کارخانه‌ی تروریست سازیِ عرفات و همکارانش، بچه‌ها را می‌کشد، مادران را در آغوش و در برابر چشم کودکانشان می‌کشد. آرزو و رؤیاهای چند نسل ایسرائلی و فلسطینی برای زندگی‌ای توأم با امنیّت و صلح را زنده به گور می‌کند.

آری، این چریک پیر شما، این عمو عمار شما، بنیانگذار تروریسم مدرن و ادامه دهنده‌ی همان راه مانده است. کسی که ورزشکاران بی دفاع یهودی را در مونیخ کشت، سفیر آمریکا و بلژیک را کشت، سرنشینان کشتی تفریحی ایتالیایی را کشت، ایرانی را در زمان انقلاب کشت، و پاداش گرفت. او همان کسی است که در جنگ عراق علیه جان و مال ایرانی، طرف عراق را گرفت تا کشور و مال و جان و ناموس ایران و ایرانی مورد تهاجم قرار گیرد.

حالا این آدم خودپرست، دیکتاتور و فاقد آینده نگریِ یک رهبر دلسوز، بدون یک استراتژی واقعی، به تاکتیک کوتاه مدت ترور و خشونت دست زده است. پس از یک سال به جای امنیت و صلح و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی، برای ملت خود آینده‌ای نامطمئن، روح بدبینی و ناامیدی به ارمغان آورده است. چراکه برای او لقب «پرزیدنت» مهم بود و این که در تاریخ او را با صلاح‌الدین ایوبی مقایسه کنند، نه ساختن زیربنای اقتصادی، قضایی، اجتماعی و سیاسی، که آینده‌ای برای ملت و کشورش رقم بزند، و باعث رشد استعدادها و شکوفایی افکار و اعمال مثبت شود و در صحنه‌ی جهانی برای فلسطین، سربلندی به ارمغان آورد. تفاوت او با دیوید بن گوریون ایسرائلی همین بود که او اول کشور را ساخت، بعد اعلام استقلال کرد، و عرفات، درست برعکس.

آقای نوری‌زاده، از خودتان بپرسید، چرا با آن که بیش از ۵۰ سال از جنگ جهانی دوم می‌گذرد، یهودیان آواره از سراسر جهان با دست خالی به کشور اجدادی خود برگشته و دارای اقتصاد شکوفا هستند. ژاپنی‌ها، کره‌ای‌ها، آلمانی‌ها و دیگر کشورهای جنگزده ـ که ملتشان در اطراف جهان پراکنده و آواره‌ی کمپ‌های آوارگان جنگی بودند، به کشورهایشان برگشته‌اند و سال‌هاست که نوسازی کشورشان را شروع کرده‌اند. امّا فلسطینی‌ها با وجود حمایت کشورها و مردم ثروتمند مسلمان و غیر مسلمان جهان، هنوز در

اردوگاه‌های آوارگان زندگی می‌کنند، و دست احتیاج و گدائی به سوی سازمان ملل دراز می‌کنند؟

آیا هرگز از خود پرسیده‌اید، یا درباره‌اش سخنی گفته‌اید که چرا یاسر عرفات به پیشنهاد سخاوتمندانه‌ی اهود باراک، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل جواب رد داد؟ چرا ۹۷ درصد مناطق غزه و کرانه‌ی غربی را کافی ندانست؟ ولی چرا هرگز صد در صد این مناطق را که قبل از ۱۹۶۷، زیر تسلط مصر و اردن بود، تصرف نکرد، و یا کشورهای عربی مصر و اردن به او ندادند و کشور فلسطین را بنیاد نگذاشت، و مردمش را از آوارگی نجات نداد؟

چرا باید روح زیبا و جان نازنین و آینده‌ی کودکان فلسطینی بازیچه‌ی دست این جنگجویان حرفه‌ای و کهنه‌کار باشد؟ وقتی همین هفته‌ی پیش، عرفات پس از اعلامِ بستنِ نمایشیِ دفاتر حماس و جهاد اسلامی، در رسانه‌های غربی در نطق عربی خود اعلام کرد که حاضر است در برابر کشته شدن یک اسرائیلی، ۷۰ نوجوان فلسطینی شهید شوند، آیا به خاطر این حاتم بخشی و مایه گذاشتن از جان جوانان فلسطین، از این چریک پیر تعجب نکردید؟ یا با او هم عقیده‌اید؟

آقای نوری‌زاده! دوست شما آقای لیمونادی در دفاع از بی سوادی، غرض‌ورزی و جعل حقایق شما، پا را فراتر گذاشت، هم شارون را جنایتکار جنگی خواند، هم وجود پدیده‌ی سهمگینی چون «هالوکاست» را نفی کرد، و سند ادّعای خود را هم روزنامه‌ها و تلویزیون‌های اروپایی قلمداد کرد.

و شما آقای لیمونادی! من برعکس شما، به روزنامه‌های اروپایی اعتماد نمی‌کنم؛ به ملت‌هایی اعتماد نمی‌کنم که بالاترین کشتار تاریخی را طی یک برنامه ریزی حساب شده، و برای تصفیه‌ی نژادی تمام عیار از قوم من، به مرحله‌ی عمل در آورده‌اند؛ به دولت‌های بی پرنسیبی که گیلاس‌های شامپاین خود را برای قراردادهای تجاری بلند می‌کنند، نه برای قراردادهای صلح، اعتماد نمی‌کنم. نه تنها من،

که هیچ ایرانی آواره‌ی دیگری هم به ارزشگذاری‌های این دولت‌ها اعتماد نمی‌کند. اروپا هنوز زهر آنتی سمیتزم را از خون خود دور نکرده است. تعداد محل‌های عبادت یهودیانی که در اروپا، در سال گذشته، مورد تعدی و آتش سوزی قرار گرفته، از شبِ شیشه‌ها (۱۹۳۸) دوران هیتلر تا به حال سابقه نداشته است.

اجازه ندادید حضوراً خدمتتان بگویم. بگذارید این جا توضیح دهم. منافع اقتصادی اروپا در رقابت با ایسرائل در بازار خاورمیانه و اروپا، در خطر است. صنایع نظامی، تکنولوژی ارتباطات و نرم افزارهای کامپیوتری و اکتشافات دارویی در ایسرائل کنونی، هم طراز با امور کشاورزیِ پیشرفته‌ی کشور، پیشرفت کرده است. مسلماً اروپا می‌کوشد که سرمایه‌ی ملی کشور ایسرائل، نه در راه اکتشافات علمی و توسعه‌ی صادرات، بلکه در راه دفاع از کشور و خرید و یا ساخت اسلحه به کار رود. بنابراین، دلسوزی برخی از حکومت‌های اروپایی، زاییده‌ی طمع اقتصادی است، نه دلسوزیِ انسانی. کما این که در بسیاری از حق کشی‌ها و تبعیض‌های گوشه و کنار جهان منجمله ایران، ساکت و خاموش به نظاره نشسته‌اند، چون آن موارد منافعشان را به خطر نینداخته‌اند. این نظر اقتصادی.

امّا ضدیت برخی از نویسندگان اروپایی با ایسرائل (که به نظر ما یهودیان، در بسیاری جهات و مواقع، همان ضدیت با یهودی است) علت‌ها و جنبه‌های دیگری هم دارد: در طول قرن گذشته، اروپا چندین مکتب فکری را برای رسیدن به مدینه‌ی فاضله، به جهان عرضه کرد. طراحان این مکاتب، از میان نخبه‌ترین روشنفکران این خطه برخاسته بودند. در میان این هدایای فلسفی به جهان، «فاشیزم»، «نازیسم» و «استالینیزم»، عمده‌ترین هدایا بودند. یهودیان نیز، «صیونیزم» سیاسی - مذهبی را به عنوان راه رهایی یهودیان به جهان عرضه کردند. اگر منصفانه قضاوت کنید، تفاوت این مکاتب فکری بسیار واضح است. مکتب‌های فاشیزم - نازیسم و کمونیزم، زاییده‌ی اروپای غنی و دیکتاتوری‌های محض بود و قدرت مطلقه در دست رهبر بی قید و شرط قرار داشت، و نژادپرستی رکن اساسی جنبش بود. اقلیت‌ها، یا سرکوب کامل یا تصفیه، و یا بین ایالت‌های مختلف، به صورت پراکنده، اسکان داده می‌شدند.

تمامی این مکتب‌ها در عمل، با خونریزی ملت خود و ملت‌های دیگر، به حیات خود ادامه می‌دادند و روبه‌روی ملت‌های جهان می‌ایستادند. تمامی این مکتب‌ها، به جهانگشایی و امپریالیسم مبادرت ورزیدند، و میلیون‌ها تن را کشته و بی خانمان و آواره کردند. رسانه‌های گروهی آنان به شدت تحت سانسور بود. شهروندان، حالت ماشین‌های تحت کنترل را داشتند و آزادی فردی و بیان، محترم شناخته نمی‌شد. علم در خدمت تصفیه‌ی نژادی و برای نابودی و کشتار دیگران به کار گرفته می‌شد.

در برابر این مکاتب، صیونیزم، در میان همسایگانی با رهبران مادام‌العمر و حکومتِ وراثی، سیستم و حکومتی را بنا گذاشت که مرداب‌ها را خشکاند، زمین‌های بایر را آباد کرد، دشت‌ها را بارور نمود، سیستم حکومتی‌ای برقرار کرد که در آن دموکراسیِ محض حکمفرما شد. رهبرانش در کمال قناعت و سادگی و آزادگی و تحت قوانین کشوری خدمت کردند، بر سر کار آمدند، و از سر کار کنار رفتند؛ تا مجبور نباشند برای حفظ اریکه‌ی قدرت، مخالفان خود را ترور، یا زندانی، و یا اعدام کنند؛ سیاهان آفریقایی را در هواپیما نشاندند و از حبشه به ایسرائل

آوردند تا در کنار سفید روسی و اروپایی زندگی کنند و در ساختن کشورشان سهیم باشند؛ کشوری که نه اقلیتی در آن تصفیه شد، و نه به زور جا به جا شد، و نه امکان شکوفایی از او گرفته شد. این مکتب، بر خلاف مکاتب اروپایی غیر یهودی، امپریالیست نبود. خیال جهانگشایی نداشت، برای ابقای خود از خود دفاع کرد ولی هرگز رو به روی ملت‌های جهان نایستاد.

رسانه‌های همگانی، دانشگاه‌ها و مراکز علمی، در کمال آزادی و استقلال فکری، از هر طیف سیاسی و بدون سانسور دولت، برای پیشرفت و بهبود وضع بشر فعالیت کردند؛ شهروندان آن، حق اعتصاب و ابراز نظر فردی و گروهی را دارند، و آزادی آنان کاملاً از نظر قانون تضمین شده است. به این دلایل است که صیونیزم هنوز پابرجاست، و مکاتب فکری زاییده‌ی فکر نخبگان اروپایی، در شرم‌خانه تاریخ جا دارند. به این دلایل است که به اصطلاح روشنفکر اروپایی، تحمل چنین شکست فکری‌ای را ندارد، و از آن جا که ظرفیت انسانی و تعالی روح او به آن درجه نرسیده که در پی یک رقابت صحیح و انسانی باشد، به غرض ورزی و کینه توزی دست یازیده است. از این روست که من به روشنفکر اروپایی اعتماد نمی‌کنم.

از این به اصطلاح روشنفکران که بگذریم، اکثریت توده‌های اروپایی نیز چون آنان، هنوز نتوانسته‌اند زهر تعالیم کشیشان مسیحی -که در طول تاریخ به خون اروپا وارد شده- را از خون خود خارج کنند. رهبران مذهبی مسیحی، هرگز یهودیان، که دعوت عیسی را به عنوان «مسیح موعود» نپذیرفتند، را نبخشیدند. چرا که این عمل از نظر آنان، نفی اعتقاداتشان بود. بنابراین، زهر آنتی سمیتزم و آتش نابودی یهودیان را همواره دامن زدند. از سوی دیگر، بسیاری از اروپائیان با این کارشان سعی دارند دلیلی برای کشتار بی شرمانه و ناانسانی ۵۰ سال پیش خود بیابند و یهودیان را سزاوار نابودی جلوه بدهند.

اسلامیزم مدرن که ساخته و پرداخته‌ی رادیکال‌های متحجر امروزی است نیز، بر اساس عدم تحمل دگراندیشی، به بیراهه می‌رود. و از این برداشت‌های مغرضانه‌ی رسانه‌های همگانی اروپایی، که توسط حکومت‌های دیکتاتوری و خودکامه و فاسد کشورهای خاورمیانه تغذیه می‌شوند، سود می‌جویند. انسان‌های مستعد نیز بدون در نظر گرفتن نیت‌های پنهانی و پول‌های رد و بدل شده، که ضامن سرگرم نگهداشتن ملت‌های دربند دیکتاتوری خاورمیانه است، این نوشته‌های مبتذل را سند غیر قابل انکار می‌پندارند.

آقای لیمونادی! شما نخواستید من آن طرف قضیه را برایتان توضیح دهم. شاید چون نمی‌خواستید خللی در افکارتان به وجود آید و احساساتتان در مورد اسرائیل و یهودیان به همان صورت باقی بماند؛ احساساتی که من از زبان دولتمردان سوری و جمهوری اسلامی بسیار شنیده‌ام.

در همین حال، تأسف بار است که می‌گویید: «شما یهودیان زود احساساتی می‌شوید. نباید زیاد حساسیت نشان بدهید.» چگونه می‌توانید این حق را از من بگیرید، وقتی شما احساس خودتان را نشان می‌دهید؟ چرا فکر می‌کنید هنوز در ایران هستید و می‌توانید کسانی که از لحاظ جمعیتی در اقلیت هستند، را کوچک و حقیر و خاموش کنید و ساکت نگاه دارید؟

در ایران ما، متأسفانه، به بسیاری از ما نیاموختند که احترام دیگران را باید نگاه داشت و با احساسات آنان نباید بازی کرد. بسیاری در ایران، به نادرستی مرد رشتی را فاقد قدرت جنسی، زن رشتی را «پالون کج»، تُرک را فاقد هوش، لُر را خام، بهایی را بی دین، یهودی را نجس، ارمنی را...می‌نامیدند و فکر می‌کردند از این راه، خود را بی عیب جلوه می‌دادند. این موضوع باعث شد که تمامی نیروهای جامعه در کنار هم و برای هم به کار نیافتند.

من یهودی، برای این فرهنگ عدم تحملِ دیگران، تاوان بسیاری پرداخته‌ام. منی که ایرانی زاده شدم، ایرانی مانده‌ام و ایرانی خواهم مرد؛ منی که ایرانی‌تر از هر ایرانی بودم و هستم؛ با غم ایران اشک ریختم و با شادی‌اش پای کوبیدم؛ منی که با حساسیت فراوان و دانسته، نام چنگیز و تیمور را بر فرزند خود نگذاشتم، تا به نام جنایتکار مهاجمی به کشورم، تداوم نبخشیده باشم؛ منی که هرگز -هرگز در کنار هیچ دشمنی علیه ایران، در طول تاریخ ۳۰۰۰ ساله‌ام، نایستاده‌ام، معاهده‌های ننگین را علیه کشورم امضا نکرده‌ام، بخشی از ایران را نه در خیال و نه در واقعیت از پیکر وطنم جدا نکرده‌ام؛ منی که به یهودیت که در حکم مادرم بود، و به ایران که در حکم پدرم بود، به یک اندازه عشق ورزیدم؛ من به هیچ ایرانی نگفته‌ام و نمی‌گویم که احساسات خود را در هیچ مورد پنهان کند. پس به کسی هم اجازه نمی‌دهم به من بگوید در برابر تکه‌های منفجر شده‌ی بدن‌های کودکان خردسال یهودی که به دیوار خیابان‌ها چسبیده، چشمان گریان مادری که با سر پر از تکه‌های شیشه و میخ در چشم، دنبال دخترک ۳ ساله‌اش می‌گردد، فرزندی که دارد اشک می‌ریزد و دنبال پای جدا شده‌ی پدرش در خیابان می‌گردد، احساساتی نشوم.

یا از شما نپرسم که چرا در برابر اخراج و غارت اموال و کشتار یهودیان یمن، عراق، مصر، مراکش، ایران، سودان، و...ساکت نشسته‌اید و حرفی نمی‌زنید.

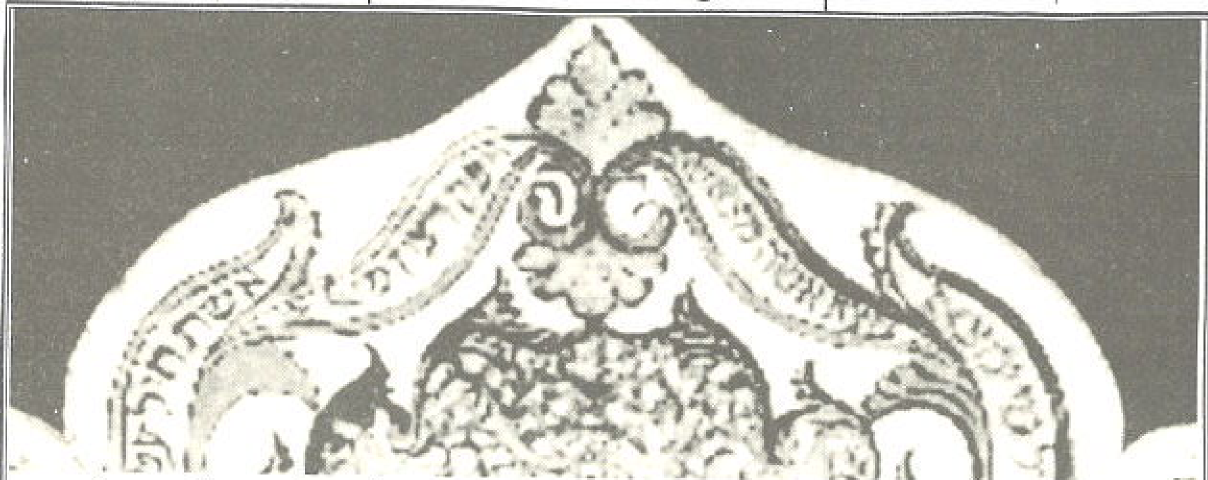
حالا من که با کوله باری از ایران و تاریخ قومی یهودی‌ام در آمریکا زندگی می‌کنم، به یک مثلث دلخوشم، که اسمش را گذاشته‌ام «مثلث عشق»، و فکر و ذکر و عملم، سربلندی و همراهیِ سه ضلع این مثلث است، که ایران، اسرائیل و آمریکا، به منافع مشترکشان بیندیشند و با همکاری من و ما، در این راه قدم بردارند.

شاید بگویید که رؤیایی فکر می‌کنم، ولی هیچ قومی بیشتر از قوم یهود رؤیاپرور نبوده. شاید به همین علّت است که با وجود تمام کشتارها و تحقیرها و سرکوبگری‌های تاریخ، هنوز انسان‌هایی هستیم که با سادگیِ

خوش‌آیندی به روح والای بشر اعتقاد داریم. برای همین است که اعتقاد داریم به قول شیمون پرز، «همسایه‌ی خوب از اسلحه‌ی خوب بهتر است.» برای همین است که می‌گوییم در خاورمیانه جا برای همه هست، هم برای اعراب و هم برای اسرائیل، و کسی مجبور نیست، به بهانه‌ی بقای خود، در فکر نابودی دیگری باشد.

آقایان لیمونادی و نوری‌زاده! قوم یهود، قوم تفسیرهای زودگذر و حوادث گذرای تاریخ نیست. حقانیت آن چه که حق است را فقط تاریخ قضاوت می‌کند. می‌بینید که امپراتوری‌های بزرگی مانند روم و یونان و سوریه و مصر، که پیش از اروپای مدرن در پی نابودی قوم یهود بود، دیگر وجود ندارند.

برای ما ولی، بیایید به ایران بیندیشیم و به سربلندی آن، به کودکان ایرانی و فردای ایران این دین را داریم که با هم باشیم.



جشن درختکاری، ایلانوت، بر شما مبارک. به این امید که بهاری که در پیش است برای همه جهانیان برکت به همراه بیاورد.

اخبار شورای سازمان‌های یهودی ایرانی

ژرژ هارونیان

شرکت وسیع مردم در راه پیمائی نهم دسامبر

در یکی از پر شورترین همایش‌هایی که در عرض چند سال گذشته در لوس‌آنجلس برگزار گردیده، جمعیتی که میان ۷ هزار تا ۱۲ هزار نفر از سوی رسانه‌های گروهی تخمین زده شد، در یادبود قربانیان ترور در اسرائل و آمریکا و حمایت از بازماندگان آن در ماه دسامبر اجرا شد. این تظاهرات با همکاری ده‌ها سازمان مختلف یهودی این منطقه منجمله شورای سازمان‌های یهودی ایران برگزار گردید که گروه قابل توجهی از ایرانیان نیز از هر مذهب و باور نیز در میان شرکت کنندگان بودند. بسیاری از جوانان یهودی ایرانی نیز در میان داوطلبان انتظامات بودند که این نشانه‌ای دیگر از همبستگی و یگانگی شهروندان آمریکا در مقابل تهاجم تروریست‌ها می‌بود.

مراسم از جلوی موزهٔ تالرنس (مُدارا) وابسته به مرکز سایمون ویزنتال با سخنرانی مسئولین شهر لوس‌آنجلس و ربای ماروین هایر، رئیس مرکز ویزنتال و دیگر رهبران جامعهٔ یهودی منطقه آغاز گردید و آن گاه شرکت کنندگان در محل تقاطع پیکو بولوارد و رکسفورد تا تقاطع پیکو و رابرتسون و برگشت راه پیمائی نمودند که حدود ۵ مایل می‌باشد. حضور مردم به قدری وسیع بود که خیابان پیکو در این مدت به رفت و آمد خودروها بسته شده بود و تمام خیابان در این فاصله از جمعیت شرکت کننده مملو بود.

شورای سازمان‌ها خواهان حضور یهودیان ایرانی در امور اجتماعی خود می‌باشد و این گردهم‌آیی نمونه‌ای از اقداماتی بود که خواستهٔ بسیاری از افراد جامعه در شرایط جدید «مبارزه با تروریزم» می‌بود.



شرکت اعضای هیأت مدیرهٔ شورا در برنامهٔ تلویزیونی

دو نفر از اعضای هیأت مدیره در برنامهٔ آقای مهدی ذوالفقاری در تلویزیون آپادانا شرکت کردند. این برنامه که به وسیلهٔ ماهواره در سراسر آمریکای شمالی پخش می‌گردد در تاریخ ۸ ماه دسامبر از لوس‌آنجلس به صورت زنده پخش گردید. موضوع برنامهٔ یک ساعته و نیمه «یهودیان ایرانی و مسائل و فعالیت‌های آنان» بود.

ژرژ هارونیان رئیس هیأت اجرائی و داریوش فاخری رئیس هیأت مدیرهٔ سیامک و سردبیر چشم‌انداز که عضو هیأت مدیرهٔ شورا نیز می‌باشد در بخش اول برنامه به سؤالات آقای ذوالفقاری دربارهٔ تاریخ معاصر یهودیان ایران و مسئلهٔ مهاجرت آنان به آمریکا بعد از انقلاب سال ۷۹ پاسخ دادند و در بخش دوم برنامه به پرسش‌های بینندگان برنامه که از نقاط مختلف آمریکا تماس می‌گرفتند به توضیح پرداختند.

سؤالات بسیاری دربارهٔ نقش و سابقهٔ یهودیان در تاریخ ایران و بسیاری مطالب ناروشن در مورد سرگذشت یهودیان به عنوان یک «اقلیت»، هویت یهودیان به عنوان ایرانی و یا یهودی و هر دوی این ریشه‌ها و رابطه یهودیان با اسرائل مورد بحث قرار گرفت. بسیاری از افرادی که تماس گرفتند خواهان کسب اطلاعات بیشتر از گذشتهٔ یهودیان ایرانی بودند و کتب «تاریخ یهود» تألیف دکتر حبیب لوی و «تاریخ یهودیان» تألیف پروفسور نتصر به بینندگان عرضه گردید و برای آنان ارسال گردید تا بیشتر بدانند و سوءتفاهمات روشن گردند. زیرا هر چه بیشتر بدانیم، بهتر یکدیگر را می‌فهمیم و آن وقت است که همزیستی آسان‌تر می‌شود.

مجری برنامه در صدد است که در آیندهٔ نزدیک برنامه‌ای دربارهٔ «صیونیزم» و تاریخ پیدایش آن و وابستگی یهودیان با سرزمین اسرائل برگزار نماید که قبلاً به اطلاع جامعه خواهد رسید.

توسعهٔ هیأت مدیره

هیأت مدیرهٔ شورای سازمان‌ها مفتخر است که به اطلاع جامعه برساند که نمایندگانی از سوی «کنیسای اوهل راحل» و «کنیسای نتن الی» به هیأت مدیرهٔ شورا پیوسته‌اند. همکاری این دوستان با هیأت مدیره و هیأت اجرائی شورا از مدتی پیش آغاز گردید ولی به صورت رسمی از دورهٔ جدید هیأت مدیره از اول سال ۲۰۰۲ می‌باشد. همان طوری که در اطلاعیه‌های گذشته به اطلاع جامعه رسانده شده، هدف ما همکاری در مورد مسائل مشترک جامعه می‌باشد و از پیوستن و همکاری این هم کیشان عزیز بسیار متشکریم.

کمک مالی برای دانشجویان مایل به شرکت در کنفرانس AIPAC

سه سال متوالی است که شورای سازمان‌ها در این بزرگ‌ترین همایش حامیان روابط میان آمریکا و اسرائیل شرکت می‌کند و نمایندگانی به کنفرانس سالیانه آن روانه می‌کند. هیأت مدیره مفتخر است که برای اولین بار در تاریخ یهودیان ایرانی شهروندان آمریکا برای چهار دانشجو که علاقمند به شرکت در این گردهم‌آیی آموزنده می‌باشند مخارج نام نویسی و هتل را متحمل شود. این چهار شرکت کننده که توسط کمیتهٔ روابط عمومی Iranian Jewish Public Affairs Committee از میان درخواست کنندگان انتخاب خواهند شد خود باید ترتیب مخارج پرواز و یا مسافرت به نوع دیگر به شهر واشنگتن را بدهند. کنفرانس امسال در اواخر ماه آوریل برگزار می‌شود و درخواست کنندگان باید حداکثر تا ۵ ماه فوریه ۲۰۰۲ با ما در تماس باشند. برای اطلاعات بیشتر لطفاً با شماره تلفن شورای سازمان‌ها ۶۶۱۰-۵۳۵ (۳۱۰) تماس بگیرید.

لازم به تذکر است که در کنفرانس سال ۲۰۰۱ آقای آریل شارون نخست‌وزیر اسرائیل، کولین پاول وزیر خارجه آمریکا و بسیاری سناتورها و نمایندگان کنگره به سخنرانی پرداختند و سمینارهای مختلفی دربارهٔ مسائل خاورمیانه و چگونگی شرکت در امور سیاسی آمریکا برای دفاع از کشور اسرائیل برگزار گردید. پیش‌بینی می‌شود که در کنفرانس امسال احتمالاً پرزیدنت بوش شرکت خواهد کرد.

*** آدرس و تلفن شورای سازمان‌ها**

CIAJO
P.O. Box 16263
Beverly Hills, CA. 90213
Fax: (310) 843-9266

اطلاعیهٔ چشم انداز

چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.

گزارشی از سخنرانی پروفسور شموئل رهبر در کانون سخن لس آنجلس

دو انقلاب علمی

دوشنبه هفدهم دسامبر سال جاری پروفسور شموئل رهبر، دانشمند یهودی، مکتشف و متفکر انسان دوست که اکتشاف‌ها و نظریه‌هایش از جمله کشف هموگلوبین در خون به نجات جان میلیون‌ها انسان در سراسر دنیا انجامیده است، در کانون سخن لس‌آنجلس دربارهٔ دو انقلاب علمی در عصر حاضر سخنرانی کرد.

کانون سخن که همواره در طول سالیان دراز محل گردهم‌آیی متفکران، روشنفکران و هنرمندان ایرانی بوده، این بار شاهد سخنان بسیار ارزندهٔ پروفسور رهبر بود.

پروفسور رهبر نخست با منش فروتنانه و وقار خاص دانشمندان بزرگ به تأثیرات وقایع تروریستی و ضد مردمی در چند ماه اخیر بر روی رسانه‌های گروهی پرداخت و خاطر نشان شد که تحت تأثیر این رویدادهای دلخراش، تحولات علمی امیدوار کننده، کمتر مورد توجه قرار گرفته است و به لزوم آگاه کردم مردم از پدیده‌های علمی که در زندگی و سلامت مردم جهان تأثیر فراوان دارد، اشاره کردند.

«از جمله دیدگاه‌های این دو انقلاب علمی، به وجود آوردن امکان تغییر دادن و تعویض ژن‌های معیوب در بیماری‌های ارثی و تغییر ژن‌هایی که مسئول به وجود آمدن سرطان‌های مختلف در بافت‌ها و اندام‌های بدن انسان می‌شوند و در دسترس قرار گرفتن محصول ژن‌های انسانی مثل آنزیم‌ها و هورمون‌ها به عنوان درمان‌های بیماری‌های خطیر را می‌توان نام برد که این خود پایه‌گذار و مبنای صنایع بایوتکنالوژی **Biotechnology** شده است.



پروفسور شموئل رهبر برندهٔ جوایز بین‌المللی و مکتشف مشهور. عکس، متعلق به دههٔ هفتاد میلادی

همپای انقلاب اول یعنی شناسائی و تعیین ساختمان تمام ژن‌های موجود در سلول‌های بدن انسان و چند حیوان دیگر، انقلاب دومی است به نام دسترسی به سرچشمه لایزال سلول‌های ریشه‌ای جنینی **Embyonic Stem Cells** که امکان تهیه و کاربرد اعضاء بدن انسان را در آزمایشگاه‌های علمی و کارخانه‌های وابسته به وجود آورده است مانند تهیه سلول‌های و عضو کلیه، کبد، قلب؛ سلول‌های پانکراس که انسولین در بدن تولید می‌کند، بافت مغز استخوان که مسئول خون سازی است و بافت‌های عصبی از سلول‌های بدن خود شخص برای پیوندهای عصبی.

امّا شاید مهم‌ترین تأثیر این دو پدیدهٔ انقلابی، در طرز تفکر مردم و باورهای فلسفی، عقیدتی و مذهبی انسان‌ها باشد که مسائل حیات و به وجود آمدن زندگی در روی کره زمین و سیر تکاملی موجودات زنده بر مبنای این اطلاعات و آگاهی‌ها روشن گردد، و آن چنان که کشف کروی بودن زمین که این کره زمین است که به دور آفتاب می‌چرخد و نه آفتاب به دور زمین و یا کشف ساختمان اتم و کشف میلیون‌ها سیاره و مجموعه کرات دیگر در فضای بی انتهای عالم، این دو انقلاب جدید نیز بدون شک تأثیر عظیمی در باورهای مردم دربارهٔ خلقت خواهد داشت.»

پروفسور رهبر سپس شرح مفصلی در مورد رشته‌های حیات یا **DNA** که حاوی کُدها یا واحدهای شیمیایی در بردارندهٔ ویژگی‌های فردی انسان است، توضیح دادند. در حقیقت

شناخت جزئیات این کدها یا ژن‌ها انقلاب عظیمی به شمار می‌رود که نتایج بسیار مهمی دارد؛ از جمله فراهم شدن محک‌ها یا probe ژن‌های معیوب مانند ژن‌های سرطان‌زا و ضد سرطان و ژن‌های مسئول بیماری‌های ژنتیکی و نیز شناسایی و تهیه مواد دفاعی بدن مانند پادتن‌های پی به عنوان اسلحه دفاعی بدن از روی نقشه‌ها و قالب‌های ژن‌ها شناخته می‌شوند و می‌توان از آن‌ها در مبارزه با تومرهای سرطانی و ویروس‌های بیماری‌زا استفاده کرد. این موفقیت‌ها می‌تواند به معالجهٔ هموفیلی و بیماری قند نیز بیانجامد.

موضوع انقلاب دوم یا کشف سلول‌های ریشه‌ای جنینی موضوعی است که ابعاد اجتماعی نیز پیدا کرده و متأسفانه در مقابل برخی خشک اندیشی‌ها و تعصب‌ها قرار گرفته است. پروفسور رهبر این گونه توضیح داد:

«تصور کنید روزی بیآید که دیگر نیازی به گرفتن عضوی مثل کلیه یا قلب یا مغز استخوان از فرد دیگری زنده یا درگذشته وجود نداشته باشد و پزشک متخصصی که برای یکی از بیماران خود که مبتلا به سرطان خون (لوکمیا) احتیاج به پیوند مغز استخوان سالم دارد برود از توی یخچال فریزر بیمارستان یک بُطری پر از سلول‌های مخصوصی را بردارد و آن سلول‌های مخصوص را در محیط مناسب کشت سلولی زیاد کند و هورمون رشد گلوبول‌های قرمز و سفید و پلاکت‌ها را به این کشت سلولی اضافه کند و بعد از یک هفته همه سلول‌های لازم خون از این سلول‌های اولیه ساخته شود و بیمار نیازمند، این مغز استخوان تهیه شده در آزمایشگاه، پیوند گردد. بیماری دیگر نیاز به پیوند کلیه دارد، باز بطری سلول‌های مخصوص را پزشکان می‌توانند با افزودن هورمون‌های رشد مخصوص سلول‌های کلیه تبدیل به سلول‌های کلیه و نهایتاً به عضو کلیه کنند و به بیمار پیوند شود و به همین ترتیب همه سلول‌ها و عضو قلب، سلولهای تولید کننده انسولین لوزالمعده را می‌توان به این راه تهیه و به کودکان دیابتی پیوند کرد. از همه جالب‌تر این سلول‌های ریشه‌ای و یا پایه‌ای را می‌توان تبدیل به سلول‌های عصبی کرد و برای بسیاری از بیماری‌های عصبی و جراحات مغز و مغز تیره در نتیجه تصادفات به کار برد و به همین ترتیب عضو قلب و جگر سیاه و رگ‌های خونی بدن قابل تولید خواهد بود».

پروفسور رهبر در بخش آخر سخنرانی مخالف‌های مکتب‌های فکری واپس‌گرا با انقلاب علمی حاضر را توضیح داد:

«اینک که همه این پیشرفت‌های علمی دیدگاه‌های امید بخش و روشنی را در برابر انسان‌ها گشوده است لابد خیال می‌کنید که همه این موهبت‌های نجات بخش به زودی در دسترس پزشکان و استفاده بیماران قرار خواهد گرفت و یا صنایع کشاورزی قادر خواهند بود که پیشرفت‌های ژنتیکی جدید را در مورد گیاهان و حیوانات برای تهیهٔ محصولات بهتر و بیشتر به کار گیرند و مثلاً بیمارانی که نیاز به پیوند سلول‌های انسولین ساز دارند تا دیابت آن‌ها علاج شود که بیشتر هم کودکان مبتلا به مرض قند هستند به زودی می‌توانند پیوندهای مورد نیاز را بگیرند، تا بیمارانی که یک عمر در انتظار پیدا شدن عضو پیوندی کلیه، جگر یا قلب بوده‌اند به زودی از عضوهایی که از سلول‌های ریشه‌ای جنینی Slem Cells درست خواهند شد به آن‌ها پیوند گردد و یا مبتلایان به بیماری پارکینسون خواهند توانست پیوند بافت جنینی انساج برای بیماری خود استفاده کنند! متأسفانه این طور نیست، حتی مراحل اولیه و تجربی این کارها در آزمایشگاه‌های پژوهشی با

مخالفت‌های گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی به خصوصی مواجه هستند که با نفوذ و فشار روی محافل قانون گذاری حتی در آمریکا سعی می‌کنند از کاربرد این پیشرفت‌ها جلوگیری کنند.»

پروفسور رهبر برخی از نمونه‌های این مقاومت در برابر پیشرفت‌های علمی را چنین برشمرد:

گروه «جهوا ویت‌نس Jehova's Witnesses» از پیروان مسیحیت که عقیده دارند که هر نوع درمان بیماری‌ها در دست خداوند است و استفاده در مواد زنده مانند انتقال خون از فرد دیگر معالجه و نجات بیمارانی که خونریزی شدید دارند و یا تزریق واکسن‌های میکربی و ویروسی برای پیش‌گیری بیماری‌ها و یا تزریق سرم‌های درمانی مانند سرم ضد دیفتری و کزاز را که از سرم حیوانات تهیه شده به کلی ممنوع می‌دانند. در دو مورد نویسنده شاهد بوده‌ام که کودک بیماری که بسیار کم خون بوده است و به طور فوریت پزشکی نیاز به انتقال خون داشته است، پدر و مادر این طفل معصوم که از گروه «جهوا ویت‌نس» بودند اجازه ندادند که به فرزند بی گناه که در حال نزاری بود خون تزریق شود. و البته و متأسفانه نتیجه بسیار غم‌انگیز شد.

مشکل بزرگ برای پزشکان معالج بود که طبق مسئولیت و وظیفه باید هر چه در امکان داشتند برای نجات بیمار خود انجام دهند که متأسفانه والدین بیمار فرم موافقت را امضاء نکردند و همه ما شاهد بودیم که این پدر و مادر با از دست دادن فرزند خود چه لطمه بزرگی به آنها وارد شد.

با اینکه اثرات معجزآسای بافت‌های جنینی انسان برای معالجه بعضی از بیماری‌های سخن انسان مثل بیماری پارکینسون ثابت شده است ولی در بسیاری از ممالک جهان قوانینی وجود دارد که استفاده از بافت‌های جنینی را برای استفاده‌های درمانی در بیماران یا استفاده‌های پژوهشی برای تهیه بافت‌های قابل



به پیوند به انسان ممنوع کرده است. بنابراین استفاده از بافت‌های جنینی برای روش‌های درمانی و تجربی در شرایط فعلی غیر قانونی است.

در کشورهای انگلستان و آلمان و فرانسه و آمریکا، گروه‌هایی هستند که سعی می‌کنند قوانینی را از مراکز قانون گذاری بگذرانند که کاربرد بافت‌های جنینی را آسان‌تر کند. حتی در ایتالیا در آکادمی علوم واتیکان Pontificial Academy of Sciences که همیشه مورد مشورت پاپ اعظم آن زمان بوده است مذاکراتی در زمینه ایجاد این تسهیلات انجام گرفته است.

ولی گروه‌های مختلف نیز با این کار



مخالفت می‌کنند و اصرار دارند که قوانین موجود غیر قابل تغییر باقی بمانند و اجازه استفاده از بافت‌های جنینی به هیچ وجه داده نشود.

باید امیدوار بود که طبق روال قرون گذشته، این بار نیز حقایق علمی و دانش پیشرو زمان حال بر تعصبات و باورهای واپس‌گرایان پیروز گردد و امکانات و کشف‌های اخیر در راه بهبود زندگی بشر به کار رود».

در مورد «ژن درمانی» و انتقال ژن‌های سالم به بیماران بخصوص، استفاده از مواد درمانی از نوع ژن‌ها (DNA) که می‌تواند ژن‌های سرطانی‌زا را خنثی کند ممنوع گردیده است.

در مورد کاربرد سلول‌های جنینی ریشه‌ای Slem Cells اگر این سلول‌ها از راه‌های «همتا سازی» کلونینگ تهیه شده باشند استفاده از آنها ممنوع می‌باشد.

در مورد کاربرد پیشرفت‌های ژنتیکی در کشاورزی و تهیه محصولات گیاهی و یا حیوانی بهتر و بیشتر نیز همان گونه مخالفت‌های شدید به وسیلهٔ مکتب‌های عقیدتی پابرجاست.

مثلاً در ماه‌های اخیر که معلوم شد مقدار زیادی ذرت Corn از راه مهندسی ژن‌ها تهیه شده و مقداری از این محصول بدون اطلاع اولیه به رستوران‌های Taco-Bell فروخته شده بود، مخالفین با سر و صدای زیاد در رادیو و روزنامه‌ها و تلویزیون‌ها باعث شدند که محصول فروخته شده به سازنده‌اش برگردد.

باید امیدوار بود که طبق روال قرون گذشته، این بار نیز حقایق علمی و دانش پیشرو زمان حال بر تعصبات و باورهای واپس‌گرایان پیروز گردد و امکانات و کشف‌های اخیر در راه بهبود زندگی بشر به کار رود». □

***

آشنایی با پژوهشگر جوان:

دکتر شاهین رفیعی

پژوهشگران شاخهٔ سلول شناسی، یکی از فرآیندهای مربوط به رشد غدد بدخیم را کشف کرده‌اند.

به قلم: اِن وینسلو *
برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: وال استریت ژورنال

گروهی از پژوهشگران اعلام کرده‌اند که به کشفی مهم پیرامون چگونگی تولید گویچه‌های خونی توسط سلول‌های سرطانی دست یافته‌اند. این موفقیت، اهداف نوینی را در زمینهٔ درمان سرطان پیش رو می‌گذارد که می‌تواند به تشخیص این بیماری در مراحل اولیهٔ آن منجر شوند.

در این گزارش، دانشمندانِ «مرکز سرطان، به یادبود اِسلون - کِتِرینگ» و «کالج پزشکی وایل» در «دانشگاه کُرنِل» نتایج آزمایشات خود بر موش‌های آزمایشگاهی را منتشر ساخته‌اند. این آزمایش نشان داده‌اند که منشاء گویچه‌هایی که خون لازم برای بقا و رشد را به سلول‌های سرطانی می‌رسانند، سلول‌هایی هستند که از مغز استخوان نشأت می‌گیرند.

تشکیل گویچه‌های خونی جدید به اصطلاح «گویچه سازی» (angiogenesis) خوانده می‌شود. مسدود ساختن این فرآیند به منظور محروم کردن سلول‌های سرطانی از جیرهٔ خون آن‌ها، در سال‌های اخیر به عنوان یکی از مهم‌ترین استراتژی‌ها در نبرد با سرطان چهره نموده است. امّا تا کنون کوشش‌های انجام شده به قصد تولید داروهای ضد سرطان بر اساس این رهیافت، موفقیت چندانی در انسان‌ها در بر نداشته‌اند.

این تحقیق که به تازگی در ژورنال Nature Medicine منتشر شده است، چنین می‌نماید که سلول‌های سرطانی، دسته‌ای از عامل‌های رشد را به داخل خون ترشّح می‌کنند که به مغز استخوان راه می‌یابند. در آن جا این عوامل دو نوع سلول پیشینه را برمی‌گزینند که یکی از آنها در تولید دیوارهٔ گویچه‌های خونی نقش دارد. این سلول‌ها به ناحیهٔ سرطانی بر می‌گردند و به سرعت شروع به تشکیل دادن گویچه‌های خونی می‌کنند.

دیوید دایدِن، از متخصصین سرطان کودکان در «اسلون - کترینگ» و رهبر پژوهش مزبور است. او گفت: «نخستین بار است که منشاء سلول‌های گویچه‌های خونی، ویژهٔ غدد سرطانی شناسایی شده‌اند. اگر بتوان از شکل گیری گویچه‌های خونی ویژهٔ سلول‌های سرطانی پیشگیری کرد، از رشد غدهٔ سرطانی جلوگیری خواهد شد.»

در این پژوهش، از موش‌هایی استفاده شد که دچار کمبود دو پروتئین ویژه بودند که از شروط لازم برای پشتیبانی از گویچه سازی سلول‌های سرطانی شناخته شده‌اند.

پس سلول‌های مغز استخوان برگرفته از موش‌های طبیعی که به گونه‌ای ویژه نشانه گذاری شده بودند، به موش‌های مورد آزمایش پیوند زده شدند. در پی آن، نوعی سلول‌های سرطانی سریع الانتشار به این موش‌ها تزریق شدند. طبق گفتهٔ پژوهشگران، تحلیل انجام شده بر کالبد بی جان این موش‌ها نشان داد که سلول‌های نشان‌دارِ مغز استخوان، در اکثریت قاطع غدد سرطانی حاضر بودند.

در مرحلهٔ بعدی این فرآیند معکوس شد و این بار، مغز استخوانِ موش‌هایی که دچار کمبود پروتئینِ گویچه سازی بودند به موش‌های طبیعی پیوند زده شد. نتیجه آن بود که تولید و گسترش غدد سرطانی به شدت به تأخیر افتاد.

آزمایش‌های دیگر نشان دادند که سلول‌های پیشینه‌ای که از مغز استخوان برگزیده می‌شوند، یکی از دو گیرندهٔ مربوط به عوامل رشد وریدی را بر خود می‌نمایانند. حضور آن‌ها ارتباطشان را با تشکیل گویچه‌های خونی غدد سرطانی توضیح داد.

در گام بعدی، دانشمندان به منظور ایجاد اختلال در عملکرد این گیرنده‌ها، پادتن‌هایی به موش‌ها دادند تا این گیرنده‌ها را مسدود کنند. دکتر لایدن گفت که رشد غدد سرطانی در موش‌هایی که پادتنِ ضد یکی از گیرنده‌ها را دریافت کرده بودند تا اندازه‌ای تقلیل یافت، امّا در موش‌هایی که هر دو پادتن را دریافت کرده بودند، رشد سلول‌های سرطانی به کلّی متوقف شد.

او افزود که پادتن‌های مزبور که از سوی کمپانی .Imclone Systems, Inc، یک شرکت تکنولوژی زیست شناختی در نیویورک، تأمین شده‌اند، به عنوان یک شیوهٔ درمانی محتمل علیه گویچه سازی مورد پژوهش قرار گرفته‌اند.

دکتر شاهین رفیعی از «کالج پزشکی وایل» و روبرت بن عزرا از «اسلون - کِتِرینگ» اعضای دیگر این تیم پژوهشی بوده‌اند. این پژوهشگران همچنین می‌اندیشند که سلول‌های برگزیده از مغز استخوان احتمالاً می‌توانند به عنوان یکی از علایم سرطان به کار روند و از این رو، در حال تهیهٔ یک آزمون تشخیص بیماری هستند که بتواند حضور آنها را در خون شناسایی کند.

Imclone، «جامعهٔ سرطان آمریکا» و «جامعهٔ سرطان خون و لنف» از جملهٔ پشتیبانان مالی این پژوهش بوده‌اند. □

حرف‌های خوانندگان

مسابقه‌های فوتبال

دوستان عزیز نامه‌های شما مو به مو خوانده می‌شود و مطالب مهم آن منعکس می‌گردد.
با چشم‌انداز مکاتبه کنید.

«به جوان‌ها بگویید که درست نیست در کافه‌ها و قهوه‌خانه مسابقه‌های فوتبالی را تماشا کنند که دور زمین بازی آن‌ها شعار «مرگ بر ایسرائل» نوشته‌اند. مقصود من این است که ما نباید این موضوع‌های سیاسی که قاطی ورزش شده‌اند و حرف مفت به خورد مردم می‌دهد قاطی شویم. از این که نامهٔ مختصر مرا منتشر می‌کنید خیلی ممنونم».

فریده حناساب

مهاجران سرگردان

«مجلهٔ محترم چشم‌انداز، به عنوان یک خوانندهٔ علاقه‌مند به مطالب شما، می‌خواهم با برادران و خواهرانم از طریق مجلهٔ شما صحبتی بکنم. آیا ما که چندین سال است در آمریکا ساکن شده‌ایم یادمان رفته که گروه‌های زیادی از هم خون‌های ما در راه مهاجرت در کشورهای دیگری مثل اتریش سرگردان هستند و یا تازه پا به آمریکا می‌گذارند؟ هر کدام از ما در اطراف خود از این قبیل خانواده‌ها داریم. ما باید بیشتر فعال باشیم و به مسائل آنها رسیدگی کنیم. برای آنها کار پیدا کنیم و مشکلات مهاجرت آنها را حل کنیم. ما باید به سال‌های اولی که خودمان مهاجرت کرده بودیم فکر کنیم. چرا سازمان‌های اجتماع ما گزارش در این مورد به مردم نمی‌دهند؟ آیا کسی برای مهاجرین کاری می‌کند؟ متأسفانه ما که هیچ اثری از این موضوع در جریده‌های اجتماع خودمان نمی‌بینیم.»

دورا شکریان

حرف‌های نگفته

«من از خوانندگان پر و پا قرص بخش‌های زنان مجلهٔ چشم‌انداز شده‌ام و خوشحالم که تازه بعد از سال‌ها مطالب مخصوص زنان را می‌خوانم. ولی بعضی چیزها هست که ما همیشه عادت داریم دربارهٔ آنها دهانمان را قرص و محکم نگه داریم و حرفی نزنیم. البته واضح است که نویسنده‌ها باید در این مسائل بحث و بررسی کنند.»

علی اصغر حاج سید جوادی و نیم قرن ادعاهای پوچ و تحلیل‌های توخالی

بیژن خلیلی

> این مقاله در نشریهٔ شمارهٔ ۱۵۹ ایرانشهر چاپ لس‌آنجلس چاپ شده که با اجازهٔ ناشر در این شماره چشم‌انداز تجدید چاپ می‌شود.

علی اصغر حاج سید جوادی، «نامه‌ای سرگشاده به مردم آمریکا» نوشته است، با عنوان «سه عامل اصلی فاجعه‌ی آمریکا»، که البته به زبان فارسی است، و ما از پخش روایت انگلیسی آن بی خبریم. بر پیشانی این نامه‌ی سرگشاده، نوشته است:

«هیچ یک از مفسران و تحلیلگران و روشنفکران آمریکا و اروپا، این پرسش را مطرح نکرد که چرا باید اسامه بن لادن دست به اعمال جنون‌آمیزی بزند که عاقبتی جز شکست و خودکشی برای او نخواهد داشت؟»

البته، خوانندگان متن بالا، بدون شک، عبارت «هیچ یک مطرح نکرد» آن را «خیلی‌ها مطرح کردند» خواهند خواند. زیرا همه می‌دانند که ده‌ها تن از برجسته‌ترین فیلسوفان و «مفسران، تحلیلگران و روشنفکران آمریکا و اروپا»، از همان روز ۱۱ سپتامبر، نه تنها این پرسشی را مطرح کرده‌اند، بلکه ـ اگر نه همه‌ی آنان ـ دست کم بسیاری از آنان به آن پرسش، پاسخ هم داده‌اند. به عنوان مثال، متن سخنانِ افراد زیر، حتا به فارسی هم ترجمه شده و در نشریات ایرانی به چاپ رسیده است: «سمیرامین»، «پائولو کوئه‌لیو»، «ایگناسیورامونه»، «تونی نِگری»، «گونتر گراس»، «ادوارد سعید»، «نوآم چامسکی»، «ادواردو گالیانو»، «خوزه ساراماگو»، «ژاک دریدا»، «یورگن هابرماس»، «امبر تواکو».

خوانندگان گرامی ایرانشهر که احتمالاً به نشریات نیویورک تایمز، واشنگتن پست، و نیویورکر در آمریکا، و اشپیگل و لوموند و گاردین در اروپا، دسترسی ندارند، می‌توانند فقط با مراجعه به دو نشریه‌ی «آفتاب» شماره‌ی ۵۰ (چاپ نروژ) و «آرش» شماره‌ی ۷۹ (چاپ پاریس) متن مصاحبه یا مقاله‌ی نویسندگان و فیلسوفان یاد شده را بخوانند، و دریابند که این «پرسش»، در انحصار آقای حاج سید جوادی نبوده است. بحث مقاله‌ی ما نه اختصاصاً درباره‌ی چگونگی اظهار نظر آقای حاج سید جوادی در زمینه‌ی حادثه‌ی نیویورک و واشنگتن، بلکه به طوری کلی، نگاهی است به نحوه‌ی نگرش ایشان نسبت به مسائل سیاسی و مدنی. زیرا که تجزیه و تحلیل‌های او، در تمام سال‌های قلمزنی و به اصطلاح خودشان: «مبارزه»، کیفیتی مغایر با آزادیخواهی ادعایی را یدک می‌کشیده است.

این از ذات «پرسش»، که نویسنده‌ی نامه‌ی سرگشاده، خودش را مبدع آن می‌داند. و اما در پاسخ او بر پرسشِ مطروحه نیز، دو جمله‌ی عجیب به چشم می‌خورد: *تروریسم «دفاع مشروع» است*، و ***«زادگاه و خاستگاه اصلی ترور و تروریسم در دنیای اسلام و جهان عرب و منطقه‌ی خاورمیانه و نزدیک نیست.»***

تحلیل آقای حاج سید جوادی حول دو «مثلث» دور می‌زند:

۱ ـ دنیای اسلام و مسلمانان، جهان عرب و اعراب، خاورمیانه و خاورنزدیک، و ۲ ـ «نفت»، «ایسرائل» و «رژیم‌های مستبد و فاسد منطقه».

البته، مثلث‌های آقای حاج سید جوادی معروفیت تاریخی دارند. نگاه کنید به اعلام جرم ایشان، علیه امیر عباس هویدا، نخست‌وزیر دوران پیش از انقلاب.

«آقای هویدا، جای شما و اعضای دولت شما در اتحاد مثلث «ماسونی، بهایی، یهودی» که اکنون به جای ملت ایران حق حاکمیت او را غصب کرده است...» برگرفته از کتاب «از کودتا تا انقلاب»، غلامرضا نجاتی، تهران، رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۷، جلد دوم ص ۳۱).

یا در جایی دیگر، بخشی از نامه‌ی رئیس مجمع جهانی حقوق بشر به محمد رضاشاه پهلوی ـ در اواخر دوران سلطنت او ـ را بازگو می‌کند که درباره‌ی «نقض حقوق مدنی و سیاسی در ایران» آن زمان است:

«ادعای این که دولت ایران به دنبال تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی است، بهانه و عذری جز برای نقض حقوق مدنی و سیاسی نیست. مجموعه‌ای از حقوق، در گروی مجموعه‌ای دیگر از حقوق نیستند و حقوق اقتصادی و اجتماعی نباید برتر از حقوق مدنی و سیاسی تلقی گردد.» (مأخذ پیشین، ص ۷۰)

به عبارت دیگر، آقای حاج سید جوادی از یک سو حساب «بهایی و یهودی» را از «ملت ایران» جدا می‌گذارد، و از سوی دیگر، «نقض حقوق مدنی و سیاسی» را به رخ می‌کشد. پس منظور ایشان، حقوق مدنی و سیاسی «ملت ایران» نبوده است. چرا که بهایی‌ها و یهودی‌های ایرانی نیز جزئی از «ملت ایران» بوده و هستند.

در واقع، اقلیت بهایی و یهودی ایرانی، حق دارند که علیه این مفسر، اقامه‌ی دعوی کنند، که آقای محترم! به چه مناسبت و با چه ادله و برهانی «بهایی‌ها و یهودی‌ها» را به عنوان «غصب کننده‌ی حاکمیت ملی ایران» شناسایی کرده‌اید؟ و چگونه است که در طول این یک ربع قرن، به خاطر این بهایی ستیزی و یهودی ستیزی خود، طلب بخشایش که هیچ، حتا عذرخواهی هم نکرده‌اید؟

البته، آقای حاج سید جوادی، ماهیت این نوع عذرخواهی‌ها را خوب می‌شناسد. چرا که در نامه‌ی سرگشاده‌ی خود می‌نویسد:

«آیا عذرخواهی خانم مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه‌ی دولت کلینتون از مردم ایران به خاطر دخالت آمریکا در کودتای مرداد ۱۳۳۲ و برگرداندن شاه فراری به تخت

سلطنت...»

و دو پاراگراف بعد نیز می‌افزاید:

«که متأسفانه، عذرخواهی خانم آلبرایت از مردم ایران، در مورد دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت قانونی دولت مصدق و محروم کردن مردم ایران از آزادی و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی، دروغی بیش نیست.»

می‌توان از آقای حاج سید جوادی پرسید، شما که می‌توانید این چنین از دیگران ایراد بگیرید، چرا اشتباهات و ایرادات خود را نمی‌بینید و بر آن‌ها این چنین انگشت نمی‌گذارید؟ چرا از هموطنان یهودی و بهائی خود، نه مانند خانم آلبرایت به «دروغ»، بلکه به «راستی» عذرخواهی نمی‌کنید؟

از جمله تباین‌های گفتاری و رفتاری این مفسر اظهارنظر او درباره‌ی فرهنگ ملل خاورمیانه است در همان نامه‌ی سرگشاده، به نسبت آن چه که بیست و چهار سال پیش درباره‌ی دین و خمینی گفته است:

«این جنگ، به تعبیر دیگر همان جنگ با برخورد اجتناب ناپذیر و تمدنی است که یکی با وزنه‌ی سنگین دینی و خرافی و تعصب، کمر به نابودی دیگری بسته است.» (نامه‌ی سرگشاده).

در حالی که، وقتی روزنامه‌ی اطلاعات در زمان شاه، به خمینی تاخته بود و از فناتیزم مذهبی سخن رانده بود، همین آقای مفسر در اعلامیه‌ای (۲۷ دی ۱۳۵۶)، به طرفداری از خمینی محتوای آن را **«شوم و سراپا نامردانه و عاری از کوچک ترین علامت شرافتمندی و اخلاق»** نامیده بود و خمینی را در محل **«بزرگ‌ترین مرجع جهان شیعه»** برنشانده بود:

«روز ۱۷ دی ماه، مقاله‌ای در نهایت ابتذال و حاکی از نهایت حقد و کینه‌ی غیر انسانی در حمله به بزرگ‌ترین مرجع شیعه، آقای خمینی در روزنامه‌ی اطلاعات منتشر می‌شود که...»

پرسیدنی است که در ریشه‌یابی استقرار حکومت «خرافه و فناتیزم» در ایران، به روشنفکرانی مانند آقای حاج سید جوادی سهم بیشتری می‌رسد، یا به آمریکا؟

ایشان در همان نامه‌ی سرگشاده مرقوم داشته‌اند:

«اگر در جهان عرب و خاور نزدیک، ایسرائلی وجود نداشت که آمریکا حمایت بی قید و شرط خود را نه فقط ضامن وجود، بلکه ضامن سیاست تجاوزکارانه‌ی او به مردم فلسطین کرده است...»

آقای حاج سید جوادی! در حالی که تشکیل کشوری به نام ایسرائل، در واقعیت اتفاق افتاده است، چگونه می‌شود گفت «اگر ایسرائلی وجود نداشته باشد؟» آیا منظور شما این است که ایسرائل توسط اعراب اشغال می‌شد و همه‌ی یهودیان را (همان طور که بارها گفته شده) به دریا می‌ریختند؟ یعنی به نظر شما، یهودی کشی اصلاً اشکالی ندارد؟

نه، آقای حاج سید جوادی! مشکل شما در این جا مشکلی سیاسی نیست، مسئله‌ی شما ـ که نام خود را روشنفکر و آزادیخواه گذاشته‌اید و به ضرب این عناوین راه حل‌هایی ارائه داده‌اید که «راه» مردم ایران را «زده»اند ـ خشک اندیشی دینی و مخالفت با دگراندیشان است.

وگرنه شما که سال‌ها ناظر نفی بلدشدن یهودیان از کشورهای عربی و مسلمان بوده‌اید، چرا یک بار دست به قلم نبردید و از حق حیات این انسان‌ها، که بی هیچ گناهی از خانه و کاشانه‌ی خود رانده می‌شدند، دفاع نکردید؟ اگر آزاده و انساندوست هستید، چرا ـ دست‌کم ـ از این تصمیم رژیم پهلوی حمایت نکردید که اجازه داد یهودیان آواره و بی خانمان، اول به ایران وارد شوند تا بعداً بتوانند به ایسرائل مهاجرت کنند؟

چرا یک بار دست به قلم نبردید و به اهل منبر که بهائیان ایران را به ناسزا می‌گرفتند و خونشان را حلال اعلام می‌کردند، و با فتواهای خود عوام‌الناس را بر جان و مال آنان مسلط می‌کردند، اعتراض نکردید؟ اگر آزادیخواه هستید، چرا در همان اوان حکومت اسلامی، یک بار دست به قلم نبردید و از حقوق پایمال شده و خون‌های ناحق ریخته شده‌ی بهائیان ـ که تنها به دلیل دگراندیشی به مرگ محکوم شدند ـ دفاع نکردید؟ آن زمان عرق روشنفکری و مبارزه‌ی شما از «نقض حقوق مدنی و سیاسی» کجا رفته بود؟

آقای حاج سید جوادی! شما ـ به گواهیِ همان اظهارنظرهایتان نسبت به اقلیت مذهبی ایرانی ـ فقط «ایسرائل» ستیز نیستید، بلکه بی مجامله می‌توان گفت که یهودی ستیز هستید، و فلسطینی‌ها را دستاویز قرار می‌دهید تا پوششی باشد برای زشتیِ حرکت‌ها و سخنان نژادپرستانه و انباشته از تبعیض‌تان. زیرا گروه‌های یهودیِ بسیاری در ایسرائل و در سراسر جهان هستند که از صلح اعراب و ایسرائل طرفداری می‌کنند. اینان هواخواه زندگی صلح آمیز با فلسطینی‌ها و دیگر کشورهای عربی هستند. ولی این شما و امثال شما هستید که با دامن زدن به احساسات فلسطینی‌ها و اعراب، زمینه‌ی صلح خواهی و صلح‌جویی را در آنان خشکانیده‌اید. شما به دنبال ریشه‌های تروریسم هستید؟ اگر بی تعصب به نوشته‌های متعصبانه‌ی خود نگاه کنید، سهم خودتان را در جان گرفتنِ «فناتیزم» و تروریسم پیدا خواهید کرد.

آقای حاج سید جوادی! بر اساس این نوشته‌ها، شما اصولاً، هموطن یهودی و بهایی خود را به هموطنی قبول ندارید. شما فقط خود را ایرانی می‌دانید. چرا که مسلمان شیعه‌ی اثنی عشری هستید و احتمالاً قانون اساسی جمهوری اسلامی از آن روز مقبول شماست که حق شهروندی را فقط به شما داده است.

آقای حاج سید جوادی! تحلیل‌های طرفگیرانه‌ی شما در طول سال‌ها آغشته به تعصبِ دینی و خرافه و فناتیزم است که حاصلی جز انحراف اذهان عمومی نداشته است. بهتر است به جای دلسوزی برای «ملت آمریکا»، از ملت ایران ـ که مجموعه‌ای است از اقوام مختلف، با دین‌ها، زبان‌ها، و نژادهای گوناگون ـ عذرخواهی کنید. □

نظام نوین جهانی و بحران افغانستان

خسرو آقائی

ائتلاف جهانی علیه تروریسم که به سرکردگی ایالات متحده به وجود آمد، هنوز انسجام خود را حفظ کرده است. شعار معروف پرزیدنت بوش که «هر کس با ما نیست بر علیه ماست» باعث شد که تقریباً تمام کشورهای جهان (بجز کشور عراق) موضع خود را کاملاً روشن نموده و از اقدامات کشورهای مؤتلفه بر علیه تروریسم بین‌المللی حمایت نمودند.

«نظام نوین جهانی» که مدت‌ها است ایالات متحده در پی ایجاد آن بوده است در حقیقت در زمان ریاست جمهوری پرزیدنت کارتر و توسط کارتل‌های بزرگ نفتی و اسلحه سازی برای سلطه بر جهان سومی‌ها به وجود آمد. در آن زمان عقیده دولتمردان امریکائی بر این قرار داشت که با ایجاد کمربند سبز امنیتی در کشورهای همسایه اتحاد جماهیر شوروی سابق و ساقط نمودن رژیم‌هائی که ممکن بود خطر بالقوه‌ای برای امریکا باشند همانند رژیم شاهنشاهی سابق ایران و یا دولت‌هائی که در دهه هفتاد در کشورهائی مثل پاکستان - افغانستان و غیره بر سر کار بودند و جایگزین نمودن آنان با رژیم‌های مرتجع مذهبی این منطقه را حداقل برای ۵۰ تا ۱۰۰ سال به عقب برگردانند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق تمام این محاسبات را به هم زد و اکنون دولتمردان آمریکا دریافته‌اند که با وجود دولت‌های ملی و غیر وابسته که با رأی ملت‌های خود انتخاب شده باشند و یا حداقل با موافقت ضمنی آنان بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند و از طریق همکاری با آنان بهتر می‌توانند منافع خود را



تبلیغ برای بن لادن درکشورهای عربی

در این منطقه حراست نمایند. بیهوده نیست که در این راستا و بعد از نزدیک نیم قرن که با انجام کودتای ۲۸ مرداد دولت ملی دکتر مصدق را در ایران ساقط کردند، دولت امریکا توسط «مادلین اولبرایت» وزیر خارجه خود از این بابت از ملت ایران عذرخواهی رسمی می‌نماید.

یک قطبی شدن جهان از دیرباز توسط سیاستمداران و فیلسوفان بزرگ جهان قابل پیش‌بینی بود. **Toukville** فیلسوف و سیاستمدار بزرگ قرن نوزدهم فرانسه که خود وقوع انقلاب کبیر فرانسه را پیش‌بینی کرده بود، در سال ۱۸۳۱ بعد از مسافرت به ایالات متحده و اقامت یک ساله‌اش در امریکا در مورد زیربنای سیاسی این کشور از نزدیک مطالعه نمود و در سال ۱۸۳۵ در کتاب معروف خود «دموکراسی در امریکا» ضمن شکافتن کیفیت رژیم سیاسی در امریکا و تمجید دموکراسی در این کشور که در تمام سازمان‌های کشوری آن ریشه دوانده است پیش‌بینی کرده بود که آینده سیاسی جهان در گرو دموکراسی در کشور امریکا خواهد بود و طولی نخواهد کشید که جهان از نقطه نظر سیاسی به یک جهان یک قطبی تبدیل می‌گردد و در حقیقت قدرت برتر امریکا را نسبت به سایر دول اروپائی باتوجه به ثروت‌های زیرزمینی و وسعت خاک ایالات متحده پیش‌بینی کرده بود و جالب این که امروزه تمام پیش‌بینی‌های **Toukville** بمنصه ظهور رسیده است و می‌بینیم که عملاً این ایالات متحده است که مسیر تمام جریانات سیاسی را در جهان تعیین می‌کند و در حقیقت «نظام نوین جهانی» که این روزها بر سر زبان‌هاست همان پیش‌بینی‌های **Toukville** در مورد یک‌قطبی شدن دنیا از نظر سیاسی است.

سؤالی که برای ناظران سیاسی مطرح است اینست که آیا پیروزی ائتلاف جهانی در افغانستان بدون این که دست آنان به «اسامه بن‌لادن» و «ملامحمدعمر» و هیچ کدام از سران القاعده و طالبان رسیده باشد، پیروزی کاملی است؟ امروزه روشن گردیده است که القاعده در بیش از ۶۶ کشور جهان فعالیت دارد و در هر کشور اعضای آن دارای استقلال داخلی هستند و با پخش شدن سران القاعده و طالبان در کشورهای مختلف جهان احتمال این که این نهضت چون سرطان از جای دیگر سر بیرون آورد و منافع امریکا و سایر دول آزاد را مورد حمله قرار دهد زیاد است. طبق

اظهارات مقامات امریکائی نیروی دریائی امریکا در تعقیب ۲۰ کشتی مظنون در آب‌های اقیانوس‌ها هستند که احتمالاً سران طالبان و القاعده در آنها پنهان شده‌اند و از طرفی اینترپول (پلیس بین‌المللی) نیز با در دست داشتن مشخصات سران القاعده و طالبان در پی شکار آنها می‌باشد.

در داخل افغانستان گو اینکه دولت اتحاد ملّی به ریاست «حمید کارزای» اریستوکرات سابق به صورت موقت به وجود آمده است و احتمال بازگشت محمد ظاهرشاه برای انسجام بیشتر اقوام افغانی وجود دارد ولی هنوز هم نباید از خطری که این کشور را از جانب افرادی مثل «گلبدین حکمت یار» که یک فاشیست مذهبی است و مدت‌ها است در یکی از کاخ‌های صاحبقرانیه اقامت دارد و سر در آخور رژیم اسلامی دارد و یا «برهان‌الدین ربانی» رئیس جمهور سابق افغانستان که با بی‌میلی زمام قدرت را به حمید کارزای تحویل داد غافل شد. در این میان جایگاه «احمد شاه مسعود» فرمانده نیروهای متحد شمال افغانستان که با داشتن تحصیلات آکادمیک در رشته مکانیک و برخورداری از رفاه خانوادگی هیچگاه سنگر مبارزه با طالبان را خالی نکرد و عاقبت چند ماه پیش توسط آنان ترور شد خالی است. از طرف دیگر همیشه امکان درگیری‌های مجدد قومی که در افغانستان سابقه قدیمی دارد وجود دارد. به نظر می‌آید که نیروی ۵۰۰۰ نفره نگهبان صلح که از طرف سازمان ملل متحد به افغانستان اعزام شده است به هیچ وجه برای این امر کافی نباشد. ناظران سیاسی معتقدند که این نیرو برای آنکه بتواند به نتیجه مطلوب برسد باید به ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر افزایش یافته و آمادگی این که برای چند سال در افغانستان باقی بمانند داشته باشند. تجربه‌ای که سازمان ملل در کشورهای بالکان به دست آورد نشان داد که هرگاه اقدام به تقلیل این نیرو نموده‌اند، درگیری‌های قومی مجدداً اوج گرفته است. در مورد افغانستان عامل دیگری که باعث می‌شود که وظیفه نیروهای حافظ صلح مشکل‌تر گردد عدم وجود زبان مشترک بین اقوام مختلف افغانی است. از طرف دیگر در افغانستان به عکس کشورهای بالکان به هیچ وجه سابقه نسل‌کشی وجود ندارد و همه آن‌ها در هدف ایجاد یک افغانستان متحد هم عقیده هستند.

جان کلام آنکه امید به ایجاد یک افغانستان آزاد و فارغ از هر گونه برادرکشی که در آن ملت نجیب و رنج کشیده افغان دوباره بتوانند زندگی آرام و بدون دغدغه‌ای را آغاز کنند روز به روز بیشتر می‌شود و این مستلزم کمک همه کشورهای آزاد نه فقط با اعزام نیرو جهت برقراری صلح بلکه با کمک‌های مالی سخاوتمندانه آنان صورت خواهد گرفت و در عین حال ایالات متحده امریکا موضع خود را به عنوان تنها ابرقدرت جهان کاملاً محکم نموده است و کارتل‌های نظامی طی حدود ۷۵ روز بمباران بی‌وقفه افغانستان (که متأسفانه از تعداد کشته شدگان و زخمی‌ها آماری در دست نیست) تمام سلاحهائی را که در انبارهای خود بدون تقاضا انبار کرده بودند و اسلحه‌ها و بمب‌های خود را در این کشور بلازده به مرحله آزمایش درآوردند و همزمان کارتل‌های نفتی به راحتی در کشورهای ساحلی بحر خزر به اکتشاف نفت خواهند پرداخت و آن را به راحتی و بدون دغدغه از راه افغانستان به بازار آزاد خواهند رساند. به نظر می‌رسد که جنگ افغانستان چون هر جنگ دیگری پیامدهای اقتصادی خوبی برای امریکا خواهد داشت و احتمالاً باعث بیرون آمدن اقتصاد امریکا از رکودی که گریبانگیر آن شده است خواهد گردید.

آیا بعد از افغانستان نوبت به عراق یا سومالی خواهد رسید و آیا پرزیدنت بوش (پسر) کار ناتمام پرزیدنت بوش (پدر) را با به پائین کشیدن صدام حسین از اریکه قدرت کامل خواهد کرد و آیا تراژدی افغانستان با به دام افتادن بن لادن و ملاعمر به پایان خواهد رسید. این‌ها و سئوال‌هائی نظیر آن مسائلی است که فقط آینده به آن جواب خواهد داد.□

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربائوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذیذ ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸ - ۳٤٤ - ۷٤۷۳
۲۱۳ - ٦۲۲ - ۱۰۱۰
بیجر: ۸۱۸ - ۷۷۸ - ۷۸۱۰



تحلیلی پیرامون رویدادهای افغانستان

مروری اجمالی بر تاریخ بیست سال گذشتهٔ افغانستان و یادآوری آن چه این روزها به دست فراموشی سپرده شده است.

سعید بنایان

سیر تـحولات سیاسی و اجتماعی در افغانستان چنان است که شاید درک ماهیت آن برای برخی دشوار باشد. به این جهت در این نـوشته بـا تـحلیل کـوتاهی در رویـدادهـای اجتماعی و سیاسی افـغانستان از زمـان رژیـم محمد ظاهر شاه تـا تـحوّلات و رخـدادهـای آوریل ۱۹۷۸ و تحوّلات بـعدی مـی‌کوشم تـصویری واقع بینانه و بـه دور از تـحریف حقایق از ماهیت حوادث به دست دهم.

وضع اقتصادی - اجتماعی افغانستان در سال‌های اواخر حکومت ظاهر شاه

افغانستان با این که از ثـروت‌های طبیعی قابل توّجهی بـرخـوردار است، امّا از لحاظ اقتصادی یکـی از کـم رشـدترین کـشورهای جهان بـه شـمار مـی‌رود. در زمـان حکـومت محمد ظاهر شاه مناسبات تولیدی عقب مانده در این کشور و حـاکمیّت فئودال‌ها و خـوانین مانع هرگونه رشد تولیدات داخلی شد. در این زمان سطح رشـد نـیروهای مـولده و تـکامل اجتماعی فوق‌العاده پایین بود و در اکثر نواحی کشور اقتصاد بسته فئودالی حاکم بود. تـولید کشاورزی فوق‌العاده عقب مانده بود. فقط در شهرها برخی واحدهای تـولیدی ایـجاد شـده بـود. در کـشـور بـقایای روابـط قـبیله‌ای و عشیره‌ای و چوپانی تا حـدود زیـادی وجـود داشت. در نواحی مرزی جـنوب و مـغرب و مشرق کشور مناسبات تولیدی عقب مـانده‌تر بیشتر به چشم می‌خورد. تسلط مناسبات کهنه و پوسیده اجتماعی، نابرابری و بی عدالتی غیر قـابل تـصوّر اجـتماعی، فـقر و مـحرومیت دهشتناک و بی سوادی اکثریت قریب به اتفاق اهالی موجب شده بود که از آغاز دههٔ ۷۰ مبارزات سیاسی در این کشور تشدید شـود و دامنهٔ تظاهرات دانشجویان و دانش آمـوزان، اعتصابات کارگری و اعتراضات دهـقانان تُهی دست گسترش یابد.

مبارزات مردم در راه از بین بردن نابرابری و بی عدالتی اجتماعی و به خاطر کسب آزادی و دمکراسی از آغاز دههٔ ۷۰ موج نوینی پیدا کرد. در ماه مه ۱۹۷۱ در کابل و جلال آباد دانشجویان و دانش آموزان دست به تظاهرات گسترده‌ای زدنـد. انـتقاد روزنـامه‌های تـحت کنترل رژیم سلطنتی شـدت یـافت. در سال ۱۹۷۲ وضـع اقتصادی کشـور بـه وخـامت بـیشتری گـرائـید. اعـتصابات کـارگری و تـظاهرات دانـشجویان و کـارمندان دولـتی و سایر اقشـار و طـبقات اجـتماعی مـردم ابـعاد گسترده‌تری پیدا کرد. در همین زمان بود کـه بخشی از نیروهای حزب دمکراتیک خـلق و حزب پرچم توانسته بـود در درون نـیروهای ارتش نفوذ کرده و قسمتی از نیروهای وطـن پرست و ترقی خواه را در آن جا به سوی خود بکشاند.

محمّد داوود خان برادر زاده مـحمد ظـاهر شاه توانسته بود با تظاهر به آزادی خواهی نظر محافل ترقی خواه نیروهای ارتش را به خـود جلب کند. در شرایطی که اوضاع اقتصادی و سیاسی کشـور وخیم‌تر مـی‌شد و نـارضایتی مردم افغانستان هر لحظه افزایش می‌یافت داود خان در ۱۷ جون ۱۹۷۳ موفق شد با تکیه بر نـیروهای ارتش بـه عـمر رژیـم سـلطنتی در افغانستان خاتمه دهد و این امر سرآغاز سـیر تحوّلات بعدی در افغانستان گـردید.

رژیم داوود خان و کودتای جون ۱۹۷۳

در مـاه جـون ۱۹۷۳ در ارتش افـغانستان کودتائی علیه رژیم سلطنتی محمد ظاهر شاه انجام گرفت. کودتا زمانی صورت گرفت که مبارزات سیاسی مـردم دوران اعـتلاء خـود را می‌گذرانید امّا هـنوز آگـاهی مـردم و دامنهٔ مبارزات آن‌ها به حدی نرسیده بود کـه خـود



پس از سال‌ها مردان افغانی به نوار موسیقی گوش می‌دهند

قادر باشند در این تحوّل جدید نقش جدّی و تعیین کننده بازی کنند. این دگرگونی تا اندازه‌ای مردم را به آینده امیدوار ساخت و آنان انتظار داشتند که با سقوط رژیم سلطنتی خواسته‌ها و نیازهای اساسی آنان به تدریج بر آورده شود. واقعیّت هم این بود که محمد داود که توانسته بود با تکیه بر نیروهای مترقی و میهن پرست درون ارتش روی کار آید، در آغاز آنان را در ادارهٔ امور کشور شرکت داد و هم چنین برنامه‌هایی که جنبهٔ مترّقی داشت اعلام نمود. محمد داود با شعار و وعده‌های مترقی و ملّی خویش توانست افکار عمومی را به سمت خویش جلب کند و حتّی در آغاز برخی اقدامات مثبت نیز انجام داد. نظیر برقراری ۸ ساعت کار در روز، افزایش حداقل دستمزدها، ایجاد برخی تسهیلات برای کارگران در به دست آوردن مواد غذائی، تصویب قانون منع کار زنان در معادن، دادن مرخصی با استفاده از حقوق به زنان باردار کارگر و نظایر آن. امّا داود خان هیچ گونه تحوّل بنیادی و اساسی در جهت استقلال سیاسی و اقتصادی و همچنین از میان بردن نابرابری و بی عدالتی اجتماعی میلیون‌ها مردم محروم انجام نداد.

به همین دلیل نیروهای ترقی خواه و انقلابی کشور و در رأس آن‌ها احزاب دمکراتیک خلق افغانستان و پرچم که اینک به طور مشترک عمل می‌کردند و پس از روی کار آمدن حکومت داود خان از آن حمایت نموده بودند و خود در روی کار آمدن این حکومت نقش مهمی داشتند، دریافتند که این رژیم در مجموع سیاستی ضد ملّی داشته و در جهت منافع بیگانگان گام بر می‌دارد. محمد داود «شورای اجرائی» را که پس از تشکیل حکومت ایجاد شده بود، تعطیل کرد، وزراء و افسران ترقی خواه را از کار برکنار نمود و به جای آن‌ها عناصر محافظه کار و ضد مردمی را بر سر کار آورد. در چنین شرایطی یکی از روزنامه‌های افغانستان به نام «انیس» نوشت: «وعده‌های میان خالی داود خان مدتی با احساسات و افکار مردم افغانستان بازی کرد.

امّا همین که کارش به استقرار رسید دیگر نه وعده‌ای بود و نه شرم از یاد آن وعده‌ها، نه از آن مردم دوستی‌ها اثری بود و نه از وطن پرستی نشانه‌ای». بدین ترتیب نیروهای مترقی و انقلابی که به طور عمده در درون حزب دمکراتیک خلق و هم چنین حزب پرچم گرد آمده بودند علیهٔ داود خان مبارزه خود را آغاز کردند. توده‌های مردم نیز که در پیوند با این نیروهای پیشگام و با تجربهٔ خویش به همان نتیجه دست یافته بودند به تدریج از حکومت داود خان که ماهیت ضد مردمی آن بر همگان آشکار شده بود روی برگرداندند و بدینسان آتش مبارزه در راه استقرار یک نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و برابری اجتماعی دوباره برافروخته شد.

رژیم داود خان دیگر ماهیت ضد مردمی خود را نشان داده بود. او نخواست به حادترین مسایل و مشکلات مردم محروم افغانستان پاسخ گوید. مثلاً یکی از حادترین مسایل و مشکلات توده‌های مردم افغانستان وضع کشاورزی کشور بود. در آستانهٔ سقوط رژیم سلطنتی در افغانستان حدود چهل هزار مالک بیش از هفتاد در صد حاصل خیزترین اراضی کشور را در اختیار داشتند در عوض ۳۰٪ باقی مانده اراضی کشاورزی میان یک میلیون و چهار صد و شصت هزار خانوار روستائی تقسیم شده بود. امّا رژیم داود خان علیرغم هیاهوی آغازینش بدون آن که به امتیازات مالکان بزرگ و فئودال‌ها خدشه‌ای وارد آورد، در سال ۱۹۷۵ فقط به تقسیم اراضی دولت در میان عدهٔ کمی از کوچ نشینان و عدهٔ معدودی دهقانان بی زمین اکتفا کرد. دقیقاً همین مسئله بود که رضایت خاطر فئودال‌ها و مالکین بزرگ را نسبت به رژیم داود خان فراهم می‌کرد و از سوی دیگر بر خشم آتشین مردم محروم و ستمدیده افغانستان می‌افزود.

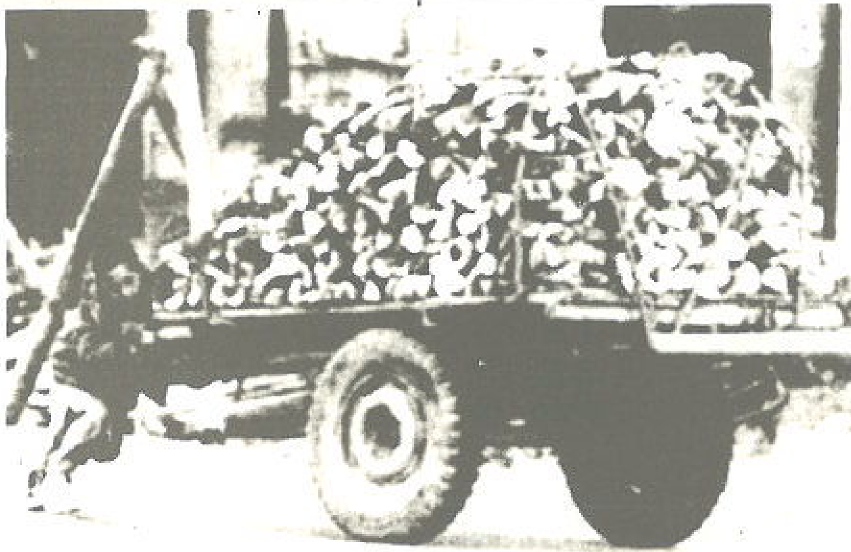
در چنین شرایطی بود که نارضایتی میلیون‌ها مردم محروم و همراه با آن مبارزات سیاسی توسعه می‌یافت و سرکوب این مبارزات از جانب رژیم داود خان بر گسترش شعلهٔ مبارزات می‌افزود و بدین سان جامعهٔ افغانستان در آستانهٔ تحوّل آوریل ۱۹۷۸ حالتی بر افروخته پیدا کرده و در آن وضع انقلابی به وجود آمده بود.

انقلاب آوریل ۱۹۷۸

رژیم داود خان از گسترش مبارزات مردم افغانستان به هراس افتاده بود. در آغاز بهار ۱۹۷۸ تردیدی نمانده بود که سیل بنیان کن مبارزات مردم افغانستان رژیم ضد ملی و وابسته حاکم را در امان نخواهد گذاشت. در آغاز ماه آوریل رژیم داود خان دریافته بود که آغاز پیکار بزرگ نزدیک است به همین دلیل در اندیشه یافتن راه‌هایی بود که با توسل بدان بتواند مبارزات مردم را سرکوب کند. از طرف دیگر حزب دمکراتیک خلق افغانستان که توانسته بود با تأمین وحدت میان دو جناح خلق و پرچم نیروی تازه‌ای پیدا کند، در وسیع‌ترین سطح ممکن به فعالیت‌های تبلیغی و بسیج و سازماندهی مردم مشغول شود.

بالاخره رژیم داود خان که از گرمی روز افزون مبارزات مردم افغانستان در راه آزادی و دمکراسی و برقراری عدالت اجتماعی به وحشت افتاده بود هجوم به جنبش مردم را آغاز نمود. ابتدا میراکبر خیبر از رهبران جنبش و حزب را که استاد دانشگاه کابل بود و سابقاً مدیریت روزنامهٔ پرچم را نیز بر عهده داشت ترور کرد. ترور این شخصیت برجستهٔ سیاسی که از اعتبار و نفوذ مردمی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، سیر تحوّلات را تسریع کرد. زمانی که ترور او در میان مردم پخش شد، بلافاصله واکنش سریع و گسترده‌ای از جانب مردم صورت گرفت. ده‌ها هزار نفر در مراسم تشییع جنازه این مبارز و رهبر مردم شرکت کردند.

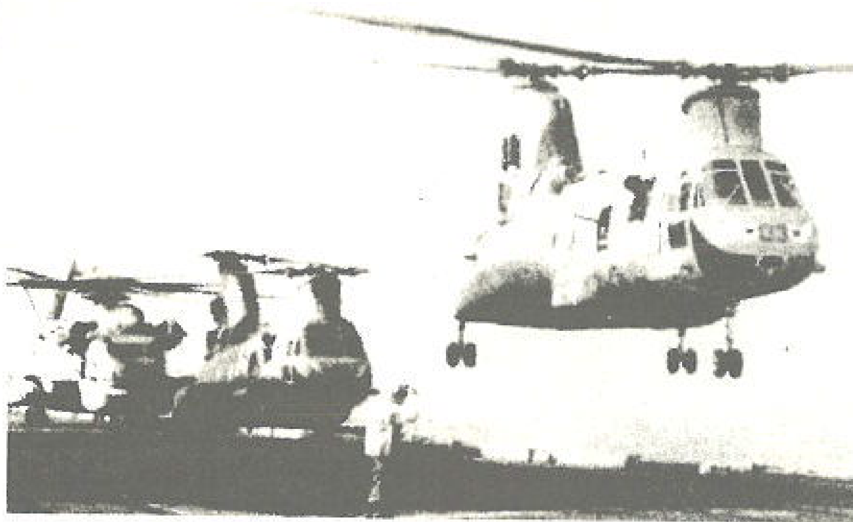
در اعتراض به ترور استاد خیبر شهید تظاهرات وسیعی علیه سازمان امنیت رژیم و هم چنین سازمان سیا در مقابل سفارت آمریکا در کابل بر پا شد. داود خان برای سرکوب قطعی جنبش وارد عمل شد و در ۲۶ آوریل ۱۹۷۸ عده‌ای از رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان و جنبش را بازداشت کرد. نور


کار کودکان در افغانستان

محمد تره‌کی یکی از رهبران حزب و جنبش از جمله بازداشت شدگان بود. از نیروهای نظامی برای کنترل شهرها استفاده وسیع به عمل آمد. دستگیری عده‌ای از رهبران حزب و جنبش موجب شد که بخش عظیمی از مردم کابل و حومه برای اعتراض به دستگیری رهبرانشان در پارک بزرگ شهر اجتماع کنند. هم زمان با همین درگیری‌ها و گسترش بی سابقه مبارزه مردم و برای خنثی کردن کودتای ضد ملی داود خان بخش دستگیر شده رهبری حزب دمکراتیک خلق دستور آغاز عملیات را به نیروهای مسلح هوادار خویش صادر می‌کنند. همراه با تظاهرات گسترده مردم تانک‌های نیروهای مسلح حزب دمکراتیک خلق به سمت مقر داود خان سرازیر می‌شود. مقاومت داود خان موجب می‌شود که نیروهای مسلح حزب با قاطعیت مقاومت او را در هم شکنند. رژیم داود خان در این روز ساقط می‌شود.

در شامگاه ۲۷ آپریل رادیو کابل نخستین اعلامیهٔ شورای انقلابی قوای مسلح افغانستان را پخش کرد و خبر پیروزی مردم به رهبری حزب دمکراتیک خلق را در مبارزه علیه رژیم ضد مردمی محمد داود اعلام نمود. نور محمد تره‌کی که پس از قیام از زندان آزاد شده بود در اولین جلسهٔ شورای انقلابی جمهوری دمکراتیک افغانستان به عنوان رئیس شورای انقلابی جمهوری دمکراتیک افغانستان برگزیده شد. تره‌کی از رهبران قدیمی و دبیر اول حزب دمکراتیک خلق بود در همین جلسه ببرک کارمل نیز که از رهبران برجستهٔ حزب بود به معاونت وی در همه امور برگزیده شد.

پس از پیروزی ۲۷ آپریل حکومت انقلابی در نهم ماه مه ۱۹۷۸ نخستین برنامه جمهوری دمکراتیک خلق افغانستان را برای شروع ساختمان جامعه نوین در افغانستان اعلام کرد. در این برنامه ضرورت پایان دادن به عقب ماندگی اقتصادی، گسترش صنایع ملی، مدرنیزه کردن کشاورزی با توجّه به منافع عمومی مردم کشور و لزوم بالا بردن سطح


هلیوکپترهای آمریکایی در جنگ با تروریزم

زندگی مردم محروم و زحمتکش شهری و روستائی تصریح شده است. در برنامهٔ دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان انجام انقلاب ارضی دمکراتیک به سود دهقانان و بر مبنای شرکت فعالانه دهقانان در تحقق این امر قید شده و برانداختن مناسبات فئودالی و بقایای مناسبات ماقبل فئودالی نیز در همین رابطه از وظایف حتمی انقلاب آپریل عنوان گردیده است.

در اوّلین برنامه ارائه شده شورای انقلاب که تحت عنوان «خطوط اساسی وظایف جمهوری دمکراتیک افغانستان» منتشر گردید، ضمن تضمین حقوق و آزادی‌های دمکراتیک، تأمین منافع و خواست‌های کارگران، کشاورزان، سربازان، افسران، پیشه‌وران، روشنفکران، فروشندگان خرده‌پا و روحانیون میهن دوست را نیز در شمار هدف‌های اساسی این انقلاب و تحوّل اجتماعی قرار داده است.

در برنامهٔ مذکور، هم چنین آموزش ابتدائی رایگان برای همه، پیکار با بی سوادی، گسترش آموزش متوسطه و عالی و حرفه‌ای رایگان برای آماده کردن کادرهای علمی و فنی، خدمات پزشکی و درمانی رایگان و تأمین تمام نیازهای اساسی میلیون‌ها مردم محروم در جریان ساختمان نظام نوین پیش‌بینی شده است.

دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان بر پایهٔ این برنامه به یک سلسله اقدامات فوری پرداخت. از جمله اقدامات فوری کنترل قیمت‌ها بود. بهای خواربار مورد نیاز کارگران و سایر مردم محروم، سربازان، درجه داران و همه قشرهای تُهی دست کاهش یافت. کمک‌های پزشکی رایگان گسترش پیدا کرد. هزاران تن از معلمین بیکار بلافاصله به کار فرا خوانده شدند. این عمل خود می‌توانست در تسریع مبارزه گسترده با بی سوادی اثر قابل توّجهی داشته باشد. در همین رابطه ۴۰۰ آموزشگاه جدید تأسیس شد. بلافاصله ساختمان حدود ۵۰۰ مدرسه ابتدائی آغاز گردید.

مردم برای تسریع جریان پیشرفت اجتماعی کشور داوطلبانه در روزهای جمعه به کار پرداختند. در مورد مسئلهٔ ارضی که در عین حیاتی بودن به سادگی قابل حلّ نبود، رهبران جمهوری دمکراتیک مردم افغانستان در حل عادلانهٔ مسئلهٔ زمین به سود دهقانان تهی دست هشیارانه تلاش می‌کردند تا ابتدا راه حل انجام این تحوّل اساسی را بیابند و آن گاه آن را در عمل به کار ببندند. در این مورد وزیر کشاورزی دولت انقلابی افغانستان گفت: باید با در نظر داشتن ویژگی کشور خود، راه درست از میان برداشتن شیوه موجود تقسیم زمین‌های کشاورزی را پیدا کنیم و آن گاه

اصلاحات ارضی دمکراتیک را به سود دهقانان محروم به اجرا در آوریم. بر همین مبنا ابتدا شورای انقلاب پرداخت اصل و فرع بدهی کشاورزان بی زمین و دهقانان فقیر را به زمین داران و رباخواران لغو کرد و ۱۱/۵ میلیون دهقان بی زمین و کم زمین یعنی هشتاد درصد از مردم روستا نشین کشور را از قید بردگی و وابستگی به فئودال‌ها و رباخواران نجات داد.

برابر اعلامیهٔ شمارهٔ ۸ شورای انقلاب افغانستان انقلاب ارضی آغاز شد. طبق این اعلامیه زمین به دهقانانی تعلق دارد که خود و با کمک خانوادهٔ خویش مستقیماً زمین را شخم زده و کشت می‌کنند و به این جهت اراضی افزون بر نیاز هر کس مصادره شده میان دهقانان بی زمین تقسیم می‌شود. در این فرمان که در ۲۷ نوامبر ۱۹۷۸ به تصویب رسید تقسیم عادلانه آب نیز پیش‌بینی شده است.

مشکلات و تنگناها

با وجود موفقیت‌های بزرگی که جمهوری دمکراتیک مردم افغانستان پس از انقلاب آوریل به دست آورد و با این که انقلاب ملّی و دمکراتیک توانست گام‌های نخستین خود را با موفقیت بر دارد، پائین بودن سطح آگاهی بخش بزرگی از دهقانان و عقب ماندگی فوق‌العاده اقتصادی و اجتماعی کشور، وجود سطوح مختلف تکامل اجتماعی در نواحی مختلف آن، تعدد اقوام و قبیله‌ها و خلق‌ها، کمبود توان و منابع مالی داخلی و کادرهای فنی و مدیریت و نظایر آن، نفوذ زیاد فئودال‌ها و روحانیون قشری و خرابکاری روز افزون ضد انقلاب داخلی و خارجی که از حمایت وسیع و همه جانبه کشورهائی نظیر پاکستان، عربستان سعودی، چین و به رهبری ایالات متحده آمریکا برخوردار بودند از هر طرف عرصه را بر جمهوری دمکراتیک مردم افغانستان تنگ‌تر کردند و زمینهٔ سقوط آن را فراهم نمودند.

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب آوریل



رژیم‌های ضد مردمی ضیاءالحق در پاکستان و سعودی‌ها در عربستان و حکومت مائوئیستی چین با کمک ایالات متحده آمریکا در مرزهای پاکستان و افغانستان، اردوگاه‌های چریک‌های «مسلمان» که برای سرنگونی رژیم «خدانشناس» افغانستان شورش کرده ولی در حقیقت عمال واپس‌گرایان فئودال بودند بر پا گردید و کارشناسان نظامی آمریکا و چین بلافاصله در این اردوگاه‌ها به دادن آموزش جنگ‌های چریکی بدانان پرداختند.

رهبران این جریانات «چریکی» از فئودال‌های بزرگ و برخی روحانیون قشری و واپسگرای افغانستان و عربستان سعودی بودند که از منابع مالی ایالات متحده آمریکا تغذیه می‌شدند. باید اذعان نمود که تشکیل اردوگاه‌های چریکی در مرزهای افغانستان و پاکستان و هم چنین در بسیاری از نقاط اسلام‌آباد پاکستان در دوران رژیم ضیاءالحق به پایگاه‌های عمده تربیت تروریست‌های انتحاری جهت لطمه زدن به منافع آمریکا و متحدان آن و در نتیجه به پایگاه‌های عمده تربیت تروریست‌های سازمان مخوف القاعده تبدیل گردید. طبق اطلاعات به دست آمده سرویس‌های جاسوسی آمریکا، سیا، خلبانان هواپیماهای ربوده شده در یازدهم سپتامبر و حمله به ساختمان‌های تجارت جهانی و پنتاگون در همین پایگاه‌ها تعلیمات دیده‌اند. گروه‌های چریکی القاعده به رهبری اسامه بن لادن که امروزه طبق اطلاعات سازمان‌های جاسوسی غرب در بیش از پنجاه کشور جهان پایگاه و دفتر سیاسی دایر کرده‌اند در ابتدا در همین پایگاه‌ها تعلیمات لازم را جهت خرابکاری و اعمال تروریستی فرا گرفته‌اند.

توطئه علیهٔ انقلاب دمکراتیک مردم افغانستان و سرنگونی رژیم انقلابی افغانستان که با تحمیل جنگ‌های چریکی و داخلی و فرسایشی انجام گرفت موجبات سقوط این حکومت را فراهم نمود و در اواخر دههٔ هشتاد دولت مجاهدین افغانی به رهبری برهان الدین ربانی حکومت را در دست گرفت و متأسفانه در مقابل هجوم نیروهای تعلیم دیده در پایگاه‌های چریکی القاعده در مرزهای پاکستان و افغانستان عرصه بر دولت برهان‌الدین ربّانی نیز تنگ‌تر شد و در اواسط دههٔ نود دولت ربّانی نیز ساقط شد و دولت قشری و واپسگرای طالبان به رهبری ملا عمر و اسامه بن لادن در افغانستان روی کار آمد. دولت پاکستان نقش اساسی را در پیروزی گروه القاعده به رهبری اسامه بن لادن و ملا عمر داشته است.

این گروه قشری و واپسگرای مذهبی جنایات بی شماری علیهٔ ملّت افغانستان مرتکب شدند و مسلماً تاریخ درس‌های گرانبهائی به چنین رژیم‌هائی خواهد داد.

بی شک همکاری نزدیک ما بین ملّت‌های ایران و افغانستان به سود خلق‌های برادر هر دو کشور که دوستی دیرینه، سرگذشت همانند و دوستان و دشمنان مشترک دارند خواهد بود و آزادی ملت برادر افغانستان طلیعه آزادی هر چه زودتر ملت قهرمان ایران خواهد بود. □



ارسال اعانه برای «حماس»

از: "Wall Street Journal"
برگردان: خسرو آقائی

اداره بازرسی مرکزی امریکا (FBI) از سال ۱۹۹۳ از روابط بین سازمان تروریستی حماس و سازمان جمع آوری اعانه فلسطینی که مرکز آن در امریکا بود و ماه گذشته تعطیل گردید اطلاع داشت.

در اولین همایش این گروه که با اطلاع FBI در اکتبر ۱۹۹۳ در فیلادلفیا صورت گرفت برنامه‌ریزی برای تأسیس یک گروه جمع آوری اعانه برای حماس که نام دیگر آن «نهضت مقاومت فلسطین» است صورت گرفت. طبق گزارش ۴۹ صفحه‌ای FBI شرکت کنندگان در این جلسه تصمیم گرفتند که تقریباً تمام اعانه‌های جمع آوری شده برای کمک به نهضت مقاومت فلسطین تخصیص یابد و «در جهت جهاد مقدس و برای کمک به زخمی شدگان، زندانیان و خانواده آنان و جانبازان فلسطینی» صرف گردد.

طبق گزارش FBI در جلسه دیگری در سال ۱۹۹۴ در آکسفورد ماساچوست «موسی ابومزروک» رهبر سیاسی حماس «بنیاد سرزمین مقدس برای توسعه و رفاه» را که در دالاس قرار دارد به عنوان وسیله اصلی جمع آوری اعانه تعیین نمود. طبق گزارش FBI بیشتر اعانات جمع آوری شده که سال گذشته به بیش از ۱۳ میلیون دلار بالغ گردیده است برای توسعه عملیات تروریستی مصرف شده است.

مشروح این جلسات و سایر مدارک در گزارش "Dale Watson" معاون ارشد FBI برای مبارزه با تروریسم که لایحه دولتی را برای تصرف اموال «بنیاد سرزمین مقدس» و تعطیل آن تهیه نموده است درج گردیده است.

وزارت دارائی ایالات متحده براساس این گزارش حساب‌ها و اموال این بنیاد و دو مؤسسه فلسطینی که مرکز آنها در ساحل غربی رود اردن بود مسدود نموده و دفاتر آنها را تعطیل نمودند. نمایندگان وزارت دارائی و FBI دفاتر این بنیاد را در تگزاس، کالیفرنیا، نیوجرسی و ایلینویز نیز تعطیل نموده و مدارک آن‌ها را با خود بردند.

این اقدام دولت امریکا از مدت‌ها پیش تدارک دیده شده بود ولی با توجه به انفجارهای انتحاری که باعث کشته شدن ۲۶ نفر در اسرائیل گردید و روابط بین اسرائیل و فلسطینی‌ها را تیره‌تر نمود سرعت بیشتری پیدا کرد.

پرزیدنت بوش در کنفرانسی که در «باغ گل سرخ» برگزار کرد اظهار داشت که حماس بیشتر پولی را که برای کشتار در اسرائیل و سایر مناطق به دست می‌آورد در ایالات متحده جمع آوری نموده و آن را برای تشویق افراد به بمب‌گذاری انتحاری مصرف نموده است.

رؤسای بنیاد این اتهامات را رد کردند و در یک اطلاعیه کتبی اعلام داشتند که «تصمیم دولت امریکا برای تعطیل دفاتر بنیاد و مسدود نمودن حساب‌های آن توهینی است به میلیون‌ها مسلمانی که در ماه مبارک رمضان به این بنیاد اعتماد نموده و برای به جا آوردن فرائض دینی خود به این بنیاد کمک مالی نموده‌اند».

دولت امریکا هم چنین حساب‌های «بانک اسلامی الاقصی» و «شرکت سرمایه گذاری بیت‌المال» که به گفتهٔ آن «بازوی اصلی حماس است» را مسدود نمود. گو این که رؤسای این سازمان‌ها عکس‌العملی در این مورد نشان ندادند ولی در گذشته هر گونه ارتباط خود را با حماس تکذیب کرده بودند.

در گزارش FBI به وزارت دارائی قید گردیده است که «شکری ابوبکر» که به عنوان رئیس این بنیاد شناخته شده است توسط منابع مختلف FBI به عنوان عضو حماس و در یک گزارش دیگر به عنوان معاون ارشد حماس معرفی گردیده است. FBI با در دست داشتن رسید یک کردیت کارت ادعا نموده است که شکری ابوبکر در همایش ۱۹۹۳ فیلادلفیا شرکت داشته است. مدارک دیگر نشان می‌دهد که «بنیاد سرزمین مقدس» هزینهٔ مسافرت فعالان حماس و شرکت آنان در جلسات مختلف را پرداخت نموده است.

بیشتر پول‌هائی که توسط بنیاد جمع آوری شده است به ۱۰ شرکت مختلف که در ساحل غربی رود اردن و غزه به عنوان «جمع‌آوری ذکات» نامیده می‌شود ارسال شده است. به عقیده FBI کمیته‌های ذکات در این مناطق توسط حماس کنترل می‌گردند.

مقداری از این پول‌ها به افراد خانواده‌های عضو حماس و مقدار دیگری از آن به خانواده‌های تهیدست فلسطینی که با حماس رابطه‌ای ندارند پرداخت می‌گردد و به ادعای دولت اسرائیل این گونه خانواده‌ها مقدار کمی از این اعانات را دریافت می‌دارند.

مطابق مدارک FBI این بنیاد حدود ۱/۵ میلیون دلار توسط یک گروه خیریه لبنانی بنام «سازمان توسعه و رفاه سنابیل» به حماس کمک نموده است و ۶۰۰ هزار دلار نیز از یک سازمان وابسته به حماس در اردن دریافت نموده است.

در تمام کنفرانس‌های این بنیاد از سال ۱۹۹۴ تا آوریل ۲۰۰۱ رؤسای این بنیاد خود را با حماس همراه دانسته‌اند. در همایش دیگری در Culver City در ایالت کالیفرنیا در سال ۱۹۹۴ دو نفر از رؤسای این بنیاد تأکید کردند که تمام اعانات جمع شده توسط این بنیاد برای تروریست‌ها ارسال می‌گردد. در همایش دیگری در «کلیولند» در آوریل ۲۰۰۱ یکی از رؤسای بنیاد اظهار داشت که «از اینکه ما را حماس بنامند هیچ باکی نداریم چون ما به مردم کمک می‌کنیم».

مقامات امریکائی عقیده دارند که بانک الاقصی توسط حماس کنترل می‌گردد. افرادی که با بانک در رابطه هستند قبلاً توسط FBI به عنوان کمک به تروریسم دستگیر شده‌اند. در سال ۱۹۹۸ که این بانک تأسیس شد روابط آن با فعالان حماس روشن گردید و تعدادی از بانک‌های امریکائی حاضر به همکاری و نقد نمودن چک‌های آن نگردیدند.

دولت اسرائیل در سال ۲۰۰۱ از Citi Bank تقاضا نمود روابط خود را با بانک الاقصی بعلت روابط آن با حماس قطع نماید. Citi Bank که وابسته به Citi Group است بعد از این که موفق نشد که نظریه وزارت دارائی - دایرهٔ کنترل اموال خارجی را در این مورد کسب نماید، رأساً روابط خود را با بانک الاقصی قطع کرد. سخنگوی Citi Group اظهار داشت که Citi Bank یک شبکه وسیع بانکی است و نهایت سعی خود را می‌نماید که سیستم بانکی امریکا به هیچ وجه مورد استفاده تروریست‌ها و یا سایر جنایتکاران قرار نگیرد. □

یهودیت در نیمه راه استقلال

اسارت یهودیت در عصر ما

۱۴

یهودیت مسخ شده

دکتر هوشنگ ابرامی

اگر همه آن‌هائی را که امروزه به نام یهودی در سراسر دنیا به سر می‌برند، از آن بنیادگرای افراطی تا نوگرای تندرو و به همراه آن‌هائی را که در میان این دو قطب جای دارند، صرفِ نظر از آن که به کدام فرقه و شاخه و قبیلهٔ صد و دوازده گانه پیوسته‌اند، در یک جا گرد آوریم با یهودیتی رو به رو خواهیم شد که شکل مسخ شده‌ای خواهد داشت. شکلی که در زیر منجنیق شکنجه گاه زندان دو هزار و هفتصد ساله به کلی از حالت عادی در آمده است. تو خوانندهٔ عزیز، اگر یهودی هستی جدا از این جمع نیستی. در هر مقام و مرتبتِ دین یهود که باشی، چه یک راو اعظم با هزاران مرید و پیرو و چه جوانی که بدین خاطر که پدرت یا مادرت و یا هر دو یهودی‌اند، یهودی‌ات می‌دانند اما تو خود هرگز پای در کنیسا نگذاشته‌ای، جزئی از این خیل عظیم هستی که بازماندهٔ جماعت بنی اسرائیل در صحرای سینا است. جماعت بزرگی که در جمع، مظهر یهودیت در عصر ما است.

یهودیت در این عصر به آدم عجیب الخلقه‌ای می‌ماند که شکل و شمایلش بیننده را به تأسف وامی‌دارد. همه جور خصوصیتی را در وجود این آدم می‌توان دید. سمت راست سر او به کلی طاس است و سمت چپش پر مو است. قسمتی از موهای سر او مُجعّد و فرفری و خشک و کوتاه است و قسمتی از آن لطیف و زیبا و بلند و همین طور چهرهٔ او، چشم‌هایش، گوش‌هایش، لب و دهانش و دست و پاهایش همه از حالت طبیعی خارج شده‌اند. در هیچ کدام تعادل و توازنی وجود ندارد. یک دست بلند است و دست دیگر کوتاه و یک پای چاق است و پای دیگر نازک و استخوانی. دست بلند به دست کوتاه می‌گوید: رشد کن تا قرینه من شوی و دست کوتاه به دست بلند می‌گوید تو غیر طبیعی هستی. همچو من کوتاه باش تا به حالت طبیعی برگردی.

یهودیت مسخ شده زادهٔ دوران اسارت گالوت است. اگر موسائی که بردگان یهودی را از اسارت چهار صد و اندی سال مصر رهانید، امروز زنده می‌شد و این جمع یهودیان گریخته از زندان پراکندگی را می‌دید شاید از رهبری آنان، با تجربه‌ای که در دوران حیات خود داشت سر باز می‌زد. چرا که آن هنگام فقط با دوازده قبیله رو به رو بود و این هنگام با قبیله‌های بی شمار رو به رو می‌شد؛ چندان بی شمار که گاه یک فرد حکم یک قبیله را پیدا می‌کرد و از برای خود یهودیت را به یک شکل و صورت خاص می‌دید. یهودیتی که از دهلیز تاریک و سنگلاخ و پر پیچ و خم و پر فراز و نشیب و هولناک پراکندگی، نسلی به دنبال نسل دیگر و قرنی در پی قرنی دیگر گذشته است آن یهودیتی نیست که موسی در پی آن بود. دوران پراکندگی و راه طولانی و صعبِ العبور آن، یهودیت را بیش از آن چه گمان رود پراکنده کرده است. گروهی هنوز در نخستین مرحله دهلیز تاریخ مانده‌اند و چون اجداد غارنشین خویش از پیشروی باز ایستاده‌اند و گروهی دیگر که از این دهلیز بیرون آمده‌اند نور خیره کننده، چشمانشان را به نابینائی کشانده است و در این میان هر گروه به یک مقطع زمانی از تاریخ یهود تعلق خاطر پیدا کرده است. شگفت آن که هر کدام از این گروه‌ها به راه خود می‌روند و با دیگران کاری ندارند اما همه خود را یهودی می‌دانند.

جامعهٔ حسیدهائی که در محله‌ای به نام «دهکدهٔ نیواسکویر» در شمال شهر نیویورک زندگی می‌کنند ورود مطبوعات و تلویزیون را به سکونتگاه خود قدغن کرده‌اند. در این محل کسی اجازه ندارد شلوار کوتاه، پیراهن آستین کوتاه و یا مایو بپوشد. علائم نصب شده به زبان یدیش بر گذرگاه‌ها عبور مردان و زنان را از هم جدا می‌کند و از هر کدام می‌خواهد در یک سمت عبور کنند. هنگامی که مادران در برف و سرمای زمستان بچه‌های خود را به یشیوا می‌برند، پدران ساعت‌های پیاپی با دقت زیاد سرگرم خواندن کتاب‌های دعا هستند. اغلب ساکنان این دهکده دچار فقر مالی‌اند و به جای کسب و کار، با دعاخوانی روز را به شب می‌رسانند. این‌ها یک دسته از یهودیانی‌اند که پاره‌ای از پیکر یهودیت مسخ شدهٔ زمانه ما را به وجود می‌آورند. امّا همین مردم دعاخوانِ به اصطلاح متدین وقتی پای دُرستی و صداقت در کارها پیش می‌آید آن چه را تورات به آن‌ها تعلیم می‌دهد نادیده می‌گیرند و به نام یک فعالیت خاص میلیون‌ها دلار از حکومت فدرال کمک مالی دریافت می‌دارند اما آن را به مصرف فعالیت دیگر می‌رسانند. در کار خویش صادق نیستند. دولت آمریکا سران آن‌ها را به اتهام خدعه و نیرنگ به محاکمه می‌خواند. چند تَن به زندان‌های دراز مدت محکوم می‌شوند اما چند تن دیگر از متهمان پیش از دستگیری از آمریکا می‌گریزند. خطای اینان آن است که با وجود ممنوعیت قوانین حکومت فدرال آمریکا مبنی بر کمک‌های مالی به مدارس مذهبی، رؤسای این جامعه وجهی را که به اسم برنامه‌های آموزش عمومی از دولت گرفته‌اند به مصرف یشیواها

رسانده‌اند.

در مقابل اینان، دسته‌ای دیگر هستند که آن‌ها هم خود را یهودی می‌خوانند. این دسته در سانفرانسیسکو به سر می‌برند. اهل دعا و نیایش نیستند. به رسوم و سنن چندان توجهی ندارند. غیر کاشر می‌خورند و شبات کار می‌کنند و بعد، یک شب در جشن عروسی جمع می‌شوند. می‌خورند و می‌نوشند و «عروس و داماد» را زیر خوپا می‌فرستند. هم عروس مرد است و هم داماد. آن‌ها فرمان دستور تورات را دربارهٔ منع همجنس بازی نه تنها زیر پا می‌گذارند بلکه آن را در قالب «ازدواج رسمی» در می‌آورند. داماد گیلاس بلورین شراب را که شاید اشک خون پیروان راستین موسی در آن باشد زیر پا می‌شکند و جمعیت هورا می‌کشد. این‌ها هم یک دسته دیگر از یهودیانی‌اند که قسمتی از یهودیت مسخ شده را به وجود می‌آورند و درست بر خلاف تعلیم تورات عمل می‌کنند. و در همین راستا، یعنی انجام کارها در جهت خلافِ تورات است که یهودیان متشکل در یهودیت مسخ شده اتفاق رای پیدا می‌کنند. کمتر کسی از این دسته که خود را از زنجیر گسیختگان دوران اسارت پراکندگی می‌داند، در پی آن است که علل نفرت افراد را از جنس مخالف بیابد و در رفع این علائم که همجنس بازان را از درون می‌آزارد بر آید. کمتر کسی است که رابطهٔ مستقیم در هم شکستگی خانواده را با افزایش همجنس بازی بررسی کند و به چاره اندیشی بپردازد.

عدم تعادل یا ناهم‌آهنگی ارکان پنجگانهٔ یهودیت یعنی (۱) ایمان به خدا، (۲) فرامین تورات، (۳) تاریخ یهود، (۴) سنن و رسوم و (۵) دعا و نیایش ناشی از شرایط دشوار و امکانات محدود و ناچیز دوران گالوت است. اکنون تعادل و توازن ستون‌ها به کلی از دست رفته و بنای یهودیت در خطر سقوط قرار گرفته است. ایمان‌ها یا فسیل‌وارند و یا رو به سستی و شکنندگی گذاشته‌اند. فرامین روشن و گویای تورات یا دستخوش تفسیرهای گوناگون شده و یا راه به سوی فراموشی سپرده‌اند. آگاهی از تاریخ یهود به ویژه از سقوط معبد تا به امروز به کلی از یاد رفته است. مادرِ دردهای امروز ناآگاهی از تاریخ دیروز است. اگر هر گروه پی می‌بُرد، تاریخ چه نقشی در مسخ شدن یهودیت امروزین بازی کرده، آن وقت می‌کوشید به کمک دیگر گروه‌ها به حالت تعادل باز گردد. سنن و رسوم گاه به شیوهٔ قرون سیاه میانه برگزار می‌گردند و گاه به بهانهٔ نواندیشی و نوگرائی با بی مهری مطلق رو به رو می‌شوند. دعاها و نیایش‌ها نیز از در هم شکستگی و چند پارچگی به دور نمانده‌اند.

با این همه در یهودیت امروز، بین همهٔ یهودیان دنیا یک وجه مشترک قوی و محکم وجود دارد و آن هم نادیده گرفتن بزرگترین و اساسی‌ترین فرامین تورات است. بسیاری از یهودیان به یهودی بودن خود افتخار می‌کنند و گهگاه دستورهای درخشانی را از کتاب مقدس بر زبان می‌آورند اما وقتی پای عمل به میان می‌آید با آن دستورها احساس بیگانگی می‌کنند. «همنوعت را دوست بدار» ورد



زبانشان است اما با نزدیکان خویش سر دشمنی دارند. اینان را نمی‌توان ملامت کرد چرا که اثرات زهر پراکندگی هنوز در رگ و پی آن‌ها رخنه دارد و تا روزی که یک رهبر سالم و اندیشه‌مند این سموم را با پادزهر حقیقت از بین نبرد چنین شیوهٔ فکری ادامه خواهد داشت. اگر امروز این رهبر را می‌داشتیم دیگر نیازی بدان نبود که موسی‌وار بر فراز کوه برود و با خدا هم کلام شود. تنها کافی بود که سخن‌های گفته شده در تورات کتبی را خالی از داستان‌ها و سرگذشت‌ها، با تفسیری متفاوت از تفاسیر دوره‌های خفقان‌آور گذشته از برای ما بازگوئی کند و اصول یهودیت، و نه فروع آن را که به حد کافی بر پیکر ما پیچیده شده، به ما بشناساند.

بزرگترین و قوی‌ترین ویژگی قوم یهود در سال‌های اسارت در مصر عدم آزادی این قوم بود. همین ویژگی در تمام دوران طولانی پراکندگی، بر زندگی قوم سایه‌ای سیاه افکند و در ایامی از این دوران خیلی شدیدتر از «خانه بردگی» خودنمائی کرد. همان گونه که عدم آزادی یا بهتر بگوییم عدم توانائی عبرانیان در آزاد اندیشگی آنان را به دنیای تیره و اسرارآمیز بت پرستی و خرافات سوق داد، در دوران گالوت نیز یهودیان را به سوی چنین دنیای هول‌انگیزی کشاند. «عبرانی خرافاتی» به «یهودی خرافاتی» بدل شد و بدتر آن که پس از دوران پراکندگی کولبار پر از خرافه‌های خود را بر زمین نگذاشت.

یهودی وابسته به یهودیت مسخ شده دست پروردهٔ دورانی است که در آن نیاکانش انسان‌هائی عاطل و باطل و اسیر بودند. خود و قوم خود را منشاء هیچ گونه اثری نمی‌دانستند و دوست داشتند - و یا مجبور بودند - همه چیز را به نیروی ماورای طبیعت پیوند دهند. این چنین یهودی در زمان ما بدون آن که واقعیت‌های تاریخی را لااقل در یک محدوده زمانی مورد بررسی قرار دهد، بر اساس معتقدات دیرینهٔ خویش یک تئوریسین تاریخ می‌شود. دیدگانش به هیچ روی علت و معلول رویدادها را نمی‌بیند و در عوض تئوری‌های خاص خود را که با نیروی پُر راز و رمز متافیزیکی بستگی دارند در زیر ذره‌بین قوی مشاهده می‌کند. هولوکاست را نتیجهٔ جنبش هسکلا

می‌داند. اگر میلیون‌ها حسید دعاخوان و مؤمن لهستان به فجیع‌ترین طرز نابود شدند، علتش را در ترجمهٔ تورات به زبان آلمانی و نواختن اُرگ و کنار هم نشستن زنان و مردان در کنیسا جستجو می‌کند و اگر از وی بپرسید چطور آن یکی به این یکی ارتباط می‌یابد خواهد گفت: «برای این که جامعهٔ اسرائیل یک واحد است و گناه یک فرد گناه همه افراد آنست».

در دنیای مسخ شدهٔ یهودیت که ره‌آورد آشکار دوران شکنجه‌زای پراکندگی است، هر چند عقل و خِرَد افراد یهودی در میدان علم و دانش به پیش تاخته، اما در اصلاح خود یهودیت و پیراستن آن از آویزه‌های چرکین و ننگ آلودی که در گذشته بدان بسته‌اند گامی مؤثر برداشته نشده است. دربارهٔ هولوکاست موزه‌ها به پا می‌گردد، و کتاب‌ها به نوشته در می‌آید و همه جا سخن از ظلم و زور وحشیانه و ناجوانمردانه دشمنان بر یهودیان می‌رود. این‌ها همه به جای خود نیکوست اما یهودیت مسخ شده از خود نمی‌پرسد خود من چه خطائی کرده بودم که بدین سرنوشت دچار شدم؟ چه کجروی از من سر زده بود که این بلا بر سرم آمد؟ این درست که دشمن دیوی وحشی و خونخوار بود اما من که در عقل و هوشمندی از دیگران چیزی کم ندارم به کدام بیراهه رفتم که طعمهٔ دیوان و ددان شدم؟ آیا همه کارهایم، حرف‌هایم، اعمالم و رفتارم صد در صد درست و بی عیب و نقص بود! آیا تاریخ قوم خود را خوانده بودم؟ آیا از حوادث ضد یهودیگری گذشته آگاه بودم یا این که تاریخ را، این رکن مهم قوم خود را، به دست فراموشی سپرده بودم و گمان می‌کردم همین که دیوار گتوها در هم شکسته شود و یهودی در جامعهٔ اکثریت وارد گردد همه مشکلات حلّ خواهد شد؟ آیا لااقل از شکستن دیوارهای گتو در فرانسه، از آزادی‌ای که ناپلئون به یهودیان داد، و بعد، از ماجرای دریفوس آن طور که باید آگاهی داشتم؟ آیا کوشیده بودم که آن چه بر یهودیان ممالک اسلامی و اروپائی گذشته بود بدانم و سبب این همه دشمنی‌ها را دریابم و بکوشم از آن‌ها پرهیز کنم و بهانه به دست دشمن ندهم؟

این گونه پرسش‌ها، نه در آن زمان به میان کشیده شد و نه در این زمان به طور عام و همه جانبه مطرح گردیده‌اند. در عوض تمام تمرکز روی وقایع تلخی قرار گرفت که در فاجعهٔ هولوکاست بر یهودیان رفت و این تمرکز آن قدر شدید و قوی شد که عکس‌العمل زننده و شاید مسخره‌ای در برابر آن جلوه‌گر گردید: انکار هولوکاست! سؤال بسیار حساس و مهمّ، خالی از هر گونه تعصب و یکدندگی این است: آیا اگر یهودیان آلمان با مطالعهٔ تاریخ یهود آن چه را در وقایع اهریمنانهٔ ضد یهودیگری سالیان و قرون گذشته بر همکیشان آن‌ها، در همه کشورها، رفته بود می‌دانستند، هولوکاست به همان اندازه قربانی می‌گرفت که گرفت؟ اگر مورّخان و پیشوایان و دانش پژوهان یهودی، علل و عوامل ضد یهودیگری‌های پیشین را برای مردم آشکار می‌کردند و نقش خود یهودیان را، هر چند بسیار



اندک و جزئی - یک صدم، یا یک هزارم و یا چیزی کمتر از آن در ایجاد این دشمنی‌ها روشن می‌داشتند هولوکاست باز هم به نابودی شش میلیون یهودی می‌انجامید؟ آیا خوش باوری‌ها و خوش خیالی‌های یهودیان آن دوره را نمی‌بایست با یاری تاریخ یهود از میان برد و یا دست کم از شدّت آن کاست و علت‌ها و معلول‌ها را بر اساس واقعیت‌های گذشته به درستی و در سایهٔ عقل و فهم شناخت. هنوز یهودیت مسخ شدهٔ امروز نمی‌داند که بی توجهی و بی اعتنائی یهودیان اروپا در نیمهٔ اوّل قرن بیستم به تاریخ ملّی خود تا چه میزان در پیروزی دیو هولوکاست مؤثر بوده است. امّا این را خوب می‌داند که شش میلیون از افرادش به فجیع‌ترین شکل نابود شدند.

اجزاء یهودیت مسخ شده کنونی به جای بیدار شدن از خواب سنگین که گالوت بر او تحمیل کرده با یکدیگر در جنگ و جدالند. یهودی نسل‌های گذشته کتاب دعایش را با ایمان پاک و استوار می‌خواند و به درگاه خدایش عجز و لابه می‌کرد و هفته‌ای دو روز و شاید بیشتر روزه می‌گرفت چراکه جز این، کار دیگری در محیط خفقان‌آور از دستش ساخته نبود. یهودیِ دنیای یهودیت مسخ شده ایمان محکم اجداد خود را از دست داده ولی در دیگر مباحث و مسائل مذهبی در همان چهار دیواری محدود گذشتگان بسر می‌برد. او از خود نمی‌پرسد یهودیتِ پاکِ بی پیرایه کدام است و این یهودیت ناهنجار امروزین را چگونه می‌توان اصلاح کرد؟ فقط اصل را بر آن می‌داند که آن چه خود می‌گوید و می‌اندیشد درست است. برای او گفته‌ها و اندیشه‌های دیگران نادرست می‌نماید و هر که چون وی فکر نکند به بیراه می‌رود. این چنین کسی ممکن است متعلق به هر فرقه و دسته باشد، افراط گرایان راست یا چپ و یاگروهی دیگر. یهودیت «دفورمه» شده امروزین حاصل اثرات شوم گالوت بر ارکان پنجگانه است که در بخش دوّم به اختصار به آن‌ها اشاره داشته‌ایم. تاکید کنیم که سخن صرفاً از تعادل و توازن رکن‌ها و توجه به اصول بنیانی یهودیت است و نه هواداری و جانبداری از یک گروه و انتقاد

و بدگوئی از گروه دیگر، یگانگی در اصول پایه به معنای آن نیست که همه در یک قالب معین عمل کنند. از سوی دیگر تنوع و چند گونگی را نباید با دشمنی و بیگانگی یکی دانست. وقتی یک یهودی مبارز اروپائی بازماندهٔ هولوکاست برای استقلال ایسرائل می‌جنگد، یا یهودی‌ای که از حبشه و روس به این سرزمین کوچ می‌کند یهودی بودن او باید با محک اصول مهم یهودیت معلوم گردد و نه بر اساس آن چه دشمنان ما در گالوت ما را به عنوان یهودی می‌شناختند. یهودی کسی است که یهودیت را به درستی بشناسد. ای بسا کسانی هستند که حتی در مقام پیشوائی، بر اثر نفوذ زهرآگین محیط اختناق گذشته، در شناختن راه یهودیت هنوز خود به مقصد نرسیده‌اند. غرق در دستوراتی چون جدا کردن وسائل آشپزخانه‌اند اما تاریخ یهود را نخوانده‌اند و در حفظ تعادل ارکان یهودیت کوشش به کار نمی‌برند.

در دنیای مسخ شده یهودیت، یهودی همچنان سرگردان و در به در است. اگر دیروز یهودی از نظر سکونتگاه سرگردان بود و هر از چند گاه می‌بایست محیط زندگی خویش را ترک کند، یا به فرار بگذارد و در جائی دیگر که به نظر او نسبتاً امن‌تر بود بسر برد، امروز او حتی اگر تمام عمر در سکونتگاه امنی روزگار بگذارند باز سرگردان است. نمی‌داند به کدام راه برود تا خدا از او راضی باشد. تا خدا او را یهودی بداند. ده‌ها راه پیش پای دوست و بر سر هر راه کسانی ایستاده‌اند و به گوش او می‌خوانند که: «اگر می‌خواهی یهودی واقعی باشی از این راه برو» آغاز راه‌ها دورادور یک میدان دایره شکل است و در انتهای دایره، اختلاف‌ها بزرگ‌تر می‌شود.

یهودیت مسخ شده زمانی به صورت طبیعی خود باز می‌گردد که یهودیان جوان در این میدان دایره شکل همان گونه که در رقص «هاواناگیلا» عمل می‌کنند، دست‌های هم را بفشارند و در اندیشهٔ یافتن راهی باشند که تعادل و توزان ارکان یهودیت، با توجه به اوضاع اجتماعی کنونی دنیا، در آن برقرار باشد. یهودیت جهان گرای را، به خاطر مهربانی‌های گرانقدر موسی و به پاس خدمات او در آزادیمان، از کشش به سوی فرقه‌ای گتوگرا و پراکنده نجات دهیم. □

اطلاعیهٔ چشم انداز

چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.

ادبیات مدرن ایسرائل



حییم نحمان بیالیک (۱۹۳۴-۱۸۷۳)

روز جمعهٔ کوتاه

نوشتهٔ: حییم نحمان بیالیک
برگردان: کامران حبیمیان

مقدمه

داستان روز جمعه کوتاه در یکی از دهات روسیه قدیم اتفاق می‌افتد. ربای لیفا که ربای منطقه است ، یک صبح جمعه زمستانی برای شرکت در مراسم بریت میلا به دهکده مجاور می‌رود. در میهمانی کمی در خوردن و نوشیدن مانند باقی میهمان‌ها زیاده‌روی می‌کند.

به هنگام بازگشت با گاری، او و ایوان گاریچی را خواب می‌رباید، برف سنگینی شروع به باریدن می‌کند، مادیان راه را گم کرده و گاری را به بی‌راهه می‌کشاند.

بعد از ساعتی گاری در میان برف‌ها واژگون می‌شود. ربای در ظلمات بیابان از خواب می‌پرد، تمام وقایع گذشته به سرعت باد از ذهنش عبور می‌کنند و تمام وجودش در فکر یک واژه منجمد می‌شود: شبات!

* * *

حوالی نیمه شب بود که بالاخره گاری به یک مسافرخانه بین راه که برف، پنجره‌هایش را تا نیمه پوشانده بود رسید. بخار دهان مادیان خسته و نیمه جان یخ زده بود و مسافران، خسته و کوفته بودند. ریش و سبیل و صورت ربای تبدیل به یک پارچه شیشه شده بود. از این جا به بعد به هیچ وجه امکان ادامهٔ سفر نبود. پیرمردی غیر یهودی که خدمتکار مسافرخانه بود به پیشوازشان آمد. ربای پیاده شد و گاری را در حیاط مسافرخانه جا دادند.

ربای وارد اطاقی شد که در آن سرما و دلتنگی و نور ضعیف چراغ نفتی دود زده‌ای حاکم بود. صدای خروپف مسافرخانه‌چی از اطاق مجاور شنیده می‌شد. روی میز دو شمعدان مسی با شمع‌های مرده قرار داشت و روی رومیزی دست بافت، خرده‌های نان و استخوان‌های باقی مانده از غذای شب شبات پراکنده بود. ربای لیفا رویش را برگرداند تا این صحنه را نبیند، و در حالی که از سرما یخ زده بود و لباس‌هایش بر تنش سنگینی می‌کردند، خود را روی نیمکت برهنه و زمختی که در کنار دیوار قرار داشت انداخت و سرش را در عبایش فرو برد.

«که این طور، او، ربای، به شبات بی حرمتی کرده...چه کفر بزرگی! فردا چطور سرش را بلند کند؟ روز قیامت چه جوابی بدهد؟ وای بر این رسوایی!...»

و اشک از چشمان ربای سرازیر شد. یخ ریش و سبیلش هم آب شد و به آن پیوست. سر و بدنش مثل سرب سنگین شده بود، می‌خواست تکان بخورد ولی قادر نبود. «شاید زمان مرگ فرا رسیده؟»

وحشت مرگ ربای را فرا گرفت و آرواره‌اش فرو افتاد...همین است این مرگ است، وقت اعتراف رسیده...لب‌های ربای بی اختیار شروع به زمزمه کردند:

«ای خدای بخشنده و مهربان، لطفاً، خواهشمندم رحم کن! فرمانروای عالم، مرا عفو کن، تا مغز استخوانم پست و حقیرم، به راستی خطا کردم، گمراه شدم، گناه کردم...ولی گله‌ام، زن و بچه‌هایم، این‌ها چه جرمی مرتکب شده‌اند؟»

ربای بیچاره چند ساعتی بی خوابی کشید.



تمام بدنش را عرق سردی پوشانده بود و در استخوان‌هایش آتشی سوزان شعله می‌کشید. از میان تب، هذیان می‌گفت و پاسوک‌های مختلفی از کتب مقدس می‌خواند. جملات میشنا را با پاسوک‌های تورات و گفته‌های بزرگان را با تفیلای روزانه مخلوط می‌کرد... افکار متفاوت دربارهٔ گناه و مجازات، جهنم و بهشت، تنگی قبر و فرشتهٔ مرگ به همراه کلماتی مثل زن بیوه، فرزندان یتیم، دختر بزرگ، اداره ربانوت و... در مغز آشفته‌اش می‌دویدند.

و ربای بی نوا تا سپیده سحر در عمق این افکار زیان بار دست و پا می‌زد، ناله می‌کرد و آه می‌کشید و وقتی سپیده زد، احساس خواب سنگین و آزار دهنده‌ای کرد؛ خوابی شکنجه‌آور و زجرآمیز، که از میان نفس‌های سنگین و کوتاهش آمد و او را با خود برد.

و در آن ساعتی که ربای لیفا روی نیمکت مسافرخانه دلگیر، پیچیده در عبایش، غرق در عرق و آب حاصل از ذوب شدن یخ‌های ریش و سبیلش، دراز کشیده و خواب‌های بد می‌دید، خدای متعال در آسمان نشسته و مشغول به کار خود بود: خروس‌ها را از خواب بیدار می‌کرد و تاریکی را از مقابل روشنایی کنار می‌کشید. سپیدهٔ صبح زمستان از راه روزنه‌های کوچک یخ زده، نور کم رنگ، عصبانی و سرما خورده داخل اطاق شد. مسافرخانه‌چی که فیبکا نام داشت عطسه‌ای

کرد، عربده‌ای کشید و از خواب پرید. با یک پرش از تخت پایین آمد، پوتین‌های سنگینش را به پا کرد، عبای کوتاهش را به دوش انداخت و به سوی اطاق بزرگ رفت تا ببیند این کیست که نیمه شب به مسافرخانه‌اش آمده بود. وقتی که وارد شد، نگاهی کرد و بر جا خشکش شد. رو به رویش روی نیمکت، ربای لیفا با تمام جان و جلالش دراز کشیده بود. ابتدا فکر کرد که این چیزی جز چشم بندی و کار اجنه نمی‌تواند باشد. خم شد و دوباره نگاه کرد، این بار با دقت تمام: از بالا و پایین و طرفین چشم انداخت. «به جان خودم، خودشه! اینا دماغ مثل شوفار و صورت عینهو انجیری». فیبکا دیوانه شده بود: «یعنی چه! شبات - و ربای؟ من مستم یا دیوانه؟» ناگهان با دست بر سر خود زد. «ای فیبکا، ای ساده! حتماً اشتباهی شده و چه اشتباه شرم‌آوری...در محاسبهٔ روزهای هفته اشتباه کرده‌ای، فیبکا! آره فیبکا، گول خوردی، وای بر تو، از فرط گناه روزها را قاطی کرده‌ای. چه کار خوبی، چه موضوع جالبی، فردا همه شهر خبردار خواهد شد...»

و از آن جا که فیبکا وخامت اوضاع را فهمید، فوراً از جا پرید تا تمام آثار شبات را قبل از این که ربای بیدار شده و خلاف کاری‌اش را ببیند، از خانه بزداید. قبل از هر چیز شمعدان‌های مسی، باقی مانده‌های غذا و رومیزی سفید را جمع کرد. سپس به اطاق خواب پرید و زن و دخترش را از روی تخت هل داد: «زود باشین، پاشین تن لش‌ها! الهی که درد بی درمون بگیرین!...»

«کیه؟ چی شده؟» زن وحشت زده از خواب پرید.

«به جهنم بری حیوون کثیف، صداتو بلند نکن! زود پاشو غذای شبات روز از تو تنور در بیار...»

تا مدتی زن نمی‌فهمید شوهرش از چه صحبت می‌کند. تازه وقتی که شوهر با یک مشت جانانه منظورش را بیان کرد، زن از جا پرید و به سوی تنور شتافت. «مرض بگیری، همه رو در آر. فرنی، کلوچه، همه دیگ رو خالی کن. همشو. هیچی تهش نمونه!»

و در یک آن ظاهر خانه زیر و رو شد. شبات رفت و به جای آن یک روز عادی آمد. در تنور بزرگ دهان گشاد آتش روشن شد. سماور شکم گنده پر از هیزم شد و شروع به زمزمه کرد. صدای چکش و تبر خانه را پر کرد. فیبکا شخصاً روی تقار خم شده بود و با تمام قدرت خمیر می‌مالید. دختر بزرگ خانه، دوشیزه‌ای بلند قد با چهره‌ای سیاه و پف کرده که گیج و منگ در میان خانه ایستاده بود و از جریان سر در نمی‌آورد، از دست‌های خمیر آلوده پدرش دو کشیده و یک نیشگون دریافت کرد و شروع به پوست کندن سیب زمینی در دیگ بزرگ پر از آب کرد. «زود باش پوست بکن، درد بگیری!» فیبکا دیگران را تشویق به کار می‌کرد و همزمان با تمام قدرت خمیر را می‌مالید... انتظار داشت که ربای هر لحظه از خواب بیدار شود. وقتی که خمیر آماده شد و ربای بیدار نشد، فوراً رفت و کلاه کهنه و مچاله خود را، که نخ نما هم شده بود بر سر گذاشت. آستینش را بالا زد، تفیلین گذاشت و با صدای بلند و آهنگ روزهای معمولی به خواندن تفیلای صبح مشغول شد.

در همین میان، در مسافرخانه بی وقفه دور لولایش می‌چرخید و روستایی‌ها عبا پوشیده و چوب به دست وارد و خارج می‌شوند. مسافرخانه را سرمای برف، بخار دهان، دود چپق، بوی عباها به همراه صدای پا و گفت و گو فرا گرفت. فیبکا نیت می‌کرد و در زمان تفیلا مخصوصاً از کنار بستر ربای رد می‌شد، با صدای بلند و با آهنگ، هللویا هللویا می‌خواند و در ضمن گوشه چشمی هم به ربای خفته داشت، انگار که می‌گوید: «بخواب ربای، آسوده بخواب. دیگه از تو ترسی ندارم. الان دیگه حتی اجازه داری بلند شی...»

و واقعاً در همین لحظه ربای تکانی به بدن کوفته‌اش داد. «دست مریزاد فیبکا!» صاحب مسافرخانه در دل گفت، «مواظب باش لطفاً خرابش نکنی!»

و فیبکا فوراً در میان دود چپق‌ها و مخلوط عباها بلعیده شد، از آن جا با چشم باز در کمین ربای نشست و با آهنگ روزهای عادی و با صدای بلند خواند: «هللویا، هللویا».

و زمانی که ربای ما بیدار شد، همهٔ دردهایش با او بیدار شدند: «آخ، آخ، آخ، سرم درد می‌کنه و همه استخون‌هام خرد و خاکشیره!». با سختی نیم تنه‌اش را بلند کرد و چشمانش را گشود. این چیست؟ او کجاست؟ در حمام؟ نه، در مسافرخانه. شبات کجاست؟ یادی از آن نیست! روستایی‌ها. آدم‌های کوچه و بازار و سماور رو به رویش می‌جوشد! «در این صورت...». فکر وحشتناکی استخوان‌های ربای را لرزاند و چهره چروکیده‌اش، چروکیده‌تر شد، «در این صورت، سراسر شبات و شب بعد از اون رو خواب بودم، این جا، روی نیمکت، جلوی چشم فیبکا، جلوی چشم گوییم، بدون کیدوش، بدون تفیلا، بدون هودالا. خدای بزرگ، تو با لیفا چه می‌کنی؟»

وحشت عمیقی بر ربای مسلط شد و ناامیدی قلبش را فرا گرفت. داشت پس می‌افتاد. خدا خیلی زندگیش را تلخ کرده بود، بیش از اندازه...و «چرا؟» در قلبش فریاد زد «به من بگو پروردگار عالم، چرا؟» از میان ابر دود چپق‌ها ایوان گاریچی غیر یهودی شلاق به دست، سر بیرون آورد: «ربای وقت رفتنه! گاری حاضره!»

ربای ناله کنان از جا برخاست و به سمت در رو کرد. مثل مست‌ها تلوتلو می‌خورد و به سختی راهش را مابین روستایی‌ها باز می‌کرد. نزدیک در ناگهان دست پهن و زمخت فیبکا در دست ربای گیر کرد: «سلام ربای!»

«سلام و خداحافظ». ربای خود را خلاص کرد و با عجله خارج شد، «وقت نیست...»

«خداحافظ». فیبکا پشت سرش جواب داد، «برو به سلامت ربای، موفق باشی...»

در این زمان جدایی برای طرفین ایده‌آل بود و کسی شکی در آن نداشت. فیبکا با عجله و با قدرت در را پشت سر فراری بست، انگار که می‌گوید: «خدا خیرت بده!...» و ربای با فداکاری خود را توی گاری انداخت. «هی،

ایوان، ایوان!» ربای گاریچی را تشویق کرد که عجله کند.

عجله برای چه؟ فرار؟ به کجا؟ حتی خود ربای هم برای این سوآل‌ها جوابی نداشت، در این لحظات ربای لیفا پرسشی نداشت، هر چه می‌کرد ناخودآگاه بود، بدون فکر و حساب...

فقط یک خواهش قلبی داشت و با تمام وجود برای آن دعا می‌کرد: «خالق، عالم، برایم معجزه‌ای کن تا راه هزاران هزار بار درازتر شود، سال‌ها و قرن‌ها بگذرند و من همچنان سفر کنم... و اگر قابل این نیستم، جانم را بگیر، خدایا مرا ببخش و جانم را بگیر...»

ولی دعای ربای شنیده نشد: گاری او را بر بال‌های عقاب گذاشت و راه لیز و یخ زده بر ضدش دسیسه کرد. بعد از آن شب ابری، خورشید زمستانی بیرون آمده و زمین سفید نورانی و بشاش بود.

کلاغ‌هایی که در راه نوک می‌زدند راه را برای گاری پرنده باز می‌کردند و به آن با صدای گرفته خوش آمد می‌گفتند: غار، غار!

ربای لیفا از روی کلاغ‌ها، درخشش آفتاب و سپیدی برف خجالت می‌کشید، سرش را با عبایش پوشاند و دوباره در افکار مأیوسانه‌ای غرق شد. از این لحظه به بعد، دیگر نه چیزی دید، نه شنید و نه حس کرد. جانش را به دست جان آفرین سپرد و بدن کوفته‌اش را به دست گاری پرنده: «هر چی می‌خواد بشه، بشه...»

و هنگام نیمروز، موقعی که جماعت از کنیسا خارج می‌شدند و به عشق شبات با شادی در خیابان‌ها راه می‌رفتند و به یکدیگر شبات شالوم می‌گفتند، گاری را دیدند که با شتاب از سر خیابان به سویشان می‌آید و درون آن - وای بر چشمانی که می‌بینند - ربای لیفا!...□

به دلیل فشردگی مطالب این شماره بیوگرافی بیالیک در شمارهٔ آینده منتشر خواهد شد.

آشنایی با شماری از آهنگسازان بزرگ ایسرائل

قسمت نخست

برگردان و تدوین: پیمان اخلاقی

پیشگفتار:

اغلب صحبت از موسیقی ایسرائل تصویر جمعی از جوانان را در حال خواندن **هاوانا گیلا** و رقصیدن به دور آتش، و یا یک گروه کوچک موسیقی اروپای شرقی (کلزمر) را در حال نواختن موسیقی اروپایی با طعمی مدیترانه‌ای در اذهان تداعی می‌کند. امّا حقیقت آن است که ایسرائل صاحب سنّتی دیرپا از موسیقی کلاسیک است که شخصیتی به وضوح ایسرائلی دارد، امّا متأسفانه، عمدتاً ناشناخته مانده است.

به طور کلّی می‌توان موسیقی کلاسیک ایسرائل را در سه گروه عمده طبقه‌بندی کرد. گروه نخست کسانی هستند که در اروپا زاده شده و آموزش دیده بودند، و در ربع دوّم قرن بیستم به ایسرائل مهاجرت کردند؛ گروه دوم در ایسرائل به دنیا آمده و توسط گروه نخست تربیت شده‌اند؛ و گروه سوم متشکل از نسل بعدی است که در ایسرائل به دنیا آمده و زیر نظر آهنگسازان بومی آموزش دیده‌اند.

آن چه در زیر می‌آید صرفاً گزیده‌ای مختصر از زندگینامهٔ برخی از این آهنگسازان است. امید آن که در شماره‌های آینده، بحث‌های مفصل‌تری را به موسیقیدانان یهودی اختصاص دهیم.

پل بن حییم (۱۹۸۴-۱۹۵۷)

پل بن حییم، با نام اصلی پل فرانکن برگر، بی تردید شاخص‌ترین چهرهٔ موسیقی کلاسیک ایسرائل است. وی در ۱۹۵۷ در مونیخ به دنیا آمد و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ در آکادمی هنرهای آن شهر به تحصیل پرداخت. پس از مدتی در مقام دستیار رهبر، از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۱، رهبر ارکستر آکسبورگ شد. از آن پس رهبری را کنار گذاشت و به آهنگسازی و تدریس پرداخت. در ۱۹۳۳ همزمان با گسترش نازیسم، به تل‌آویو مهاجرت کرد و در همین هنگام نام خود را به «بن حییم» تغییر داد. در ۱۹۵۳، جایزهٔ دولتی ایسرائل را به خاطر اثری برای ارکستر با عنوان «سرایندهٔ دلنشین ایسرائل» به خود اختصاص داد، و نیز جایزهٔ یوئل اِنگل را از شهر تل‌آویو دریافت کرد.

سبک او را می‌توان رمانتیک، با طعمی مدیترانه‌ای توصیف کرد. به طور کلّی، گرایش او و همچون برخی دیگر از آهنگسازان زادهٔ اوائل قرن بیستم، همچون رالف وان ویلیامز (انگلستان) و بارتوک (مجارستان) است که در فضای رمانتیکِ دیرین اواخر قرن نوزدهم بار آمده بودند، و بعدها به استفادهٔ گسترده از مواد موسیقایی فولکلور ملّی در آثار خود روی آوردند. آثار بن حییم به شدت از بحران نازیسم در آلمان و ترک وطن تأثر پذیرفته‌اند.

او کارهای خود را بخشی از کوشش در راه نزدیکی و ادغام فرهنگ‌های غرب و شرق می‌دانست و در این راستا، موسیقی روستایی مدیترانه را با ریتم‌های رقص‌های محلی ایسرائل، و تکنیک‌های موسیقی کلاسیک غرب در هم آمیخت. به این شکل، بن حییم فرهنگ موطن نوین خود را در موسیقی خود گنجاند و سنت‌های فرهنگی گوناگون را با یکدیگر گرد آورد. وی همچنین در مقام رهبر یکی از گروه‌های آهنگسازان فلسطینی، اقدام به نت نویسی موسیقی فولکلور آن نواحی نمود.

از جملهٔ آثار وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - کنسرتوگروسو (۱۹۳۱)
۲ - سمفونی شمارهٔ یک (۱۹۴۰)
۳ - سمفونی شمارهٔ دو (۱۹۴۵)
۴ - کنسرتوی ویلن
۵ - آثاری برای ویلنسل و پیانو بر اساس

ملودی‌های سفارادی

۶ - شش ترانهٔ فولکلور سفارادی

در آینده از بن حییم و آثار او بیشتر خواهیم نوشت.

آرتور گِلبرون (؟-۱۹۱۳)

گلبرون متولد ورشو، لهستان است. تحصیلات خود را در کنسرواتوار دولتی آن کشور و نیز آکادمی شیگیانا، واقع در سیه‌نا کسب کرد. در بازگشت به ورشو نوازندهٔ ویولن و ویولا در ارکستر فیلارمونیک ورشو شد. سپس به سوییس رفت و تا سال ۱۹۴۸ رهبری یک ارکستر سمفونیک در زوریخ را عهده‌دار شد. در این سال به ایسرائل مهاجرت کرد و رهبر میهمان ارکستر رادیوی ایسرائل، گروه کُر جوانان کیبوتص و ارکستری متشکل از کیبوتص‌های گوناگون شد. اینک استاد آهنگسازی و رهبری در دانشکدهٔ موسیقی، دانشگاه تل‌آویو است. موسیقی او عموماً رمانتیک، با بهره‌گیری از تکنیک‌های قرن بیستم است.

از آثار او می‌توان به **Lamento** از مجموعهٔ «۵ قطعه» اشاره کرد.

اُدئون پارتوس (۱۹۷۷-۱۹۵۷)

پارتوس از شهرت جهانی بیشتری برخوردار است. کودک نابغه در بوداپست، پایتخت مجارستان به دنیا آمد. از ۱۹۲۰، در حالی که بیش از ۱۳ سال نداشت، به نواختن ویلن و ویولا در ارکستر سمفونیک دولتی بوداپست پرداخت. چندی بعد به برلین رفت و نوازندهٔ ویلن اول در مرکز فرهنگی یهودیان شد. در ۱۹۳۵ به باکو رفت و به تدریس ویلن و آهنگسازی در آکادمی آن شهر پرداخت. در ۱۹۳۸ به دعوت پایه‌گذار ارکستر فیلارمونیک ایسرائل، به آن کشور رفت و تا ۱۹۵۶ نوازندهٔ ویلن اول آن ارکستر شد، و همزمان در کوارتت زهی ایسرائل ویولا نواخت. پس از آن به آموزش سازهای زهی، آهنگسازی و رهبری در دانشگاه تل‌آویو پرداخت. پارتوس در ۱۹۷۷ در تل‌آویو درگذشت.

وی در اروپا غرق در موسیقی بارتوک و کودای بود. در ایسرائل به مطالعهٔ موسیقی فولکلور، به ویژه موسیقی سفارادی پرداخت و در این راه از کمک‌های برخا زفیرا، متخصص در فولکلور ایسرائل، بهره جست. از آثار وی می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱ - *ترانه‌های فولکلوریک*

۲ - **چهار ملودی ایسرائلی**، برای سازهای زهی و پیانو

۳ - **هزکوآنوت**، برای فلوت، پیانو سازهای زهی، بر اساس عناصر موسیقی سفارادی

۴ - **مکاموت** (مقامات)، برای فلوت و کوارتت زهی، با الهام از موسیقی سفارادی

۵ - **ییزکور** (مراسم نیایش برای مردگان)، برای ویولا و ارکستر که احتمالاً شناخته‌ترین اثر او است و بارها توسط هنرمندان گوناگون ضبط شده است.

۶ - **تهیلیم دونیوت**، مرثیه‌ای با استفاده از تکنیک ۱۲-نوتی (دودکافونیک) ساختهٔ ۱۹۶۰

۷ - **کنسرتوی سمفونیک**، برای ویولا و ارکستر

۸ - **هگادا**، برای ویولا، پیانو و سازهای کوبی

مزامیر، مکاموت، و شیلوویم نشانه‌های آشکاری از سنت‌های موسیقی شرقی، همچون نت‌های طولانی، تزئینات گسترده و ربع پرده‌ها را می‌نمایانند. از آثار مدرن او که از شیوه‌های «سریال» بهره جسته‌اند، می‌توان به **آرفیوت** و **میزمور** اشاره کرد.

در شمارهٔ آینده، سه تن دیگر از آهنگسازان مهم کلاسیک ایسرائل را با نام‌های ژوزف تال، مردخای سِتِر و نوآم شِریف معرفی خواهیم کرد.

ادامه دارد

نمایش استر ملکهٔ ایران

کار جدید شهرام بروخیم

سازمان آموزشی یهودی اچ دی سی، نمایش «استر ملکهٔ ایران» را تهیه و تدارک دیده و با همکاری آقای شهرام بروخیم، در ماه فوریه با افتخار به صحنه می‌آورد.

آقای شهرام بروخیم، هنرمند با سابقه و پر ابتکار نمایش ایران در ضمن بازیگری، نویسندگی و کارگردانی این نمایش پر شکوه را بر عهده دارد.

این نمایشنامهٔ شیرین و پر هیجان که با بازیگری و هنرنمایی بزرگان نمایش ایران به صحنه خواهد آمد، شامل داستان «پوریم» و نقش استر و مردخای در تاریخ یهود ایران و بر اساس مستندات تاریخی می‌باشد.

سازمان غیر انتفاعی اچ دی سی در تابستان سال ۱۹۹۹ با هدف ایجاد علاقه به ارزش‌های والای یهودیت در همکیشان عزیز و آشنایی نوجوانان و جوانان یهودی با یکدیگر تأسیس و پایه گذاری شد که در عرض این مدت کوتاه با استقبال پر شور و غیر منتظره نوجوانان، جوانان و همکیشان عزیز رو به رو گشته است.

برخی از فعالیتهای این سازمان شامل موارد زیر می‌باشد:

۱ - تدریس زبان عبری و دریافت کردیت برای دبیرستان‌های عمومی.

۲ - آموزش زبان عبری برای بزرگسالان و خردسالان.

۳ - برگزاری جلسات سخنرانی و سمینارهای آموزنده.

۴ - برگذاری برنامه‌های گوناگون تفریحی و فرهنگی برای نوجوانان، جوانان و مجردین.

تلفن: ۴۴۳۲-۳۴۸ (۸۱۸)

فکس: ۳۲۰۰-۲۶۴ (۸۱۸)

آیشمن و قفس شیشه‌ای
۱۹۶۲

نوشتهٔ: گونتر گراس
برگردان: شیرین دخت دقیقیان
برگردان به فارسی از: My Century
برگردان از آلمانی به انگلیسی:
مایکل هنری هایم



آیشمن در دادگاه و در قفس شیشه ای ضد گلوله

انگار پاپ به سفر می‌رفت تا با مریدانش در آفریقا یا لهستان دیدار کند و هیچ اتفاق بدی هم قرار نبود بیفتد. انگار شاهی را به تبعید می‌بردند... تا آن که سرانجام او را به دادگاه آوردند و در قفس، توی آن سلول شیشه‌ای نشاندند؛ ولی قفس شیشه‌ای فقط از سه طرف بسته بود. آن سمتی که مجاور نیمکت قضات بود، دیواره نداشت. به دستور مقامات امنیتی بود که من فقط برای سه طرف قفس، دیوار شیشه‌ای ساختم. البته از شیشهٔ ضد گلولهٔ خاصی استفاده کردم.

ما خوشحال بودیم که کاری گرفته‌ایم و از سوی دیگر مشتریانمان به ما به عنوان خبرهٔ این کار، سفارشی غیر عادی داده بودند. ما در سراسر اسرائیل و خیابان دیزینگوف شیشهٔ بانک‌ها را نصب کرده‌ایم و جواهر فروشی‌هایی که همه نوع جواهر قیمتی در ویترین‌هایشان دارند و می‌خواهند از دست دزدها در امان باشند، مشتری ما بوده‌اند. قبل از من، پدرم سرکارگر یک کارخانهٔ شیشه سازی در نورنبرگ بود. نورنبرگ شهر واقعاً زیبایی بود و آنها مشتریانی از جاهای دورتری چون شوانیفورت و اینگوشتات داشتند. از سال ۳۸ که همه جا شیشه‌های زیادی شکست، کار زیاد بود. لازم نیست برای شما علتش را بگویم. خدایا من وقتی بچه بودم، پدرم را نفرین می‌کردم. او خیلی سختگیر بود. او روزهای متوالی مرا وادار به شب کاری می‌کرد. من و برادرم خوش شانس بودیم که در آن روزها از شهر خارج شده بودیم. فقط ما زنده ماندیم. دیگران از جمله خواهرانم، وقتی جنگ شروع شد، همه آنجا بودند؛ هر دو خواهرم و خاله زاده‌هایم. آنها همگی به ترزینشتات فرستاده شدند و از آنجا هم چه می‌دانم به کجا؟ به سوبیبور یا شاید آشویتس. فقط مامان به مرگ طبیعی مرد. می‌پرسید چطور؟ در اثر سکتهٔ قلبی. گرشون، برادرم، هیچ چیز دیگری نتوانست کشف کند. آخر او، وقتی جنگ بالاخره تمام شد، سرتاسر فرانکونیا را زیر و رو کرد. تنها چیزی که دستگیرش شد تاریخ روزی بود که آنها را از شهر بیرون برده بودند و این واقعیت که همهٔ آن‌ها را از نورنبرگ، شهر زادگاه آن‌ها، بیرون برده بودند.

باری به هر ترتیب، آنجا توی قفس شیشه‌ایِ ساخت من، مردی که روزنامه‌های ما او را مغز متفکر دستگیری سراسری می‌دانند، نشسته است. آنها خواستند که قفس شیشه‌ای ضد گلوله باشد و من هم همین طور آن را ساختم. مرا ببخشید اگر زبان آلمانی‌ام زیاد تعریفی ندارد. وقتی نوزده ساله بودم همراه برادر کوچکم آلمان را ترک کردم. ما کلکی سوار کردیم و با کشتی به فلسطین رفتیم ولی این بابا که توی قفس شیشه‌ای با ادای سر و صورتش من و من می‌کرد، آلمانی‌اش از ما هم بدتر بود. همهٔ قضات که خودشان با آلمانی سلیسی حرف می‌زدند، همین نظر را داشتند. قضات گفتند که جمله‌های او هیچ جا به پایان قطعی نمی‌رسید و کسی نمی‌توانست سر و ته آن را تشخیص بدهد. ولی من که در جایگاه

تماشاچیان و همراه مردم عادی نشسته بودم یک چیز را توانستم بفهمم: این که هر چه کرده بود، به این دلیل بود که از دستورها پیروی می‌کرد. افراد بسیار دیگری هم وجود داشتند که کارهایی کرده بودند چون از دستورها اطاعت می‌کردند. ولی آنها خوشبخت بودند: آنها ول می‌گشتند و حتی پول خوبی به جیب می‌زدند؛ برای مثال آدنائر، معاون فرماندار یکی از مناطق آلمان که بن گوریونِ خودمان مجبور به مذاکرهٔ مالی با او بود.

باری به خودم می‌گفتم: یانکل، تو می‌بایست صد - چه می‌گویم؟ - هزار تا از این قفس‌های شیشه‌ای می‌ساختی. با چند تا کارگر اضافی به آسانی از پس این کار بر می‌آمدی. کار دیگری که می‌توانستی بکنی این بود که هر بار اسم جدیدی در دادگاه گفته می‌شد، فوراً یک قفس شیشه‌ای کوچولو با اسم آن آدم بسازی و آن را مثل یک نوع نماد بین قفس شیشه‌ای آیشمن و جایگاه قضات بگذاری؛ روی یک میز مخصوص. در پایان محکمه، این میز حتماً پر می‌شد.

دربارهٔ او و دربارهٔ شرّ و این که چطور شرّ چیزی معمولی است - آنها از واژهٔ مبتذل استفاده می‌کردند - مقاله‌های بسیاری نوشته شد. آن قدر دربارهٔ او نوشتند تا بالاخره دست کشیدند ولی به محض آن که محاکمه از سر گرفته می‌شد، تمام روزنامه‌ها دوباره به او اختصاص پیدا می‌کرد. تنها رقیب او گاگارین، آن جوان اهل شوروی بود که توی آن محفظهٔ فضایی حسادت آمریکایی‌ها را تا حد مرگ برانگیخته بود. ولی یادم هست که به خودم می‌گفتم: یانکل، انگار هر دو آنها یک وضع دارند. فقط گاگارین بیشتر از او سرش به کار خودش است. آخر آیشمن، دستکم از وقتی افراد او را از مرغداری شخصی‌اش در آرژانتین، به اینجا آورده بودند، با آدم‌های زیادی حرف می‌زد. در ضمن او از وراجی خوشش می‌آید. بیشتر از همه دوست دارد در این باره صحبت کند که چقدر ترجیح می‌داده ما یهودیان را به ماداگاسکار بفرستد تا به اتاق‌های گاز و هرگز نیت بدی نسبت به یهودیان نداشته است. او حتی یهودیان را به دلیل تدوین ایدهٔ صیونیزم و تحقق آن به نحو

احسنت تحسین می‌کرد و اگر به او دستور انتقال یهودیان داده نمی‌شد، شاید حالا یهودیان حتی از او به عنوان بنیان‌گذار مهاجرت انبوه از او سپاسگزار می‌بودند.

خُب من به خودم می‌گفتم: یانکل شاید تو باید از آیشمن متشکر باشی که گذاشت تو و برادر کوچکت گرشون در مهاجرت انبوه شرکت کنید. ولی به خاطر باقی خانواده نباید آن قدرها هم سپاسگزار باشی. نه برای پدر و همهٔ عمه‌ها و عموها، دایی‌ها و خاله‌هایت و نه برای خواهرهایت و عمو زاده‌های کوچولو و ملوست که روی هم بیست نفر می‌شدند. من می‌بایست در این باره با آیشمن صحبت می‌کردم؛ آخر او حتماً می‌دانست کی به کجا رفته و خواهرها و پدر سختگیرم سر از کجا در آورده‌اند. ولی نمی‌توانستم. غیر از من، شهود زیادی آنجا بودند. تازه، من خوشحال بودم که مأمور حفظ سلامتی او شده‌ام. فکر می‌کنم او از قفس ضد گلوله‌اش خوشش می‌آمد وگرنه چرا آن طور لبخند می‌زد؟ □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله پنجاه و هشتم

۹۰ - گوشه ای از خلقیات ایرانیان در قرن نوزدهم

ما بار ها به این نکته اشاره نموده ایم که رویدادهای تاریخی را نمیشود و نباید یک بُعدی تحلیل نمود. بدین دلیل، دیدگاه های مختلف را ستودیم تا اندیشه ورزی را در جامعه فلج نسازیم. کوشیدیم از تفسیرهای دلخواهانه و هدفمندانه دوری جوییم. اگر هدفی در پیش است، آن، **با هم بودن، درس عبرت از گذشته یافتن و ساختن فردایی بهتر از دیروز است.** در تحلیلگری نخواستیم موضوع ها را به «خوب مطلق» و «بد مطلق» دسته بندی کنیم. در هر حال، نسبت به هرنوع بنیاد گرایی، چه در کسوت «آزادیخواهی و روشنفکری» و چه در لباس «کیشمداری و اخلاقی»، روی خوشی نشان ندادیم، چون تاریخ ثابت کرده است که هر کدام اینها وقتی به حکومت و اقتدار رسیدند، برخلاف، آرمان های تبلیغ شدهٔ خود رفتار نموده اند.

ما همیشه در این فکر بودیم بدانیم که ریشه یا ریشه های خصومت اکثریت در ایران نسبت به اقلیت یهودی در چه سطوحی بوده، از کجا نشأت گرفته، چه راه های را پیموده و چه نتایجی را در برداشته است. اعتراف میکنیم که در توجیه و رهیافت به این هدفِ علمی هنوز در خم یک کوچه مانده ایم. تاریخ یهود ایران، لااقل در ارتباط با دورهٔ مورد بحث، یک تراژدی دردناک است؛ ولی نباید فراموش کنیم که مردم ایران نیز، به استثنای طبقهٔ حاکمه، عموماً زندگی دردناکی داشته اند.

تا آنجایی که میدانیم، قرن نوزدهم، گویا بیش از هر دوره ای دیگر که ما اطلاع داریم، عصر تغییر مذهب از یهودیت به مسیحیت، بهائیت، بخصوص اسلام، بوده است. شاید بتوان گفت، کمتر خانواده ای در میان یهودیان عصر ما میتوان یافت که کسی از بستگانش در قرن نوزدهم به زور، یا به هر دلیلی دیگر، به اسلام نگرویده باشد.

در چند مصاحبه ای که در آوریل ۱۹۸۴ با شادروان دکتر حبیب لوی (متولد ۱۸۹۶) در لس آنجلس داشتم، وی معتقد بود که در بسیاری از شهرهای مرکزی ایران، «لااقل از هر چهار نفر مسلمان اجداد یکی از آنها یهودی بوده است». دکتر لوی سپس به گرویدن یکی از بستگان پدری خود به اسلام، که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در شیراز اتفاق افتاده است، اشاره نمود.[1] نتوان پنهان کرد، که از میان دین برگشتگان یهودی، قشرهای مختلف، از جمله ملایان یهودی، و از داخل آنان، عده ای به میل و اراده خود — گویا بخاطر فرار از بدبختی و بی سامانی، و امید به یک زندگی بهتر، عاری از ترس و وحشت و سرافکندگی — به اسلام روی آوردند.

نگارش مضامینی که در عنوان آمده از بسیاری جهات دشوار است. خواننده هوشمند میتواند حدس بزند که این «جهات دشوار» کدامند. از سوی دیگر، ندیده و نشنیده گرفتن مشاهدات دیگران در بارهٔ خلقیات جوامع بشری سر به زیر شن نهادن و در پس سنگر تجاهل قرار گرفتن است. اینگونه مکانیزم دفاعیِ کاذب در وجود افراد سد بزرگیست در پیشرفت جامعه، تقریباً در تمام شئون زندگی. اکثر جهانگردان، که در سدهٔ نوزدهم به ایران رفته و با ایرانیان آشنایی پیدا کرده اند، مشاهدات خود را چه در فضایل و شرافت و چه در رذایل و شرارتِ ایرانیان بروی کاغذ آورده اند. اینها در کتابخانه ها موجود است و هر کسی دلش بخواهد میتواند به آنها رجوع کند.

محمد علی جمالزاده، نویسنده مشهور قرن بیستم، که بیش از صد سال زندگی نمود و چند سال پیش در ژنو به رحمت ایزدی پیوست، گویا خلقیات ایرانیان را خوب میشناخت و اغلب داستانهای کوتاه وی، حکایت از **گفتار، کردار و پندار** ایرانیان میکند. زرتشت اگر زنده میبود، بدیهی است از قرائت اغلب یافته های وی شرمنده میشد. جمالزاده نگارش داستانهای کوتاه خود را کافی ندانست، و در اواخر عمر قدری شهامت بخرج داد و کتابی در این مورد چاپ و منتشر ساخت بنام: **خلقیات ما ایرانیان** (فلوریدا: کانون معرفت ۱۹۸۵).

نگارنده، در پی تحلیلی از زندگی یهودیان در ایرانِ قرن نوزدهم، نتوانستم موضوعی را، که تقریباً همهٔ مورخین از آن چشم پوشیده اند، نادیده بگیرم، و آن خلقیاتِ جامعهٔ اکثریت و اثر آن بر جامعهٔ اقلیت است. چون ما در قرن نوزدهم زندگی نمی کنیم، و نمی دانیم که مردم صد یا صد و پنجاه سال پیش چه صفات و خلقیاتی داشته اند، چاره ای نداریم جز اینکه به مشاهدات و یافته های جهانگردان رجوع نماییم. این سلسله

مقالات را من در **شوفار** نیویورک منتشر میکنم، و دریغم آمد که لااقل گوشه ای از خلقیات ایرانیان قرن نوزدهم را ــ که تکراری از نوشتارم در منبع مذکور در بالا نیست ــ برای خوانندگان **چشم انداز**، که گویا اغلب لس آنجلسی هستند، به روی کاغذ نیاورم.

کار من تأیید یا تکذیب آنچه در پی می آید نیست. هدف من **دانش** است ــ دانش به معنای دانستن. یکی از اهداف زندگی دانستن است، پس چه خوبست که انسان آنچه را مستقیماً با به زیستی او بستگی دارد، و جنبه فضولی در زندگی خصوصی دیگران ندارد، بداند؛ و اگر میداند، پس چه خوبست که این دانستن او انفعالی نباشد ــ به عبارت دیگر، اگر میتواند، یا کاری از دستش بر می آید، چه بهتر که بی تفاوت نماند و بکوشد زیانهای ناشی از اشیاء[۲] ذهنی و عینی را اصلاح کند. اگر ما تحرکی مثبت از خود نشان بدهیم، باید امیدوار باشیم که قدمی در راه پیشرفت، به معنای به زیستی، برداشته شده است. فراموش نکنیم: **انسان نمی تواند آنچه را می داند، نداند!**

اگر از میان صد بیننده و ناظرِ بیطرف، بیش از نود نفر آنها بگویند و بنویسند که اکثر مردم فلان شهر انسانهای انتقامجویی هستند، و این انتقامجویی مانع خوشبختی و خوشوقتی و به زیستی آنهاست، پس اولاً بهتر است که این اظهار نظرهایِ تقریباً همگانی به گوش اهالی آن شهر برسد؛ ثانیاً، بجای اوقات تلخی و قهر و غضب علیه نویسندگان، دنبال چاره ای بگردند که این مانع ویران کننده از سر راه آنان برداشته شود. دروغگویی، کینه توزی، خساست، چشم هم چشمی، عقده های حقارت، خود ستایی، مردم آزاری، حرص و طمع و امثالهم ــ اینها را با قدری کوشش و اراده قوی توأم با ایجاد یک نظام سالم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میتوان اصلاح کرد.[۳]

من علاقهٔ خاصی به قرائت بیوگرافی و سفرنامه ها دارم. سالها در نظر داشتم کوتاه شدهٔ مشاهدات دکتر یاکوب ادوارد پولاک اتریشی را به زبان عبری یا فارسی برگردانم.[۴] سه چیز مانع این کار شد: یکی اینکه من اصولاً از کار ترجمه متنفرم و اگر احیاناً چنین کاری بمن محول گردد میکوشم به هر نحوی از آن فرار کنم ــ ضمناً، دوست دارم آثار نویسندگان را، اگر بتوانم، به زبان اصلی بخوانم. دوم اینکه، میترسم اشتغال به کارهای ترجمه، مغز را به کُندی و بطالت بکشاند و از خلاقیت آن بکاهد. اگر چنین شود، بیم دارم طوطی وار و ناخود آگاه کلمات و عبارات قلنبه از دهان خارج کنم که مال خودم نیست و از دیگران وام گرفته ام. سوم اینکه مشغله زیاد (خوشبختانه) فرصتی برای این کار باقی نمیگذارد. تا اینکه، اخیراً بخت یاری داد و آقای کیکاووس جهانداری ترجمهٔ خوبی از کتاب پولاک به بازار عرضه نمودند. نگارنده هرچه در اینجا مینویسم در اصل و اساس بهره گیری از زحمات ایشان است. و با سپاس از آقای جهانداری، کوتاه شده ای از نوشتار پولاک را در اینجا می آوریم.[۵]

* * *

ایرانی میکوشد خودش را با هر وضع و حالی وفق بدهد[۶] و در این کار سمج و گستاخ است. وی چنین می نماید که همهٔ اخبار و رویدادهای تازه شهر را میداند، و بلد است[۷] از اینها چگونه بنفع خود استفاده کند. وی در مقابل بالادستهای خود بزانو می افتد و به زمین می خزد، و در برابر زیردستان سرتا پا نخوت میشود. و در هر حال و مقامی شخصیت خود را برخ میکشد. منظماً و عموماً **دروغ میگوید**[۸] و تنها هنگامی حرف راست میزند که نفعی در آن برایش متصور باشد. اخبار دروغ را شایع میکند، توطئه براه می اندازد و تهمت میزند؛ میکوشد به انحای مختلف کسی را که روزی برایش مفید بوده خُرد و نابود کند، زیرا از **نمک شناسی** بویی نبرده است. نمی خواهد تعهدی یا وظیفه ای در برابر کسی داشته باشد. بلد است اشعار، ابیات و لطیفه هایی را بموقع بخواند، و همیشه نکته های مناسبی را در حافظه حاضر و آماده دارد. [چنین وانمود میکند که] همه کاری از او بر می آید و به درد هر کسی میخورد از وزیر گرفته تا مهتر. روی هر جمله ای با قید قسم و سوگند تأکید میگذارد. هرگاه مُچش را بگیرند که «چرا دروغ گفتی»، بی هیچ پروایی میگوید: «گُه خوردم».

ایرانی با وجود اینکه هرجمله ای را با تأکید ادا میکند، به **راستگویی چندان پایبند نیست** و از هنگامی که سعدی گفته «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است»، هر دروغ و دغلی را مصلحت آمیز قلمداد میکند. از طرف دیگر، اصراری ندارد که طرف صحبتش گفته های او را باور کند؛ و هرگاه مُچش را بگیرند، با لبخندی به **دروغ** بودن گفته های خود اعتراف میکند. در اینجا یک معاملهٔ دو جانبه وجود دارد ــ یعنی همان سکهٔ قلبی را که در معامله گرفته ای خرج میکنی، بی آنکه خود را فریبنده یا فریب خورده بدانی.

ایرانی به مقدار زیاد میتواند عواطف و هیجانات خود را مکتوم

نگاه دارد. از چهره اش نمی توان فهمید که در درونش چه میگذرد. ایرانی میتواند مدتها خشم و ناراحتی خود را در خود مخفی نگاه دارد تا لحظه مناسب برای تسویه حساب و انتقام فرا رسد. در این مورد وی این پند سعدی را بگوش میگیرد که گفته است:

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد. درویش را مجال انتقام نبود. سنگ را نگاه داشت تا زمانی که مَلِک را بر آن لشکری[9] خشم آمد و در چاهش کرد. درویش اندر آمد و سنگ بر سرش کوفت. گفتا: تو کیستی، و مرا این سنگ چرا زدی؟ گفت: من فلانم، و این همان سنگست که در فلان تاریخ بر سر من زدی. گفت: چندین روزگار کجا بودی؟ گفت: از جاهت اندیشه میکردم، اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت شمردم.

چون نداری ناخن درنده تیز / با بدان آن به که کم گیری ستیز

باش تا دستش ببندد روزگار / پس بکام دوستان مغزش بر آر

ایرانی شعر شناس است و ساز و آواز را خوش دارد، اما اغلب فکر و اندیشه را فدای [زیبایی] کلام و وزن میکند. شوخ طبع است، ولی در تفکر خود از منطق پیروی نمیکند. وی از هر فردی که صاحب مقامی است [در باطن] نفرت دارد؛ بلد است چگونه در برابرهرکس سر فرود آورد ... شدیدترین فشارها را تحمل میکند، ولی سرانجام با مشت محکم آن را در هم میشکند، و با هتک حرمت از خانوادهٔ طرف، طعم انتقام را به وی می چشاند.

همواره از تقوا و عدالت دم میزند، نفرت خود را از ظلم و خودکامگی بیان میدارد. اما همینکه فرصت بدستش افتاد، خودش جبار و ظالم بی نظیری میشود، و بدون اندیشه، ملک و مال دیگران را غصب میکند. هرگاه پادشاه، فشاری از طرف کشورهای بزرگ اروپایی احساس کند، او نیز به سهم خود وزرا را زیر فشار قرار میدهد، وزرا، بر حاکمان فشار می آورند، و حاکمان، زیردستان و خدام را، و این گروه اخیر سرانجام مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان را زیر فشار ظالمانهٔ خود قرار میدهند. ایرانی ... با حیوانات رفتاری نرمتر دارد تا با انسان. مشاهدهٔ مستمر ظلم و ستم و خودکامگی از حس همدردی و رأفتش کاسته؛ بدین دلیل گوش به فرمان است تا دست به هر اقدام ظالمانه بزند، و در عین حال مسؤولیت اقدام خود را بگردن دیگری بیاندازد.

ایرانی دوست دارد میهمانی بدهد. فرودست ترین نوکران نیز حاضر است تمام حقوق ماهانه اش را صرف یک پذیرایی از دوستان کند. با وجود این، از مفهوم [واقعی] میهمانوازی خبر ندارد. وی فقط از این جهت میهمانی میدهد که آنها نیز متقابلاً میهمانش کنند. یا بدان دلیل که از تنها غذا خوردن حوصله اش سر میرود. از دیدن نمایش، مضحکه، رقص و آتش بازی سخت خوشحال میشود. ایرانی که خود نیز یک هنرپیشه مادر زاد است، میداند یک نمایش خوب را چه جور تحسین کند.

ایرانی قوه ابداع چندانی ندارد، اما در کار تقلید سخت کوشاست. زود مطلب را میگیرد و با سرعت آن را در حافظه می سپارد، اما بزودی بر جای می ماند، و به استفاده از دریافته ها و آموخته ها اکتفا میکند. خاکی را که به روی آن پرورش یافته دوست دارد، اما به وطن دلبستگی چندانی ندارد. **یک ایرانی را به راحتی میتوان با پول خرید** ــ اما این رشوه گیری اغلب تحت عنوانی دیگر انجام می پذیرد. او که اصلاً متعصب نیست، دلش میخواهد که مؤمن و مقدس قلمداد بشود. دو ایرانی که در منزل هیچگاه نماز نمی خوانند، به محض اینکه به هم برسند در این مورد خاص به وظیفهٔ خود عمل میکنند، در حالی که هر دو میدانند که قصد فریفتن یکدیگر را دارند.

ایرانی در معاشرت همیشه میداند چگونه مراتب اخلاص خود را ابراز دارد، و از طرفِ صحبت خود نیز، حتی هنگامی که چشم دیدن یکدیگر را ندارند و به خون هم تشنه اند، انتظار رفتار متقابل را دارد. ایرانی هیچوقت خواهش دیگری را و یا توقعی را که از او دارند به کلی رد نمی کند؛ چنین کاری با خلق و خوی او مغایرت دارد. پس ترجیح میدهد که قول بدهد ولی بعد به وعده عمل نکند. چنین کاری را همواره نمی توان به تقلب تعبیر کرد، بلکه باید دانست این نوعی **ضعف** است که در وجود او خانه کرده است. خودش میگوید نمی خواهد خواهنده ای را «محروم» کند، پس میکوشد مطلب را به درازا بکشاند و متقاضی را خسته کند. اما باید دانست که متقاضی خود یک ایرانی است، و با استدعاهای مکرر و اصرار و ابرام میتواند اینجا و آنجا کارش را پیش ببرد. از طرف دیگر، کم نیستند متقاضیانی که ماهها با امید پوچ به این در و آن در میزنند و آخرین دینار کیسهٔ خود را خرج میکنند تا عاقبت احتیاج آنها را وادار به ترک محل میکند. یک نفر اروپایی که با این جنبه از خوی و خلق ایرانی آشنایی ندارد، بخشم می آید. اما بهتر است که ما با وضع موجود کنار بیاییم و به وعده و وعید آنها دلخوش نباشیم.

ایرانی که طبعاً گشاده دست نیست نمیتواند از رسم موجود سرپیچی کند، پس به «محض اینکه کسی از چیزی که متعلق به اوست تعریف و تمجید کند، فوراً آن را به طرف می «بخشد»، اگر از قلیان او، اسب او ... تعریف کنید فوراً می شنوید که میگوید: «پیشکش، مال شماست». هر چند این کلمات، تعارفی تو خالی بیش نیست، باز، گاه در مورد بعضی اشیاء غیر مهم این بخشش عملی میگردد. در نتیجه به اروپائیان توصیه میشود که از مدح و ثنای فراوان بپرهیزند، و به همین ترتیب از اصل «هیچ چیز را تحسین مکن» پیروی کنند، چه در غیر این صورت، خود و میزبانشان را دچار مخمصه میکنند.

ایرانی میل خاصی به خیالبافی و چیزهای پنهانی و اسرار آمیز دارد... حرص و ولع او برای به کار بردن تعارفات و القاب در خطاب [به دیگران] حد و حصری ندارد... لعن و نفرین و فحش ایرانیان از ممیزات آنهاست. معمولاً هدفِ فحش، شخص نیست، بلکه خانوادهٔ او، بخصوص پدر، زن یا قبور مرده های وی است، زیرا بر حسب مفهومی که زندگی خانوادگی دارد، فحش به خانواده بسی ناگوار تر از دشنام به فردِ مخاطب است. رایج ترین آنها عبارت است از «پدر سوخته» و «پدر سگ» ... اغلب فحش هایی که برای زنان بکار میرود چندان رکیک است که بخودم اجازه نمیدهم آنها را ترجمه کنم. این کلمات قبیح را اغلب از دهان کودکان هم، که از بزرگترها تقلید میکنند، میتوان شنید.

۱ همچنین نک به شوفار نیویورک، شمارهٔ ۲۲۸، فوریه ۲۰۰۰، ص ۱۲ به بعد.

۲ در اینجا اشیا به معنای فلسفی آنست.

۳ گویا حسادت صفتی است ذاتی و بقول سعدی: «بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است / که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست». تجربه زندگی بما آموخته است که حق با سعدی است و شوربختانه انسانهای حسود به هیچ نحوی و تحت هیچ شرایطی تغییر پذیر نیستند. این مساله ایست که شاید پژوهشگران علم ژنتیک در آینده بتوانند راه حلی برای آن پیدا کنند. افزوده بر اینها، بر اساس گزارشها و تحقیقات متعدد، پیشنهاد میشود که جوانان قبل از ازدواج، علاوه بر تندرستی جسمی و هم آهنگی خونی، توجه به این نکته داشته باشند که حسادتهای دو جانبه (یا حتی یک جانبه) تا عمر دارند زندگی را بر آنها تلخ خواهد کرد. تا آنجایی که معلوم گردیده، حسادت، اغلب با شکاکی تا حدِ پارانوی همراه بوده است. این خصلت ارتباطی با سطح تحصیلات، اصالت خانوادگی، زیبایی یا زشتی سر و هیکل، مقام اجتماعی یا شغلی طرف (یا طرفین) ندارد.

این دامی است خطرناک و پنهان از دیده، که متأسفانه کانون خانواده را به ویرانی میکشاند. اگر احیاناً طرف رئیس یک سازمان اجتماعی است، به کسی اجازه پیشرفت یا نشان دادن استعداد نخواهد داد و لاجرم کانون جامعه را به بی سامانی خواهد رساند. دستیابی به کرسی ریاست برای اینگونه افراد نوعی ترایی برای شخص رئیس، و مصیبتی بزرگ برای جامعه است.

۴ پولاک (تولد بوهم ۱۸۱۸ - فوت وین ۱۸۹۱) در سال ۱۸۵۱ برای تدریس آناتومی در دار الفنون به تهران آمد و در سالهای ۱۸۵۵ - ۱۸۶۰ پزشک مخصوص ناصرالدین شاه بود. رک به کتاب وی: Jacob Eduard Polak, *Persien, das Land und seine Bewohner*, Leipzig 1865.

۵ نک به سفرنامهٔ پولاک، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران ۱۳۶۱ (۱۹۸۲)، ص ۱۷ به بعد.

۶ چنین بر می آید که روی سخن پولاک بیشتر متوجه طبقه ایست که با آنها آشنایی داشته است مانند میرزا ها، مستوفی ها، محررها، منشی ها، بازرگانان، کاسبان مرفه، روحانیون، ملایان، اساتید دار الفنون، به عبارت دیگر، قشری از مردم طبقهٔ بالا، یعنی سران و رهبران و معتمدان مملکت، و کمتر با مردم طبقهٔ پایین و کشاورزان.

۷ در متن ترجمه «او میداند». نگارنده این تغییرات جزئی را با مقابله با متن آلمانی انجام داده است، ولی خودِ موضوع دست نخورده نقل قول شده است.

۸ درشتی قلم در اینجا و جاهای دیگر در پایین از آن نگارنده است.

۹ لشکری در اینجا یعنی کسی که در لشکر پادشاه خدمت میکند. این حکایت در باب اول کتاب گلستان آمده است.

دربارهٔ ایلانوت و درختان

«آکادمی هیلل، به شاگردانش می‌آموخت که پانزدهم ماه شواط سال نو درختان است.»

«او همچون درختی خواهد بود که نزدیک آب کاشته شده باشد.» یرمیا ۱۷:۸

«کسی که عقلش از کارهای نیکش جلو می‌زند، شبیه درختی است که شاخه‌هایش بسیارند ولی ریشه‌هایش کم. باد می‌آید و آن را ریشه‌کن و سرنگون می‌کند. ولی کسی که اعمال نیکش از عقلش پیشی می‌گیرند، مانند درختی است که شاخه‌هایش کند ولی ریشه‌هایش بسیار. اگر تمامی بادهای عالم بوزند و به آن هجوم بیاورند، نمی‌توانند آن را از ریشه در بیاورند.»
پیرقه آووت ۳:۲۲

انتقاد از خود

Self - Criticism

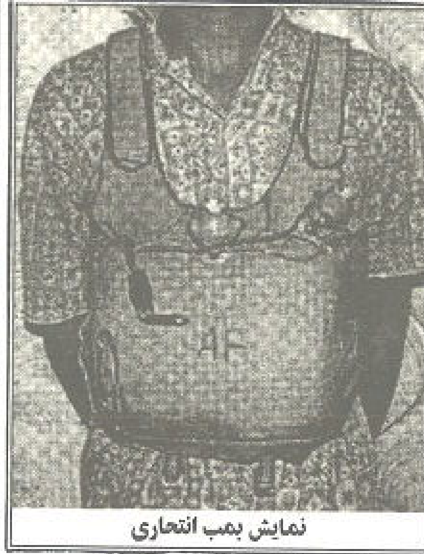
ستون‌های *انتقاد از خود* همواره به روی فرهیختگان و خوانندگان چشم‌اندازگشوده است. نقد کنیم و در عین حال حرمت یکدیگر را پاس بداریم.

تشویق برخورد آراء و اندیشه‌ها و پدید آوردن فضای آزادی بیان از هدف‌های چشم‌انداز است.

نامهٔ یکی از خوانندگان خطاب به نویسندهٔ تفسیر سیاسی ماه، شمارهٔ ۸۳

نوشتهٔ: کامبیز گلریز
نمایندهٔ حزب شاس در لوس‌آنجلس

جناب آقای آقائی تفسیر سیاسی این ماه شما ما را به تعجب واداشت. زیرا برای عدهٔ زیادی از ما در جامعهٔ ایرانی که در جامعهٔ آمریکائی زندگی و تحصیل می‌کنیم این امر به وضوح مشاهده می‌شود که واقعهٔ



نمایش بمب انتحاری

تأسف‌انگیز و ضد انسانی یازدهم سپتامبر فصل جدیدی در تاریخ سیاسی آمریکا گشوده است. اگر شما قصد دارید تفسیر سیاسی عادلانه‌ای داشته باشید باید جدا از نظرات مخصوص خودتان باشد. در این مدت من در تمام گفتارها و نوشته‌های رسانه‌های گروهی که تا به حال عنوان شده مشاهده نمودم که این موضوع به کرات تکرار شده است که تروریسم همیشه در پشت یک بی عدالتی پنهان می‌شود. حال این بی عدالتی می‌تواند در کشمیر باشد یا در تل‌آویو یا در نیویورک یا در سری‌لانکا یا ایرلند شمالی چیزی که به طور عادی مورد نظر تمام

کارشناسان امور تروریسم می‌باشد این است که تروریسم به دنبال یک هدف سیاسی است و به طور کلی تروریسم را به این صورت می‌شود تفسیر کرد که به وسیله زور و خشونت به هدف سیاسی مورد نظر رسیدن و این مهم‌ترین اصلی است که شما در مقاله خودتان فراموش کرده‌اید دیدگاه وحشت‌انگیزی از دیدگاه تروریسم و ضد انسانیت را با نبودن سواد و یا بی کاری و یا رُشد اقتصادی در کشورهای اسلامی و عربی توجیه می‌کنید. لازم به تذکر است که کشورهائی در جهان وجود دارند مانند هند و چین و برزیل که زیر خط فقر قرار دارند حتی بیشتر از ۷۰ درصد زیر درآمد سرانهٔ کشورهای عربی مورد نظر شما و رشد اقتصادی آن‌ها بسیار ناچیز است. ولی مردمش نه سرگرم فعالیت‌های تروریستی‌اند و نه با تروریسم همکاری نموده‌اند. فراموش نکنید که از ۱۹ تن تروریستی که فاجعهٔ یازدهم سپتامبر را به وجود آوردند ۱۵ تن از کشور عربستان سعودی بوده‌اند که درآمد سرانهٔ افراد این مملکت از بیشتر ممالک دنیا بیشتر می‌باشد. این افراد تروریست از خانواده‌های متمول و پولدار بودند و رهبر آن‌ها اسامه بن لادن یکی از افراد متموّل دنیاست.

ولی ببینید چگونه مثلاً عربستان سعودی و مصر که خشم ملت خود نسبت به دولتشان را با

استفاده از انتقاد از آمریکا و اسرائیل و حرکت ماهرانه و سازمان داده شده از آنتی سمیتیزم (ضد یهود) از خود سلب مسئولیت نموده و تقصیرات خود را متوجه آمریکا و اسرائیل می‌نمایند. جای تردید نیست که اکثریت جمعیت این کشورها با آمریکا و اسرائیل به صورت حسادت و تنفر نگاه می‌کنند. در صورتی که عامل فقر و بدبختی و بی سوادی دولت‌های خود این افراد می‌باشند.

خود من در سال‌های ۸۰ در دانشگاه وینسکاستین شاهد رشد دانشجویان گروه مسلمان بودم که به طرف اسلام افراطی که ضد آمریکائی و ضد یهود بودند کشیده شده و ضدیت با آمریکا و اسرائیل کارت ورودی به این گروه‌ها بود. وقتی با این افراد صحبت می‌کردی و از صلح در خاورمیانه سئوالی می‌نمودی. آن‌ها رشد و پیشرفت را در استیلای عرب و اسلام به تمام دنیا می‌دانستند نه استیلای دمکراسی به دنیای عرب و اسلام.

این گمراهان انرژی خود را در راه منفی به کار می‌بردند و کشورهای نفتی چون ایران و عربستان و غیره را به صورت کشورهای بدهکار عنوان می‌نمودند و هرگز نمی‌پرسیدند چرا کشور عربستان در حدود سه بیلیون دلار در سال در کشورهای دیگر مُصرف ساختمان مساجد و مراکز اسلامی می‌نماید و امام‌های وهابی به اقصی نقاط آفریقا آسیا و آمریکا روانه می‌سازد برای ترویج مذهب وهابی و اسلامی ولی یک صدم آن‌ها را برای رفاه حال مردم فلسطین و کشورهای فقیر اسلامی خرج نمی‌نماید؟ در قسمت دوم مقاله‌تان پرسید می‌شود آمریکا در منطقه خاورمیانه با چه کسی قصد مبارزه را دارد؟ از شروع واقعهٔ ۱۱ سپتامبر رهبران آمریکا بارها تکرار کرده‌اند که هدفشان مردم بی گناه افغانستان و مردم مسلمان نیست بلکه مبارزه آمریکا در مقابل ظلم و جور گروه‌های مزدور طالبان و القاعده تروریسم می‌باشد و خوشبختانه امروز هم در تلویزیون‌ها می‌بینیم که بعد از ورود نیروهای ضد طالبان مردم به شادی و پایکوبی برخاسته‌اند و پرچم‌های آمریکا را در مکان‌های عمومی به اهتزاز در می‌آورند و به این نتیجه می‌رسیم که آن ستمدیدگان از جنگ ۲۵ ساله افغانستان درک سیاسی بیشتر از بعضی از لوس‌آنجلس نشینان دارند و مشاهده می‌شود اسامه بن لادن از غاری به غار دیگر می‌گریزد و دیگر در تلویزیون‌های الجزیره تصویری از او مشاهده نمی‌شود و حتی این رسانه خشم مردم افغانستان را که به شکار عرب‌های مزدور که باعث بدبختی ملت و مملکتشان شده‌اند و خانه به خانه در تلاش هستند و یکی یکی آن‌ها را به هلاکت می‌رسانند نمایش نمی‌دهند. چون این تلویزیون الجزیره هم عاملی در دست‌های همان رهبران عرب می‌باشد. در جایی دیگر از نظرات شما نتیجه گیری می‌شود که ریشه تروریسم را با جنگ نمی‌شود خشکاند و باید ریشه‌ها و علل آن را ریشه یابی کرد و این همان حرف‌هایی است که از دهان سیاستمداران عرب و مسلمان بارها شنیده‌ایم که به صورت نصیحت در گوش آمریکا زمزمه می‌کنند که چه کاری باید انجام دهد ولی در کشورهای خودشان از قبیل مصر، عربستان، عراق دسته دسته مردم بی گناه خود را به عناوین مختلف بدون دادگاهی باز و آزاد و حق داشتن وکیل به جوخه‌های اعدام می‌سپارند. شما سیاست آمریکا را محکوم به شکست می‌دانید و نمونه واضح آن حمله اسرائیل به لبنان در دههٔ ۸۰ می‌دانید و می‌گوئید آمریکا باید از این تجربه درس بگیرد. البته من وارد سیاست‌های اسرائیل و لبنان در منطقه نمی‌شوم چون تعبیر و تفسیر شما را مثل تفسیری که در شمارهٔ ۸۳ چشم‌انداز در مورد نتیجه جنگ افغانستان نوشته‌اید که تمام و صددرصد پیش‌بینی‌های

شما غلط در آمده است، غلط می‌دانم.

می‌پرسم: آیا با تخلیه اسرائیل از جنوب لبنان صلح و آرامش به منطقه برگشته است؟ شما آقای آریل شارون را محکوم به استمرار دولت شامیر می‌نمائید. تا آن جا که ما اطلاع داریم آقای اریل شارون در آن زمان از سمت وزیر دفاع استعفاء داده بودند.

عنوان کرده‌اید با حمله اسرائیل به این کشور آن جا به صورت مرکز تروریسم در آمده است چرا بدون مدرک باز هم بدون مدرک را گمراه می‌کنید و جعل حقایق می‌کنید؟ و این موضوع بخصوص را همه اطلاع دارند که کشور لبنان بعد از سال ۱۹۷۰ با ورود یاسر عرفات و شکست او در ماجرای سپتامبر سیاه (در پی قصابی و کشته شدن هزاران فلسطینی توسط اردنی‌ها) که از اردن به لبنان رانده شد آن کشور را به مرکز کارهای تروریستی تبدیل کرد. و باید بدانید که این ایران و سوریه هستند که هم اکنون لبنان را در قدرت خود نگاه داشته‌اند و باعث به وجود آمدن گروه تروریستی حزب‌الله شده‌اند. آیا پرسیده‌اید چرا؟ و این سئوال را که اگر تروریستی در لبنان وجود نداشت و به خاک و مردم اسرائیل از آن جا حمله و تجاوز نمی‌شد به چه علت کشور اسرائیل به خاک لبنان حمله می‌نمود و به قول شما با به جا گذاشتن تعداد زیادی تلفات مجبور به ترک خاک لبنان شود.

این موضوع نباید از نظرها دور شود که آقای آریل شارون با ۶۸ درصد آرای عمومی مردم ایسرائل به سمت نخست‌وزیری ایسرائل انتخاب شدند، و این بزرگ‌ترین رقم رائی است که تا به حال در این مورد دمکراسی کوچک به یک نفر داده شده و باید این موضوع بسیار مهم از نظر شما نیز دور نشود و سومین موضوعی که لازم به یادآوریست به قول پرزیدنت محترم آمریکا آقای پرزیدنت بوش:

We know the address of terror and we are going to reply to the address.

افرادی که تروریست را متشکل می‌کنند و افرادی که تروریست دست پروردهٔ آن‌هاست جا و محل مشخصی دارند و ما محل و آدرس آن‌ها را می‌دانیم و وقتی ما ریشهٔ تروریست را از زمین بیرون آوردیم در آن موقع تروریست خاموش خواهد شد. این که یاسر عرفات می‌تواند شریک بالقوهٔ صلح با ایسرائل باشد یا نه؟ جواب آن را نظرات آقایان شلمو بن امی و دنیس راس دو تن از شرکت کنندگان در کنفرانس صلح کمپ دیوید می‌دهند. آن‌ها بعد از سال‌ها فعالیت متحد در مذاکرات صلح با یاسر عرفات به این نتیجه رسیده‌اند که او هیچ نوع آینده نگری نسبت به وجود آوردن یک کشور فلسطین در کنار صلح با ایسرائل را ندارند. او فقط صفحات تاریخ را یکسان قلم می‌زند. او می‌خواهد تلافی کند، انتقام بگیرد و شاید بتواند در این میان عدالت را به سبک عرب‌های بدوی در صحرای حجاز به دست بیاورد.

آقای عرفات اگر بخواهد در هر لحظه می‌تواند گروه جهاد اسلامی مکروه تروریستی حماس را از بین بردارد و تمام آگاهان سیاسی به این مسئله واقف هستند که گروه تروریستی حماس جزئی از استراتژی یاسر عرفات برای مقابله با ایسرائل می‌باشد ولی بعد از واقعهٔ یازدهم سپتامبر دیگر این موضوع حال و هوای قبل را ندارد و کشورهای اروپائی و آمریکا به این مسئله رسیده‌اند که این فلسطینی‌ها هستند که تروریسم را شروع کرده و ریشهٔ تروریسم در دست‌های آغشته به خون آن‌ها قرار دارد. آن‌ها هستند که رقص و پایکوبی می‌کنند در اثر مرگ هزاران نفر و آن‌ها هستند که فاجعهٔ یازدهم سپتامبر را به وجود آوردند و عکس‌های اسامه بن لادن این قاتل سفاک و تروریست وحشتناک را در خیابان‌های تره و نابلس و رام‌الله به در و دیوار می‌زنند.

اکنون ما خواستار اجرای عدالت برای مرگ ۸۹۶ زن و بچه و پیر و جوان ایسرائلی در جریانات تروریستی که با روند صلح از اسلو شورع شده و از ۱۹۹۳ تا به حال ادامه دارد هستیم. تاریخ بهترین گواه و قاضی این وقایع در آینده خواهد بود. تا آن زمان امیدوار هستیم که همهٔ ما به این موضوع واقف شویم که بر پا داشتن صلح واقعی و از بین بردن ترور بهترین طریق دفاع از کشور ایسرائل و ادامهٔ حیات سیاسی و فرهنگی ملت یهود در خاورمیانه می‌باشد. □

پاسخی به تفسیر سیاسی شمارهٔ ۸۴

بهرام آقالرپور

در نشریهٔ شمارهٔ ۸۴ مجلهٔ وزین چشم‌انداز، مقالهٔ مفصلی تحت عنوان «چشم‌انداز صلح در خاورمیانه» توسط خسرو آقائی به چاپ رسیده بود. در این مقاله اهداف زیر دنبال گردیده است:

۱ - طرفداری و پاکسازی پروندهٔ تروریست کهنه کاری به نام یاسر عرفات.

۲ - حمله و انتقاد به دولت ایسرائل و سیاست‌های آن در مبارزه با تروریست‌های فلسطینی و رهبر و حامی و پناه دهندهٔ آنان یاسر عرفات.

۳ - حمله و انتقاد از گروه‌های دست راستی و حاکم در کشور ایسرائل.

۴ - حمله و انتقاد به گروه‌ها و احزاب مذهبی کشور ایسرائل.

۵ - افترا زدن به هاراو عوبدیا یوسف رهبر یهودیان سفارادی و رهبر حزب شاس در مورد صدور قتل مرحوم اسحاق رابین.

۶ - طرفداری یک جانبه از گروه‌های چپ.

این تفسیر سیاسی با فاجعهٔ یازده سپتامبر در نیویورک و جنگ افغانستان شروع شده و هنوز ستون اوّل مقاله را از دوازده ستون تمام نکرده انتقاد از گروه‌ها را شروع نموده و کشتار اعراب توسط باروخ گلدشتاین را در سال ۱۹۹۴ به میان می‌کشد تا از همان ابتدا

نشان دهد که عامل اصلی عدم ایجاد صلح در خاورمیانه، دست راستی‌ها و مذهبیون یهودی در کشور ایسرائل می‌باشند. حملات نویسنده در ستون دوم مقاله با اتهام فتوای کشتن مرحوم اسحاق رابین توسط هاراو عوبدیا یوسف ادامه پیدا می‌کند. معلوم نیست کدام دادگاه کشور ایسرائل این رأی را صادر نموده است؟ ایشان در ستون سوم مقاله بار دیگر حملات به حزب آزادی و تظاهرات آنان را با حضور بنیامین نتنیاهو، آریل شارون و مُشه کتساو در سال ۱۹۹۵ بر علیه قرارداد صلح اسلو در ۱۹۹۳ را به باد انتقاد می‌گیرند و در همان ستون سوم برای بار دوم قتل مرحوم رابین را به میان می‌آورند و می‌نویسند: «**افراطیون مذهبی و راست گرایان افراطی به خوبی واقف بودند که تنها در صورتی می‌توانند جلوی پیشرفت صلح و آرامش را در منطقه بگیرند که شخص اسحاق رابین را از صحنهٔ سیاسی ایسرائل خارج نمایند و متأسفانه در این کار نیز موفق گردیدند.**»

آقای مفسر در مقالهٔ خودشان، به نتیجه نرسیدن و شکست روند صلح در خاورمیانه را با عوامل زیر مربوط می‌دانند:

۱ - قادر نبودن حکومت عرفات در برقراری نظم و امنیت در مناطق فلسطینی.

۲ - تضعیف نمودن شخص عرفات و حملات دولت و ارتش ایسرائل به حکومت فلسطینی.

۳ - تبلیغات منفی دولت ایسرائل و گروه‌های دست راستی در مورد عرفات و مقایسهٔ وی با اسامه بن لادن.

ایشان می‌نویسند: «**سران و مسئولان حزب آزادی به همراه احزاب مرتجع مذهبی مانند شاس و اگودت ایسرائل بدترین دشنام‌ها را نثار یاسر عرفات کردند.**» سپس به طرفداری از عرفات اشاره به مقایسهٔ وی با بن لادن نموده و سعی در تبرئه عرفات می‌نماید و مقایسهٔ این دو را از طرف راست افراطی ایسرائل یک بی انصافی بزرگ می‌دانند. آقای نویسنده سپس حملات خود را به آریل شارون و دستگاه تبلیغاتی حزب آزادی تشدید می‌نماید و در دنبالهٔ آن به قتل مرحوم زخوعام زیوی وزیر جهانگردی ایسرائل اشاره می‌کند.



نمایش بمب انتحاری

در ستون نهم این مقاله موضوع خنده‌داری بیان شده در مورد این که چرا یاسر عرفات در دسامبر سال ۲۰۰۱ پیشنهادات صلح باراک نخست‌وزیر ایسرائل را در کاخ سفید نپذیرفته است. خوانندگان مستحضر هستند که اهود باراک در جولای ۲۰۰۰ در کاخ سفید به عرفات پیشنهاد نمود که ۹۹٪ ساحل غربی رود اردن و اورشلیم شرقی را به فلسطینی‌ها واگذار نماید که عرفات این پیشنهاد بسیار سخاوتمندانه و خطرناک برای کشور ایسرائل را نپذیرفت. آقای مفسر مدعی می‌باشند که عرفات تحت فشار دول اروپای غربی و از همه مهم‌تر ژیسگاردستن پیشنهادات اهود باراک را نپذیرفت. ایشان عوامل دیگر مانع صلح در خاورمیانه را به شرح زیر ادامه می‌دهند:

۱ - تمایل فلسطینی‌ها و عامهٔ مردم عرب به بنیادگرایی مذهبی.

۲ - کشتن سران تروریست حماس و جهاد اسلامی از طرف ایسرائل.

۳ - توسعهٔ شهرک‌های موجود در ساحل غربی رود اردن و نوار غزه.

لطفاً سخنان ژنرال مفاص، رئیس ارتش ایسرائل در کنفرانس مطبوعاتی تل‌آویو در روز چهار ژانویه پس از کشف پنجاه تُن اسلحه و لوازم جنگی از کشتی فلسطینی‌ها در دریای سرخ را بخوانید: «**کشف این اسلحه‌ها و لوازم جنگی بار دیگر ثابت می‌کند که حکومت خودگردان فلسطینی عرفات از پنجه تا سر به تروریست آلوده می‌باشد.**»

همچنین آقای آریل شارون روز یکشنبه هفت ژانویه در ایلات در مورد این قاچاق اسلحه گفت که حکومت عرفات چهرهٔ واقعی خود را نشان داده است.

آقای مفسر سیاسی شما در صفحهٔ چهار مقالهٔ خود اشاره‌هایی نکرده‌اید به بمب گذاری‌ها و حملات تروریستی به اتومبیل‌ها، اتوبوس‌ها و افراد غیر نظامی ایسرائل که از طرف گروه تروریستی حماس و جهاد اسلامی در پوشش سربازان فلسطینی و با آگاهی شخص عرفات مدت‌هاست که هرگونه آشتی بین ایسرائل و فلسطینی‌ها را غیر ممکن نموده است.

هشت سال به اصطلاح صلح اسلو ۱۹۹۳ برای ایسرائل، چه ارمغانی به جز عهدشکنی فلسطینی‌ها، سیل اسلحه و مواد و وسایل کشنده برای فلسطینی‌ها، رهایی هزاران تروریست آدمکش، مسلّح شدن بیش از چهل هزار افراد فلسطینی به نام پلیس فلسطین و کشته شدن صدها یهودی و زیان‌های مالی و اقتصادی به دنبال داشته است. حکومت آریل شارون و یا به قول شما راست افراطی با اکثریت ۶۵٪ که در تاریخ انتخابات ایسرائل بی سابقه بوده است بر روی کار آمده.

اکثر روش‌های سیاسی و نظامی حکومت آریل شارون در مبارزه و مقاومت در برابر فلسطینی‌ها و گروه‌های آدمکش آنان مورد تأیید اکثریت ملت ایسرائل در داخل و خارج است. جلسهٔ حزب کارگر در هفتهٔ آخر دسامبر ۲۰۰۰ در ایسرائل این حزب برای اولین بار بعد از پنجاه و سه سال یک شخص سفارادی زادهٔ کشورهای عربی یعنی بنیامین الیعزل را که تمایلات دست راستی داشته و وزیر کابینهٔ دولت آریل شارون می‌باشد به رهبری حزب کارگر انتخاب کرد.

یادآوری و ذکر نکات برجستهٔ این تفسیر سیاسی به خوبی نمایانگر اهداف نویسندهٔ آن که در ابتدا به آن اشاره نمودم می‌باشد. در پایان این نصایح را برای ایشان دارم:

در بیان تفسیر سیاسی، حقایق را بدون غرض‌ورزی، تهمت و افترا به دیگران و جهت گیری نادرست بنویسید. □

تاریخچه‌ای از شکل‌گیری مطالعات زنان در دانشگاه‌های تل‌آویو

به قلم: حنّا ناوِه
تلخیص و برگردان: پیمان اخلاقی
برگرفته از: ژورنال NCJW در اینترنت، بهار ۲۰۰۱

تنها پانزده سال پیش بود که دو سه نفر از زنان اعضای کادر آموزشی دانشگاه تل‌آویو نخستین دوره‌های درسی مطالعات زنان در این دانشگاه را، در دو شاخهٔ علوم انسانی (ادبیات) و علوم اجتماعی (جامعه شناسی) ارائه کردند.

این گامی بود محتاط، با آینده‌ای نامعلوم. استادان مزبور هیچ گونه وابستگی گروهی نداشتند و حتی از کار یکدیگر بی اطلاع بودند. در همان هنگام مرکزی نیز با نام فعلی «مرکز پژوهش‌های زنان دانشگاه تل‌آویو، The Women's Studies Forum بنیاد نهاده شد تا امکان ملاقات و حمایت زنانه را برای آن دسته از خانم‌های استاد که علاقمند به مطالعات زنان بودند، فراهم آورد.

به زودی شمار اعضا افزایش یافت. ما به شدت سرگرم آموختن، گسترش ارتباطات، شرکت در کنفرانس خارج از کشور، تشویق دانشجویان به نوشتن مقاله و تز دکترا در این زمینه و شرکت در کنفرانس سالانه‌مان با عنوان «زنان و جنسیت»، W&G بودیم، که ۹ سال از عمر آن می‌گذرد. به مرور زمان، استادان بیشتری از تاریخ ناگفتهٔ زنان و اجحافات فرهنگی، سیاسی و تحقیقاتی وارد بر آنان آگاه شدند، و به موازات آن، ارزش انسانی و جهانی این مطالعات، ورای مسئلهٔ زنان، بهتر شناخته شد. سرانجام دوایر علوم انسانی و علوم اجتماعی، هر یک زیر مجموعه‌ای ویژهٔ این مطالعات تشکیل دادند که اینک من ریاست «دایرهٔ پژوهش‌های زنان و جنسیّت» را بر عهده دارم. در پنج سال اخیر، این دوایر حدود ۵۰ کلاس در سال ارائه کرده‌اند.

ما به دنبال گسترش این فعالیت‌ها، بر آن شدیم تا اقدامات پراکندهٔ خود را در قالب یک رشتهٔ جداگانه برای دورهٔ لیسانس وحدت بخشیم. سرانجام، حاصل یک سال مطالعهٔ گسترده، ملاقات‌های متعدد و نگارش طرح این رشته، به کمک اعانهٔ ویژه‌ای از سوی NCJW تحقّق یافت و شورای آموزش عالی اسرائیل نیز در سال ۲۰۰۰، آن را به تصویب رساند. در اکتبر ۲۰۰۱ نخستین ترم درسی این طرح ارائه شد.

مشکلات فراوانی بر سر راه ارائهٔ این طرح وجود داشتند. علاوه بر مسئلهٔ بودجهٔ این برنامه، ما باید می‌توانستیم تردیدهای فراوانی را نیز برطرف کنیم. برخی در اعتبار علمی این رشته شک داشتند، عده‌ای آن را نتیجهٔ آمریکایی شدن می‌دانستند، برخی می‌گفتند از مد افتاده است و عده‌ای حتی در شایستگی استادان ما تردید داشتند. اما به زودی توضیحات، دلبستگی و تعهد ما به این هدف، و در کنار آن، نفوذ و اعتبار رو به فزونی ما در سطح دانشگاه، رسانه‌های کشور و حتی جوامع علمی بین‌المللی، بر یک یک این موانع فائق آمد.

باید اذعان کرد که یکی از دلایل تعویق چنین رشته‌ای در اسرائیل، این بود که جامعهٔ اسرائیل از درک این واقعیت که در امر تبعیض‌های جنسی گناهکار بوده است، ناخشنود بود. زنان در جامعه‌ای «در محاصره»، به فکر گروه بندی نمی‌افتند و در عوض خود را به مسائل ملّی و گروه‌های سیاسی موجود می‌سپرند. به سختی می‌شد در کشوری که زنان آن به خدمت وظیفه خوانده می‌شوند، کسی را متقاعد کرد که زنان آن مورد تبعیض واقع می‌شوند. در سطح دانشگاهی نیز جنبهٔ به شدت سیاسی پژوهش‌های زنان از ارزش علمی آن می‌کاست، طوری که آن را امری «تبلیغاتی» می‌خواندند. حتی برخی از اعضای سنای دانشگاه نیز آن را به شدت ردّ کردند.

اعتراف می‌کنم که ما، آفرینندگان این طرح، به خوبی از تردیدها و ظنّ‌های پیرامون خود آگاه بودیم و احساس می‌کردیم که باید طرحی بی نقص ارائه دهیم. این بود که سال‌ها صبر کردیم تا شمار معتنابهی کلاس ارائه دادیم، تعداد دانشجویان علاقمند سر به فلک گذاشت، و بسیاری از ما مقام استاد مادام‌العمر را کسب کردیم. آن وقت طرح پیشنهادی خود را با دقت فراوان به روی کاغذ آوردیم. شورای آموزش عالی اسرائیل طرح ما را به واسطهٔ سطح بالای فرم و محتوای آن ستوده است.

اینک دانشجویان به خوبی از دشواری و سطح بالای آموزشی این رشته آگاهند، چرا که این رشته موضوعاتی چون مابعد استعمار، روانکاوی، سیاست‌های هویّت، مطالعات جنسیت، پسامدرنیسم و مسئلهٔ اقلیت‌ها را در بر می‌گیرد و بسیاری از ایده‌های عرف رایج را زیر سئوال می‌برد.

پیش‌بینی می‌کنیم که دانشجویان ما متشکل از گروه‌های زیر باشند:

* جوانانی که پس از خدمت نظام، در جستجوی چیزی نو هستند که با رشته‌های دوران دبیرستان آنان نیز متفاوت داشته باشد؛
* زنان جوانی که از فمینیسم آگاهی یافته‌اند و بر آنند تا صدای خود را رساتر کنند؛
* اعضای اقلیت‌ها که به دنبال کشفِ گفتاری نیرو دهنده و حقّانیت بخش هستند؛
* گروهی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی که نمی‌خواهند در این زمینه عقب بمانند؛
* شاغلین حرفه‌های مربوط به فمینیسم، همچون مقام‌های اجتماعی، اعضای رسانه‌ها، مددکاران اجتماعی و آموزگاران.

در حال حاضر پیش‌بینی نمی‌کنم که سطح کاریابی فارغ‌التحصیلان این رشته افزایشی ناگهانی داشته باشد، و احتمالاً والدین سعی در منصرف‌کردن فرزندان خود از تحصیل در

این رشته خواهند کرد. از دیدگاهی عملی، این رشته مناسب کساتی است که قصد ادامهٔ تحصیل دارند، یا می‌خواهند با درکی ظریف‌تر به تدریس بپردازند، و یا آن که مایلند در آینده به نشریات و رسانه‌های ویژهٔ مسائل زنان و جنسیت بپیوندند.

تردیدی نیست که این رشته به همهٔ افراد، از هر جنس یا جنسیّتی که باشند، مربوط می‌شود. با آن که در شرایط حاضر بخش اعظم دانشجویان و استادان علاقمند، از زنان تشکیل شده است، ما معتقدیم که شرکت مردان در آن به تحوّل اجتماعی و فرهنگی ضروری که در پی آن هستیم سرعت خواهد بخشید. به طور کلّی، همهٔ انسان‌ها از آگاهی نسبت به دیدگاه دیگران فایده می‌برند.

می‌توانیم انتظار داشته باشیم که به دلیل ماهیّت و ذهنیّتِ کثرت‌گرای «پژوهش‌های زنان و جنسیت»، حساسیت جامعهٔ اسرائل در کلّ بهبود خواهد یافت. این امر به ویژه در مورد قشر مردان و توجه آنان به نظر و مواضع دیگران، چه زنان یا دیگر گروه‌های اجتماعی، حائز اهمیت است. چنین بهبودی به فرآیند صلح یاری می‌رساند. چندی پیش جنبش صلحی با عنوان «چهار مادران»، که از زنان تشکیل می‌شد، منجر به عقب نشینی از لبنان شد. فمینیست‌ها در دفاع از اقلیت‌های گوناگون و تشخیص تبعیض‌های گوناگون توانایی بالایی دارند. موفقیت ما در این امر یکی از تأثیرات مثبت فراوان ما در سطح اجتماع خواهد بود. □

عروسی یهودیان یمنی

مطالعات مردم شناسی

برگردان: مینو مقیمی



انجام آداب و رسوم کهن و زندگی سنتی که «یهودی یمنی» همواره داشته با یکدیگر آمیخته شده‌اند. برای زن یهودی یمنی ازدواج از پیش انتخاب شده، قسمت مهمی از زندگی او را تشکیل داده، که گاه این ازدواج قبل از بلوغ صورت می‌گیرد.

لباس عروس آمیخته‌ای از لباس عروس مسلمانان با ترکیبی از لباس یهودیان است که وزنهٔ مسلمانی آن سنگین‌تر است.

قسمتی از این لباس اشرافی از طرف خود عروس و قسمت دیگر از طرف زنی که در لباس عروس تخصص دارد تهیه می‌شود.

لباس عروس در یک کت بلند بسیار مجلل با پارچه‌ای از نخ‌های طلا که بر روی آن زری دوزی شده و یک شلوار تمام ابریشم قرمز رنگ که بُرودری دوزی شده تشکیل می‌شود. در شلوار عروس از نقش‌ها و اشکال یهودی استفاده گردیده، تاج سر عروس بسیار بلند و از مروارید به اشکال مثلث ساخته شده که با گل‌های تازه و شاخه‌های گیاه شراب احاطه شده‌اند، با این باور که از چشم شیطان برحذر باشند.

در هیچ مراسمی این چنین لباس پر خرج و مجللی که تن زنان یمنی است دیده نمی‌شود. گوشواره‌های بسار بلند از مروارید سرپوش ساخته شده از چند ردیف گردنبند از جنس مرجان، مروارید، دعاهای کوچک بسته بندی شده، زنگوله‌هایی از جنس نقره تا سینه عروس کشیده می‌شوند.

دو مچ دست عروس از چندین دستبند ملیله دوزی یا زری دوزی که با ترتیب خاصی در کنار هم گذاشته و انگشتان در هر کدام ۲۰ انگشتر آذین شده‌اند، جلب توجه می‌کند.

تمامی جواهرات توسط نقره سازان یهودی که یکی از صرف رایج یمن است ساخته می‌شود.

ویژه‌نامهٔ طنز معاصر ایران

سید ابراهیم نبوی، طنز پرداز جسور ایرانی در سال گذشتهٔ میلادی به جرم آزادیخواهی و خنداندن مردم ایران بر سکوی محاکمه و سپس به زندان رفت. ناگفته نماند که او حتی در دادگاه ناعادلانهٔ خود، حضار را به خنده واداشت. او که فوق لیسانس فلسفه دارد، امروز شهرتی جهانی پیدا کرده است. در اینترنت، مقاله‌های او را بخوانید.


سید ابراهیم نبوی با لباس زندانی، هنگام محاکمه

پنج شنبه صبح، ساعت ۸ و ۱۳ دقیقه

نوشته: سید ابراهیم نبوی

شنبه: در خیابان با رفیقی مشغول قدم زدن هستیم. رفیق مذکور اگر چه رفیق ماست، اما مطلقاً سابقه چپ ندارد، سیلش را هم قبل از این که دود بدهند، تراشیده است. رفیقمان می‌گوید:

- نوار رو شنیدی؟

من: نوار چی، گوگوش؟

می‌گوید: نه بابا، اون که هنوز کنسرت‌اش برگزار نشده که نوارش بیاد.

می‌گویم: نوار قاچاق شادمهر عقیلی؟

می‌گوید: نه آقاجان، اون که دیگه مجازه.

می‌گویم: نوار جدید هایده؟

می‌گوید: اون که مرحوم شد. نوار جدید نداره.

در همین موقع یک نفر به سرعت برق و باد از کنارمان رد می‌شود و سوت می‌کشد که: نوار جدید، شادِ عروسی، افشاگری.

می‌گویم: داداش چی داری؟

می‌گوید: چی می‌خوای؟

می‌گویم: چه رو بورسه؟

می‌گوید: لوس‌آنجلسی داریم، داخلی غیر مجاز داریم، خارجی مجاز داریم، نوار کنفرانس برلین داریم، سه ساعتهٔ صحنه‌دار، سه ساعتهٔ مجاز، ۱۴ ساعته کامل، مثل آینه، با شعار، بدون شعار، نوار و افشاگری فرشاد* ابراهیمی داریم، آک بند سی‌دی فرشاد ابراهیمی رو هم داریم.

***

می‌گویم: نوار اعترافات سعید امامی** رو نداری؟

می‌گوید: اون هنوز نیومده، اما داروی نظافت تایلندی دارم.

می‌گویم: نوار فرشاد ابراهیم چنده؟

می‌گوید: یه جور دارم یه کمی مجازه می‌دیم هزار چوق، یه جورم داریم که خیلی خیلی غیر مجاز می‌شه. دو تومن با عکس و کپی تصحیح شدهٔ افشاگری سر جمع می‌کند سه هزار تومن.

می‌گویم: گرون نیس؟

می‌گوید: چی چی گرونه داداش؟ تو باغ نیستی. یارو نوارش رو گوش کرده شده حبس لازم، ما که بخش کنیم پای اعدامیم.

می‌گویم: باشه، یه نوار فرشاد ابراهیمی بده.

می‌گوید: باشه، اولش پولش رو می‌دی، بعد می‌ری سر چهارراه بعدی سی‌دی فروشی آقا مجید رو پیدا می‌کنی بهش می‌گی نوار جدید سندی رو می‌خواهم.

می‌گویم: ولی من که نوار جدید سندی رو نمی‌خوام.

می‌گوید: عجب خنگی هست! این اسم رمزش هست. □

***

توضیح: در خیابان‌های تهران نوارهای ویدئوهایی که توسط قشریون ممنوع اعلام شده، به فروش می‌رسد؛ از جمله نوارهای سیاسی.

** یکی از اعترافات که در زندان‌ها گرفته شده.

* کسی که عملیات قتل‌های زنجیره‌ای و کشتن روشنفکران و نویسندگان را به اجرا در آورد و سپس گفته شد که در زندان با داروی واجبی خودکشی کرده است. □


سید ابراهیم نبوی

معرفی کتاب

بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی

تألیف: نصرت‌الله نوح

نصرت نوح شاعر طنز پرداز و پیشرو که نام او برای علاقه‌مندان طنز اجتماعی و سیاسی از دههٔ سی به بعد نامی آشناست، کتابی در زمینهٔ طنز و طنز پردازان برجستهٔ ایران به نگارش در آورده است که خواندن آن را به خوانندگان توصیه می‌کنیم. این کتاب با مقدمه‌ای از دکتر محمد جعفر محجوب از



نصرت‌الله نوح

سوی انتشارات کاوه در سن خوزه، آمریکا به چاپ رسیده است.

در این کتاب طنز در آثار ناصرخسرو، ابوالحسن یغما، روزنامهٔ ملا نصرالدین، میرزا علی اکبر صابر، نسیم شمال، دهخدا، ایرج میرزا، عارف قزوینی، ابوالقاسم حالت و هادی خرسندی مورد بررسی قرار گرفته است. □

اخیراً طنز نویسان زبردستی در مطبوعات ایران ظهور کرده‌اند که متأسفانه یکی پس از دیگری به محاکمه و زندان کشیده می‌شوند امّا تبار طنز نویسان را پایانی نیست...قطعهٔ زیر به نقل از مطبوعات ایران در هجو برنامه‌های جمع‌آوری آنتن‌های ماهواره از خانه‌های مردم است.

علمک شیطان!

به نقل از مطبوعات ایران

یکی از سرکردگان جناح راست: «مردم علمک‌های شیطان (آنتن‌های ماهواره) را داوطلبانه تحویل می‌دهند.» - جراید

* الو سلام عرض کردم. ببخشید، واحد جمع آوری علمک‌های شیطان؟

- بله بفرمایید.

* ببخشید، لطف کنید بریزید منزل ما این علمک‌های شیطان را که به جز بدبختی و ترویج استکبار کار دیگری ندارد، جمع آوری کنید؟

- الان وقت نداریم، خودتان داوطلبانه بیاورید تحویل بدهید.

* استدعا می‌کنم برادر، یعنی شما رضایت دارید که این علمک شیطان چند روز بیشتر خانه ما باشد؟ آقامون هم که نیستند خوبیت ندارد، انصافتان کجا رفته؟ چرا تبعیض قائل می‌شوید؟ خاله زری می‌گفت دیروز ریختند خانه‌شان!

- خواهر، حالا چند روزی یا خاموشش کنید یا برنامه‌های خوبش را ببینید، مگر مجبور هستید فقط برنامه‌های بدش را ببنید؟

* نه، ما شعور نداریم، نمی‌توانیم. حالا اگر می‌شود بگذارید توی نوبت. یک لطفی بفرمایید راه دوری نمی‌رود. ثوابش به شما هم می‌رسد.

- نشانی را بفرمایید، من یادداشت می‌کنم ولی قول نمی‌دهم، بفرمایید.

* ببخشید، یادداشت کنید، شش تا نشانی است.

- چرا شش تا؟

* پس چند تا؟

- خواهر، مسخره بازی در نیاورید، مگر یک مرغ دارم بازی می‌کنید؟

* نه، آخر ما یک مجموعه‌ی آپارتمانی هستیم، همه علمک شیطان داریم. ببخشید، یک سؤال دیگر هم داشتم. ما یک ویدئوی قدیمی T.7 هم داریم آن را هم می‌برید؟

- فکر کردید ما مأمور بازیافت هستیم...

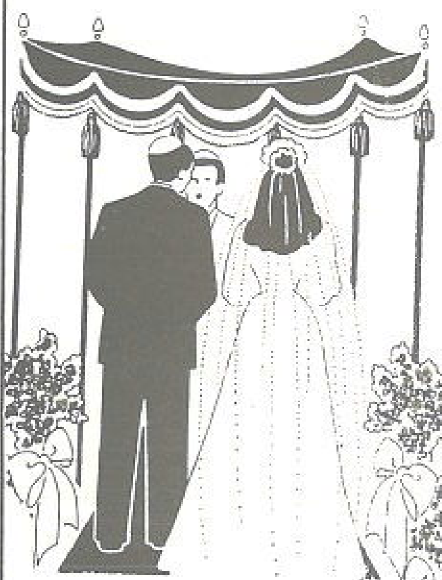
* الو...الو □

اطلاعیهٔ چشم انداز

چشم‌انداز از کلیهٔ اهل قلم، مترجمان، کاریکاتوریست‌ها، نقاشان، گرافیست‌های جامعه دعوت به مشارکت داوطلبانه می‌کند. کپی طرح‌ها، مقاله‌ها و کاریکاتورهای خود را با نام و شماره تلفن به آدرس دفتر چشم‌انداز ارسال فرمایید.

به خانوادهٔ بزرگ پیوند دل‌ها بپیوندید

با این که بیش از چند هفته‌ای از اجرای برنامهٔ جدید **پیوند دل‌ها** نمی‌گذرد استقبال گرم و صمیمانه شما خانواده‌های محترم ما را بر آن داشت که در جهت اجرای این برنامهٔ انسانی و اجتماعی کوشاتر و مصمم‌تر عمل کنیم. در چند هفته‌ای که گذشت تعداد بیشماری از خانم‌ها و آقایان مجرد از لوس آنجس و نیویورک، با تماس تلفنی و یا با پُر کردن پرسشنامه‌هائی که در مجلهٔ چشم‌انداز است به ما پیوستند. هم اکنون تعداد افراد پیوسته به این خانواده که به نام خانوادهٔ بزرگ پیوند دل‌ها می‌نامیم به بیش از ۳۰۰ براخا خانم‌ها و آقایان بین سنین ۲۰ ساله به بالا می‌باشد که از نظر گروه سنی به سه دسته متمایز ۲۰ تا ۳۴ و ۳۵ تا ۴۸ و ۴۹ تا ٦٦ مشخص شده‌اند.



این افراد با دادن مشخصات (هر چه کامل تر بهتر) از نظر سن - قد - وزن - تحصیلات - موقعیت ازدواج و خواسته‌ها و حتی نخواسته‌هایشان ما را در راه پیدا کردن همسری که حدود مشخصات و خواسته‌های برابر و یکسانی داشته باشند آسان‌تر می‌کند. توضیحاً اضافه می‌نماید کلیه مشخصات و اطلاعات خصوصی و محرمانه بوده و جز تنها فرد سازمان که مسئول مستقیم این برنامه می‌باشد احدی دسترسی به اطلاعات داده شده ندارد. خوشبختانه در هفته‌هایی که گذشت چندین زوج که مشخصات برابر و خواسته‌های مشابه و یکسانی داشتند به هم معرفی شده‌اند که بعضی از آنها در حال گفتگوهای بعدی می‌باشند.

این معرفی‌ها می‌تواند از رد و بدل کردن تلفن‌ها به یکدیگر و یا حضور در محل سازمان و ملاقات ساده و بی پیرایه اولیه برای کسانی که از Blind Date دل خوشی ندارند باشد.

سازمان روزهای یکشنبه از ساعت ۱۱ تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مهم باز است. تلفن سازمان **۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)** برای گرفتن اطلاعات بیشتر می‌توانند با شماره پیام‌گیر شبانه‌روزی **۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰)** تماس بگیرند.

به ما بپیوندید و این برنامهٔ ابتکاری را که مبتنی بر اصول یهودیت می‌باشد به دیگر مجردین فامیل و آشنایان اطلاع دهید.

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد ۱۸۰ نفر از آقایان و حدود ۲۰۰ نفر از خانم‌ها در گروه سنی ۲۲ تا ۶۶ سال از این برنامه استقبال کرده‌اند. چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان **قسمت پیوند دل‌ها** بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید **محرمانه**.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام‌گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹-۵۳۵ (۳۱۰) سازمان روزهای یکشنبه‌ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۰۸۴-۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name________________________ Nick Name____________________

Address____

Phone # (___) ___-____

E-Mail ____

Male/Female...(circle) Age______ Height________ Weight________

Hair Color____________________ Single, Divorced, Widowed ....(circle)

Number of Children _______ Children Ages ________ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support ..(circle) Receive/Pay Alimony ...(circle)

Drinking Limits.. (Social/Religious) Smoker_______ Keep Kosher__________

Religious Observations : (Orthodox, Conservative, Traditional)

Education________________ Occupation____________________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, ...other ______

Willing to Relocate to Other Cities/States________________________________

What Turns You Off in a Companion ______________________________
____

What Do You Prioritize or Expect in a Companion__________________________

____

Please send a check for *$26.00* to the order of *International Judea Foundation* along with the completed form to: ***P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212***

Share the minutes with

FamilyTalk[SM]

from Cingular Wireless*

Share your package minutes
with up to 3 additional family members.

FREE

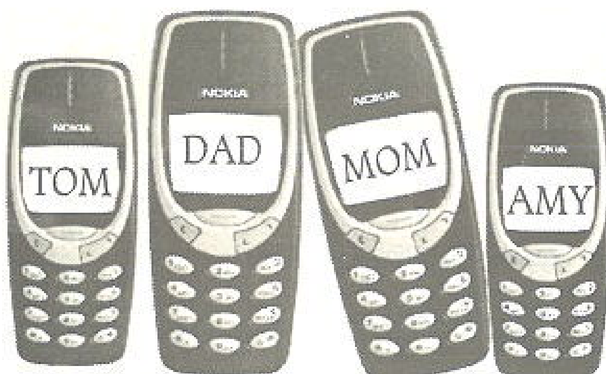
ACT NOW

100 Anytime Minutes per month

Plus share one FREE option:

UNLIMITED
- Family Mobile-to-Mobile minutes
- Night and Weekend Minutes
- Nationwide Long Distance

then add any option for **$9.99** per option for the whole group.



We are fam-i-ly!



Authorized Agent of

cingular[SM] WIRELESS

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

Offer Good 1/01/02 - 1/27/02. Phone pricing offer requires a two-year agreement. While supplies last. With a 1-year agreement, the Nokia 3390 is $59.95. Limited time offer. Credit approval and activation of service on 1 or 2 year contract required. $150 early termination fee: $36 activation fee. Weeknight hours are 9pm to 6:59 am and weekend hours are 12:01 am Saturday to 11:59 pm Sunday. Anytime minutes are available on the Cingular CA/NV/WA/ID network. Calls subject to taxes, long distance, roaming and other fees and charges. Package minutes and unlimited night and weekend minutes apply to calls made or received withing our CA/NV/WA/ID network. Airtime in excess of any package minutes will be charged at a per minute rate of $0.49. Digital phone and Cingular Wireless long distance are required. Airtime and other measured usage are rounded up to the next full minute at the end of each call for billing purposes. Unused package minutes do not carry forward to the next billing period and are forfeited. Other conditions and restrictions apply. See contract and store for details. Cingular does not guarantee access to the network or service coverage in all places at all times.

Family Talk requires a one or two-year service agreement for each line. A termination fee is applicable to any line terminated prior to the end of its contract term. An activation fee applies to each line. Family Talk plans are limited to three additional lines and require account holder of primary number to be in good standing and liable for all monthly billings. Family Talk plans are available only with Cingular Home rate plans and include only package minutes included with primary number and are shared by the additional lines. Certain promotional features and offers are only available to the primary number, unless purchased separately. The rate shown in your rate plan brochure applies to all minutes in excess of the included minutes. Airtime and other measured usage are rounded up to the full or whole minute at the end of each call for billing purposes. Cingular Wireless charges a full minute of airtime for usage for every fraction of the last minute of airtime used on each wireless call. If the rate plan for the primary number is changes to an ineligible plan or the primary number is disconnected, one of the existing additional lines shall become the primary number on the rate plan previously subscribe to by the former primary number. Nights and weekend ours are set out in the Cingular rate plan brochures for your area. Family Mobile-to-Mobile calls only apply to local inbound and outbound calls between your FamilyTalk family members while in the Family Mobile-to-mobile calling area. The Cingular Wireless Family Mobile-to-Mobile calling area may not equal the cingular Wireless home Calling Area. Prices do not include taxes, roaming, long distance, universal services, fees or other exactions. Airtime charges will be incurred to access select features from your wireless phone. See your rate plan brochure for other terms and conditions applicable to Cingular Home Plans.

New Year Specials

400 Anytime Minutes

$39.99 per month*

And Choose Any **Two** Options
FOR FREE!

OPTIONS:

- **UNLIMITED NIGHTS AND WEEKENDS**
- **FREE NATIONWIDE LONG DISTANCE**
- **1000 MOBILE TO MOBILE MINS.**
- **150 BONUS ANYTIME MINUTES**
- **WIRELESS INTERNET ACCESS** W/ 100 INTERACTIVE MESSAGES



OR CHOOSE ONE OPTION AND GET **250 MINUTES** *FOR*

$29.99



Are you thinking what I'm thinking?

Se habla español

*Limited Time Offer. Some restrictions apply. See Store for details.

See Your Neighborhood Store Today

West Hollywood
8579 Santa Monica Blvd.
Next to Baja Buds
310-652-6777
1hr. free parking

La Cañada Flintridge
1929 Verdugo Blvd.
Next to UA Theatre
818-790-9727
Ample free parking

Westwood
1145 Westwood Blvd.
1 & 1/2 blocks North of Wilshire
310/208-2082
2 hrs. free parking

Granada Hills
18100 Chatsworth St.
Granada Hills Town Center
818-832-8800
Ample free parking

Agoura Hills
5647 Kanan Rd.
In the Vons Center
818-874-0727
Ample free parking

Downtown L.A.
735 S. Figueroa St.
7th Marketplace
(Food Court Area)
213-624-6111
3 hrs. free parking

West Los Angeles
2214 Sawtelle Blvd.
Corner of Olympic & Sawtelle
310/268-8000
Ample free parking

North Hollywood
4444 Lankershim Blvd.
At Riverside Dr.
818-509-9727
Ample free parking

Marina del Rey
13455 Maxella Ave.
2nd Floor above Victoria's Secret
310/827-1500
Ample free parking



Malka has made an enormous impact at Hadassah Hospital. The effect is not only financially, but also culturally. This group has been able to give recognition to Iranian Jewish women.

First recognition should be given to Fran Namvar who was the founder and the first president of Malka between the years of 1991-1993.

Thereafter, there were many successful women who took the presidency position:

Mrs. Behnaz Shauoli, Mrs. Shohreh Soroudi, Mrs. Helena Bral, and for the year 2001-2002, Mrs. Jila Golbahar.

This year, Malka has the opportunity of having these hardworking women on its board:

Guity Bolour, Helena Bral, Vida Delkhah, Sima Ebrahimi, Susan Eshaghian, Shahrzad Halousim, Ima Mashian, Yasaman Molayem, Fran Namvar, Ilana Namvar, Rosa Navi, Fariba Nourafshan, Sima Pakravan, Fariba Rabbani, Shohreh Rivani, Behnaz Shauoli, Lida Simhaee, Soheila Soleimani, Shohreh Soroudi, Ziba Soroudi, and Sima Toubia.

For the first time we were able to have our own bulletin named Malka Time. We will continue to send out these bulletins to our members' homes.

Malka Group programs are monthly luncheons and evening lectures.

Our events are usually at people's homes, which are voluntarily provided to our group, and have a speaker who speaks about different topics.

Our first two programs, this year were very successful. At our opening luncheon we had the honor of having Mrs. Shirin Daghighian as our speaker. At the second program, we had the privilege of having Rabbi David Shofet and Dr. Jamshid Elist. We thank all of our dear speakers who support us and also people who volunteer their homes.

Our next event is going to be on January 16, 2002. This will be an evening program with our dear speakers: Mrs. Homa Sarshar, Mrs. Mojgan Hakimi, and Dr. Robert Moradi.

This year Malka will have two main events.

Our first main event this year is in February of 2002. We will be having a luncheon at one of the most beautiful Jewish centers in Los Angeles with a huge selection of items for a silent auction. Also, we will be honoring a few of our successful women in the Iranian Jewish community. Our second main event will be the Gala Dinner in April. We hope to have the support of all of our Chashmandaz subscribers at our programs.

If you have any questions, call the Hadassah Office at: (310) 276-0036 ext. 28.

Malka counts on everybody's support for Hadassah Hospital. We wish to have peace in America, Israel, and all over the world and a Happy New Year for everyone.

Malka Hadassah
The New Generation of Persian Women

By Gila Golbahar

Hadassah, the Women's Zionist Organization of America, is a volunteer women's organization. Founded in 1912, Hadassah retains the passion and timeless values of its founder, Henrietta Szold. Hadassah has been the foundation of every medical welfare agency in Israel and throughout the world.

Today, 90 years later, with more than 385,000 members in America and 30 other countries, Hadassah is the largest Zionist organization in the world.

Malka Group, the new generation of Persian women, was established in March of 1991, corresponding with Purim. It was named "Malka" to commemorate the Persian queen Malka Ester.

During the years of its existence, the funds raised have benefited numerous sections of the Hadassah Hospital in Israel. Malka has made its mark at Hadassah Children's Pavilion, Nursing Stations, Neonatal Center, Pediatric Oncology, and Gene Therapy.

In the year 2001, this group decided to present all funds to the Trauma Department at Hadassah Hospital, which is a unit that save lives of people injured by terrorist acts. We hope to raise enough money to be able to help Hadassah Hospital with the help of the Trauma Unit to purchase additional ambulances.



Board Members of Malka/Hadassah Southern California

everything from you and even deprived you of earning a living.

They wrapped you in a shroud, they beat you if your hair showed and imprisoned and stoned you to death if you were suspected of having committed adultery. You could not leave your house without a male family member accompanying you. You had become a non-person

Afghani woman, the world is watching you. Enter the arena and clam your reward. You have suffered and have been humiliated enough. Enjoy your freedom while it lasts. Dance, sing and spread your wings. The free world is your audience and applauds you and is proud of you. Dance lady of valor, dance. Freedom lovers all over the world dance with you. Dance.



Afghan women's movement


Taliban beating women on the streets of Afghanistan

Afghani Woman We Salute You

by. N.M. Kharrazi (Nouri)

Afghani woman welcome back to the world of the living After five long and torturous years under the repressive regime of Taliban you are liberated even though your freedom is on shaky grounds.

For years you were violated in every sense of the word, but you persevered, tolerated and counted days and finally triumphed. The world salutes you, salutes your wounded dignity and your Job-like patience.

We watched you dancing and singing in the streets of Kabol and rejoiced. Afghani lady, dance and shout for joy from your rooftop even though your rooftops are flattened and destroyed. Afghani Lady, dance because the world owes you a lot; a world that did not hear your silent cry for help. dance and dance some more.

The hated Taliban have fled and like wounded wild animals have crawled into their dark caves licking their wounds. Sing and dance because you are free from the yoke of a vicious regime and free from the curse of burqa and the perforated limited world you saw from behind that hate shroud and cried inwardly.

Once again we saw your lovely pale face and slender body without a cover and marveled.

Before the pestilence of Taliban, you had everything. You were revered mother, wife and bread winner. you were teachers, physicians, administrators and managers, but they took away



Afghan women's movement

editor of a Hebrew journal. Together with three other writers he founded the Moriah Publishing House which produced textbooks for the modern Jewish school. Throughout these years Bialik's reputation grew, and when his first volume of poems appeared in 1901, he was hailed as "the poet of the national renaissance."

Soon after, in 1903, the Kishinev pogroms deeply shocked the whole civilized world. After interviewing survivors of the atrocity, Bialik wrote "Al ha- Shehitah" ("On the Slaughter," 1903) in which he calls on heaven either to exercise immediate justice and, if not, to destroy the world, spurning mere vengeance with the famous lines:

Cursed is he who says 'Revenge!'
Vengeance for the blood of a small child
Satan has not yet created.

Later he wrote "Be-Ir ha-Haregah" ("In the City of Slaughter," 1904), a searing denunciation of the people's meek submission to the massacre, in which he is bitter at the absence of justice, and struck by the indifference of nature:

"The sun shone, the acacia blossomed, and the slaughterer slaughtered."

After three years in Berlin, Bialik settled in Tel Aviv in 1924 where he spent the rest of his life. He died in Vienna where he had gone for medical treatment.

Bialik was a very learned man in Jewish subjects and, together with Yehoshua Hana Rawnitzki, he compiled an anthology of the aggadah (Sefer ha- Aggadah, 1908--11) which is still a standard text in Israel's schools. He was very active in public affairs had traveled all over the world in the cause of Zionism and the Hebrew language.

In his later years he took an increasingly positive attitude towards Judaism and initiated the popular Oneg Shabbat, a Sabbath study project.

Bialik's literary career was a turning point in modern Hebrew literature. He had a thorough command of Hebrew and the ability to fully utilize the resources of the language. To a large degree he anticipated the Hebrew spoken in modern Israel and influenced it a great deal. Very many of his poems have been set to music and are still very popular, particularly the poems he wrote for children. In Israel, he is considered to be the national poet and his position is much the same as that of Shakespeare in English-speaking countries.

Interview

continued from page 8

advertising photo agent, interpreter for French television, and international conference organizer in Madrid.

As a journalist I have covered arts, culture and media in Paris, Madrid and Los Angeles, 1979-2001 for an array of publications which includes the International Herald Tribune, Los Angeles Times, Washington Post, El País, Le Monde, as well as such quarterlies as The Paris Review and Salmagundi. My literary work has been anthologized in Sephardic American Voices, Two Hundred Years of a Literary Legacy, (Brandeis '96), The Burning Library (Knopf '95) and The Best of Writers at Work 1994 (Northwestern '95) and in a number of online publications. From 1990-1996, I served as the West Coast correspondent for Spanish publications Vogue España, El País and Woman (Barcelona) and for the French monthly Femme. From 1996-2001, I was the national director of Ivri-NASAWI, and co-director of Open Tent, two organizations I founded. I am now the editor and communications director for the Chase Law Group.

Are the Iranian Jewish Youth and Artists involved in Ivri Nasawi's activities? What are your expectations from them?

Young Iranians interested in the arts have been active with my work for years, both through the Sephardi/Mizrahi organization, Ivri-NAWAWI, and now with the Levantine Cultural Center - both Jewish and Muslim Persians work together on poetry, art and music programs. For those who want ot help organize Persian Jewish and other Mizrahi Jewish cultural arts progams, they should contact me at Ivre-NASAWI, 323-650-3157. Others who are interested in focusing on the Muslim-Jewish dialogue connection can call for Open Tent Middle East Coalition at the same number.

And finally, those who are interested in Middle Easter cultures as a whole are invited to work with me at the Levantine Cultural Center.

MODERN ISRAELI LITERATURE

Haim Nahman Bialik

By Kamran Haimian

Bialik, Haim Nahman (1873-1934)

The greatest Hebrew poet of modern times, was also an essayist, storywriter, translator and editor who exercised a profound influence on modern Jewish culture.

Bialik was born in the village of Radi, near Zhitomir (Volhynia).

When Bialik was six, his parents moved to Zhitomir in search of a livelihood and his father was reduced to keeping a saloon on the outskirts of town. Shortly thereafter, in 1880, his father died and the destitute widow entrusted her son to the care of his well-to-do paternal grandfather. For ten years the gifted, mischievous Hayyim Nahman was raised by this stern, pious old man. At first he was instructed by teachers in the traditional method, but later, from the age of 13, he pursued his studies alone.

Convinced by a journalistic report that the yeshivah of Volozhin in Lithuania would offer him an introduction to the humanities as well as a continuation of his talmudic studies, Bialik persuaded his grandfather to permit him to study there. In fact, however, the curriculum of the yeshivah enabled him to immerse himself only in the scholarly virtues of talmudic studies. But in the end modernist doubts triumphed over traditionalist certainties. Bialik began to withdraw from the life of the school and lived in the world of poetry, reading Russian verse and European literature.

While still in the yeshivah Bialik joined a secret Orthodox Zionist student society, Nezah Israel, which attempted to blend Jewish nationalism and enlightenment with a firm adherence to tradition. In this period Bialik was influenced by the teachings of Ahad Ha-Am's spiritual Zionism.



Haim Nahman Bialik

In the summer of 1891 Bialik left the yeshivah for Odessa, the center of modern Jewish culture, in southern Russia. He was attracted by the literary circle that formed around Ahad Ha-Am, and harbored the dream that in Odessa he would be able to prepare himself for entry to the modern Orthodox rabbinical seminary in Berlin.

Penniless and alone, he earned a livelihood for a while by giving Hebrew lessons, while continuing to study Russian literature and German grammar. At first the shy youth did not become involved in the literary life of the city but his first poem, a song longing for Zion, was favorably received by the critics.

In 1893, after the death of his brother and grandfather, Bialik married Manya Averbuch, and for the next three years joined her father in the timber trade in Korostyshev, near Kiev. During the long and lonely stretches in the forest, he read very widely. In business, however, he failed, and in 1897 Bialik found a position as a teacher in Sosnowiec, near the Prussian border.

But the pettiness of provincial life depressed him, and in 1900 Bialik finally succeeded in finding a teaching position in Odessa, where he lived until 1921, except for a year's stay in Warsaw (1904), where he served as literary

MODERN ISRAELI LITERATURE

Each Issue of Chashm Andaaz Magazine will introduce a selection from the Modren Israeli Literature. These selections are chosen by Mr. Kamran Haimian, who resides in Natania, Israel. Although his formal education is in electrical engineering, Kamran as a tri-lingual intellectual, is endowed with special talent in the field of translation. Fortunately he has accepted our invitation to contribute to Chashm Andaaz. We hope through his endeavors, Iranian-Jewish community will have access to the most famous Israeli masterpieces for the first time. In the Farsi section of this issue, read the translation of a modern Israeli writer's story, Ehud Banai, from Hebrew to Persian by Kamran Haymian. Kamran's email address is: nima@matav.net.il

"He will be like a tree planted near water..."

-(Jeremiah 17:8)



Tu Bishvat is the day of the year when trees stop absorbing water from the ground, and insteaddraw nourishment from their sap. This is significant in terms of Jewish law because fruit which has blossomed prior to the 15th of Shvat could not be used as tithe for fruit which blossomed after that date.

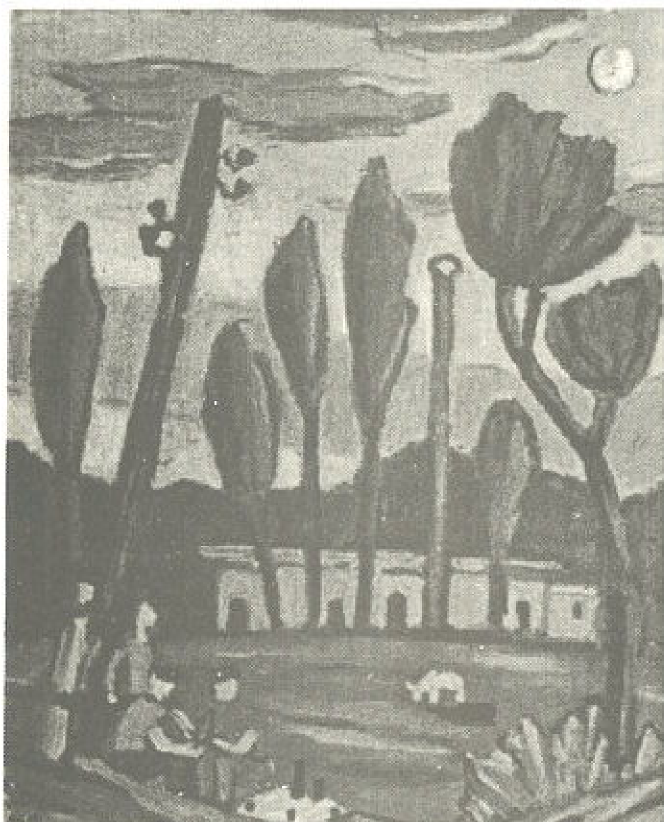
A person whose wisdom exceeds his good deeds is likened to a tree whose branches are numerous, but whose roots are few. The wind comes and uproots it and turns it upside down. But a person whose good deeds exceed his wisdom is likened to a tree whose branches are few but whose roots are numerous. Even if all the winds of the world were to come and blow against it, they could not budge it from its place.

(Pirkei Avot 3:22)

"It is a tree of life for all who grasp it"

-(Proverbs 3:18)

TU BISHVAT Ilanut



"...a land of wheat and barley and (grape) vines and fig trees andpomegranates, a land of olive trees and (date) honey"
-(Deuteronomy 8:8)

On Tu Bishvat it is the custom to eat a "new fruit", one that you've not eaten in the past 12 months. The custom is to eat fruits from the seven species for which the Land of Israel is praised. It is customary to eat a new fruit from the Land of Israel of which one had not yet partaken the present year, so that a Shehecheyanu may be said.

Our Sages have designated the 15th of Shvat as the boundary between one year and another, since most of the rains of the previous year have already fallen. Any new growth of fruit after this day is a result of the blessings of the new year. On the 15th of Shvat also, the soil is already saturated

with the rains of the previous winter, so that trees newly planted after the 15th of Shvat are assured of taking firm root and giving fruit. New Year for the Trees

"The Academy of Hillel taught that the 15th of Shvat is the New Year for the Trees."
-Talmud, Tractate Rosh Hashana 1:1

The 15th of Shvat is one of the four Rosh HaShanahs (New Years) which each year contains. The 15th of Shvat is the Rosh HaShanah of trees, with reference to the different tithes, which are brought each year, counting towards the seventh, Shmitah year. The same applies to the conclusion of the Orlah years. And some hold that it also applies to the fruit of the seventh year, so that fruits, which begin to ripen before the 15th of Shvat of the eighth year, have the status of fruit of the seventh year. Fruits are regarded as having begun to ripen from the time of their appearance, but prior to having reached a third of their full size.

What does that mean, "New Year for the Trees?" The Torah teaches that everything in this world was created for the sake of mankind. Which means that "New Year for the Trees" is in some respect a "day of judgement" for each of us as well. In fact, the Torah in various places compares a person to a tree:

"A person is like the tree of a field..."
-(Deuteronomy 20:19)

"For as the days of a tree shall be the days of my people."
-(Isaiah 65:22)

In spite of the deep respect and love of the Jews for the Torah, major significant parts of the laws remained unfulfilled during the Diaspora. The Jews kiss the scroll of the Torah with the same spiritual emotion that the Wailing Wall is kissed. It seems some of the basic laws of the Five Books of Moses are forgotten now.

on the other side are confronting each other from two opposite poles. Moses had called the children of Israel to brotherhood. He wanted all the Jews to stand side by side, but that was not the case when Israel found its freedom.

The collapse of Judaism resulting the Diaspora was not confined to religious opinions. It also had a great impact on political and social ideas, which resulted in discouragement for the new generation. Political parties and their representatives in the Kenesset were divided, and many Israelis left their independent land—a new exile that is of Judaism remaining in bondage.

Today a teenage Jew outside Israel who has had the ceremonies of his bar mitzvah or her bat mitzvah is wondering which way he or she should go in order to reach real Judaism? The existence of various synagogues in large cities of the western world reflects the disintegration of Judaism.

In discussing the lack of independence in Judaism, none of the Jewish groups or religious leaders should be blamed or questioned. What happened in the past cannot be changed. Moreover, through struggle with the devil of the Diaspora, many efforts have been made by the Jews and their local leaders to keep the Jewish nation alive and active.

An owner of a house cannot be blamed for the destruction of his home by the storm. The Diaspora was a continuous storm for Judaism. It is today's common negligence --and not the fault of the Jews in the past-- that must be brought up. Different groups of Jews, neglecting the impact of the Diaspora on Judaism, quarrel with each other instead of striving for the rebirth of Judaism. The cold war between religious and secular Jews in and outside of Israel is just one example of present conflicts.

In spite of the deep respect and love of the Jews for the Torah, major significant parts of the laws remained unfulfilled during the Diaspora. The Jews kiss the scroll of the Torah with the same spiritual emotion that the Wailing Wall is kissed. It seems some of the basic laws of the Five Books of Moses are forgotten now.

To elaborate this statement, let us provide a few examples. Honesty in all aspects of life including commercial affairs is an important principle in Judaism. From the ninth commandment, which prohibits falsehood, to the laws that order the use of "just balances, just weights," (Lev. 19:35-36) and "not wrong[ing] one another" in selling and buying (Lev. 25:14), the followers of the Torah have to be completely honest, with no excuse.

When a man who might have defended his homeland as an Israeli soldier, leaves his country and lives in a large city outside Israel, on rare occasion is inclined to be dishonest in business. This Jew has not been free from the bondage of the Diaspora. He should fight for the freedom of Judaism too, but instead he drags the old rusted chains of bondage further.

We have been told that the commandment "Thou shalt love thy neighbor as yourself" (Lev. 19:18) is the golden law of the Torah. During the Diaspora, because of the endless injustices to the Jews, it was impossible for them to learn this meaningful lesson and to teach it to the non-Jews. Practically, it could not be followed.

Today, because Judaism is still in bondage, in Israel, a religious leader who should be the teacher of love, friendship and brotherhood, curses some other Jews who do not agree with his demands. Worse than that, a fundamental leader is imprisoned in Israel for fraud. There are many more examples to prove that the structure of Judaism has collapsed during Galut.

In modern time, we are heavily under the influence of the Diaspora. The Judaism of our age is not independent. It is in the "house of bondage." The temple of Judaism can be reconstructed much more easily than the Temple of Jerusalem, but while the former is almost neglected, all attention is paid to the latter. Judaism was not free in the period of the Diaspora, and there is a feeling that it still isn't. Every Jewish group firmly believes that its way is absolutely right and all other ways are totally wrong. None of them looks back to find out what the Diaspora has done to Judaism. We all suffer. We all have to wake up and work hard for the freedom of Judaism. In order to do so, we will try to review briefly in the next five chapters the impact of the long period of Galut on each of the five pillars of Judaism.

Summary (Chapter Eight)

During the Diaspora, the Jews had a burning desire to return to their homeland and reconstruct the Temple. In this long period, the erosive fire of Galut was burning the structure of Judaism gradually and deprived the Jews of fulfilling the most important of Moses' teachings. The effects of such deprivation have continued since the Jews returned to Israel.

A man with the ability of Theodore Hertzl is needed to be the pioneer of freedom for Judaism in our time. We are still heavily under the influence of the Diaspora, which took Judaism in bondage

Diaspora concept of the "religious Jew" is still accepted today. A man who recites three daily prayers, wears kippah all the time, reads the ritual books only in Hebrew, but ignores the main principle of Judaism, is known today as a good observant Jew. He is actually a living symbol of the Diaspora. He still feels that the chains of bondage have tied his hands and feet, making him unable to perform the laws of the Torah about creating an ideal society.

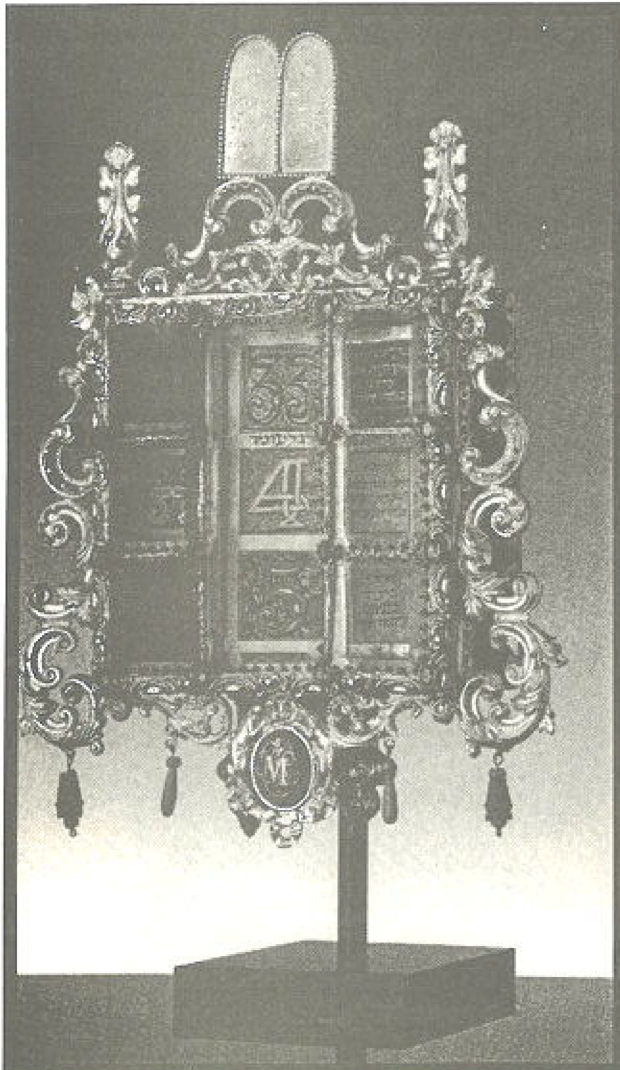
As already mentioned, all five pillars of Judaism have arisen from the Five Books of Moses. Even today there are many Jews who have never read and contemplated these books once. Some of them are satisfied with what they hear in the synagogues. They are not, good students of Judaism in Moses' academy. They think as the illiterate Jews of the Galut that the study and learning of the Torah is the monopoly of a special class. Moses instructs us that all "people, the men, the women, the little ones, the strangers have to learn and observe all the words of this law" (Deut. 31:12)

The land of Israel and Judaism both lost their freedom simultaneously through the collapse of the Second Temple. The Romans changed the name of Israel to Palestine, assuming that it was the end of the Israelites. The Judaism brought by immigrants to land of Israel was not the Judaism founded by Moses. In the new exodus, Judaism was under the yoke of the Diaspora.

From the old twelve tribes, ten had been lost and could not be easily traced by historians. But, strangely enough, the other two had been divided into tens and hundreds of small groups, each with separate religions and social impressions of the Diaspora. All were called "Jews," but there were many different kinds of "Judaism."

A young Jew, like a Palestinian boy, threw stones at cars and buses on Sabbath, and another young Jew on the same holy day smoked a cigarette at the beach. The cemetery of the Jews in the holy land was divided by a force that was the souvenir of Galut. Sepharadim and Ashkenazis were buried in different graveyards, A Jewish man, all covered in black and exempted from military service, prayed standing and continuously moving back and forth, and another Jew in his uniform was fighting against the enemy.

The diversity of beliefs and ideas among the immigrants was not quite obvious at the beginning, but years later it became known to everybody that, for example, the modern extremists on one side and the traditional fundamentalists



Omer Calendar

Amazingly enough, since the independence of Israel and its achievement of freedom, we have not witnessed any effort to restore Judaism. Under the severe pressure of the Diaspora, Judaism has lost its authenticity.

Under the severe pressure of the Diaspora, Judaism has lost its authenticity.

A man with the ability of Theodore Hertzl is needed to be the pioneer of freedom for Judaism in our time. We are still heavily under the influence of the Diaspora, which took Judaism in bondage. The present Jew, religious or secular, learned or layman, Reform or ultra-orthodox neglects one of the basic pillars of his faith--History. The modern Jew is unfamiliar with the voluminous book o"The History of the Jews in Galut." For him or her, the history of the Jews starts somewhere around the time when the shirt of Joseph became bloody and all of a sudden it jumps to the time of the Nazi Holocaust. There is a very large gap between these two events.

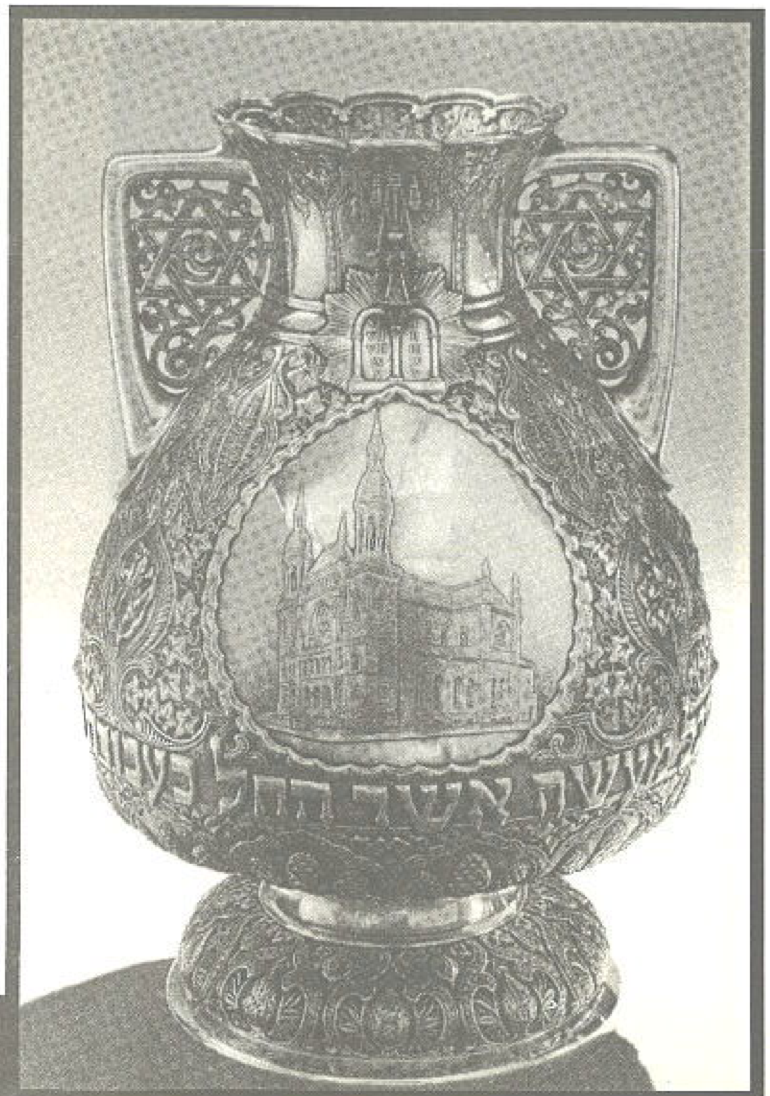
What happened to Judaism in the long period of the Diaspora is largely unknown to many of us. It is usually taken for granted that through the freedom of Israel, we have reached the freedom of Judaism too.

Both of these freedoms are considered such by mistake. Unfortunately, the Jews of our time do not look to the past to find out what the war engine of the Diaspora has done to Judaism. Being a Jew is still a matter of ritual and appearance, and like the age of the ghetto, the principles of Mosaic teachings have remained neglected.

One may wonder how such a statement can be true? The Jews, passing thousands of torturous years in many generations, finally rose with an unshakeable faith and gained freedom for the land of Israel. How could they do this while the main teachings of their great prophet were not carried out? To answer this question, it should be emphasized that our discussion concerns "Judaism" and not "the Jews."

We all know that the Jews, when they were the prisoners of isolated ghettos, went to synagogues, fasted, kissed the mezuzah, observed kashrut, and most of the time prayed and worshipped God. They were Jews because they had been born so; their parents were Jewish. In other words, if they did not go to synagogue, did not fast, did not kiss the mezuzah, did not observe kashrut, and did not pray at all, they were still Jews. Jewish blood ran in their system, but they did not fulfill the outstanding laws of Judaism. Consequently, Judaism was gradually deformed during Galut.

At present, Judaism cannot be freed from bondage overnight. The



A vase with etchings representing the Ten Commandments, a 'ner tamid', and a hanging light before the ark.

INDEPENDENT JUDAISM

The Need For Another Theodor Herzl

An Essay by Hooshang Ebrami

The Bondage of Judaism in Our Time

Chapter 8
The Collapsed Structure of Judaism

In part one, we noted that the question "Who is Jew?" asked and answered more than enough, has to be replaced by "What is Judaism?" The five pillars of Judaism were discussed in brief: 1) The One God, 2) The Commandments, 3) History, 4) Traditions and Customs, and 5) Prayer and Worship.

A spiritual structure based on these five columns would be stably balanced only when each and every one of them stands firm. Being realistic, we may ask whether such a balance exists in our time? Have these pillars remained safe and sound during the Diaspora? Hasn't the construction of Judaism been badly damaged in this long, hard period? If Moses were alive today, wouldn't he be amazed by the difference between what he sees and what he taught us in his Five Books?

In the last twenty centuries, every year on the ninth of Av, the Jews mourn the destruction of the Temple and wish wholeheartedly for its reconstruction. But since the rebirth of the land of Israel, they have rarely thought about the renovation of Judaism. The Babylonians destroyed the First Temple in one day.

More than five hundred years later the Romans did so to the Second Temple; it took a short time for them to set the Temple on fire. From the year 70 AD to 1948 AD, Judaism was in the horrible fire of the Diaspora and its structure has collapsed. Amazingly enough, since the independence of Israel and its achievement of freedom, we have not witnessed any effort to restore Judaism.



Banner of the Fraternal Organization. An oil and canvas painting representing Noah by an unkown artist.

INTER-FAITH ACTIVITY

Christian Students Get a Glimpse of Jewish Culture

By: Deborah Termeie and Farshad Massaband

My uncle, Farshad Massaband, is the only Jewish computer teacher at a Catholic elementary school in Montebello called Saint Benedict Parish School. He not only instructs his students about typing, but he teaches them about respecting one another.

He gives his students different assignments to research and write about. One of which was on other cultures. He only wants the students to have open minds about the world around them.

The students realized my uncle, whom they call Mr. Fred, is different. Whenever the students went to do their prayers, all the teachers were present except for my uncle. He also never attended their religious plays or carnivals. They kept questioning him about his religion; they were really interested in how Judaism differed from Christianity.

With the overwhelming response from the students, the priests and nuns asked Farshad if he would be interested in taking the students to a synagogue. He gladly accepted, and thought it would be a great idea to expose students to a different understanding of the bible.

He found a nearby conservative temple called B'nai E'met that graciously invited the students to hear and ask questions of Rabbi Sheldon Pennes. These elementary school children never really knew a religion outside of their own. Farshad asked the students to write about their impressions of Judaism, and I wanted to share some of their insights with you.

"I learned that they have a beanie on their heads."

"When I went to the synagogue I learned that the Jewish people don't believe in destroying the torah, instead they bury it like a human."

"When they drop the torah, they need to fast for 40 days."

"...I found out that they don't believe in celebrating Christmas because they believe that Jesus hasn't come down to earth."

"They have memorial service so the person who is dead on their anniversary they light bulb."

"I learned that they read books backwards."

"When a Jew is ready to marry they cannot marry somebody with a different religion."

"We learned that if they were to ask someone to forgive them three times and the person still refused to forgive them, the sin would be passed to the person who wouldn't forgive him. It was very interesting going there and I hope we can go there again someday."

I spoke to Rabbi Pennes recently, and he said that this was a good opportunity to teach about the Jewish religion. He said it allows the students to see Jews as normal people. It also allows the students to ask questions so that they do not have incorrect ideas.

The trip was not only a learning experience for these students in the present, but they will always remember this trip as a different interpretation about life. It gives them an opportunity to see life with a new light and hopefully a more educated mind.

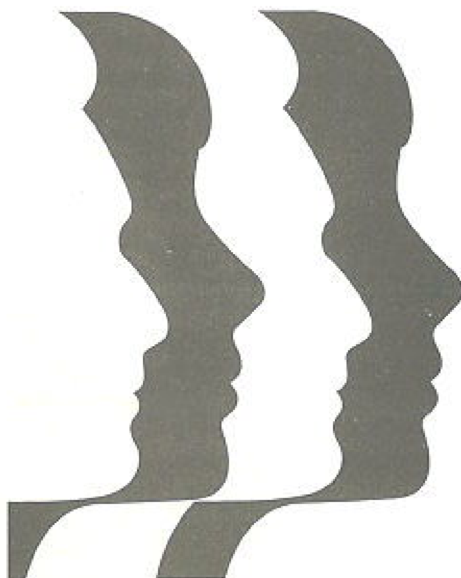
I would like to challenge you to open the minds of people, at work and friends so that they see Judaism for what it really is. Our purpose is to promote and teach the eternal Biblical values of Judaism and to build a bridge of understanding between Jews and Gentiles, based on shared values and beliefs, common roots of faith, and the realization of the hand of G-d upon us all during our every day life.

Light to the Nations seeks to teach, explore, guide and ask as we confront the question: "What can we do together to hasten the arrival of the messiah and to restore the Honor of the Creator of heaven and earth?"

stories. This one particular story, called The Painted Bird is about a hunter, who goes to the woods every day. When he gets out there, he lays out a trap to catch a bird. He sits there patiently until a bird comes by and he traps the bird and takes it home. Once he gets home, he starts painting the bird with many bright colors. Red, yellow, green and other wild colors.

The next day, he takes the bird back to the same spot. He then squeezes the bird until it starts making loud and painful bird noises. Other birds of his feather, upon hearing the call, start coming near and fly overhead. At this time, the hunter lets the bird go to join his flock. Once the bird gets up there, other birds, recognize the call, but do not recognize the bird as one of their own. Then, they all start attacking the poor painted bird, and kill it, in their utter confusion."

My cousin looks at me totally lost and confused. I continue to tell him the relevance. " You see, our fathers, they love us. They help us grow and try to teach us what they know is best. But they do not know what is the best way of saying it to us. So, eventhough they see us like themselves, but they do not see us. They do not know us. They want to be one with us, but they do not recognize our voice. Then they kill in us, what is good in and for us." I am sure he has never heard these words before.



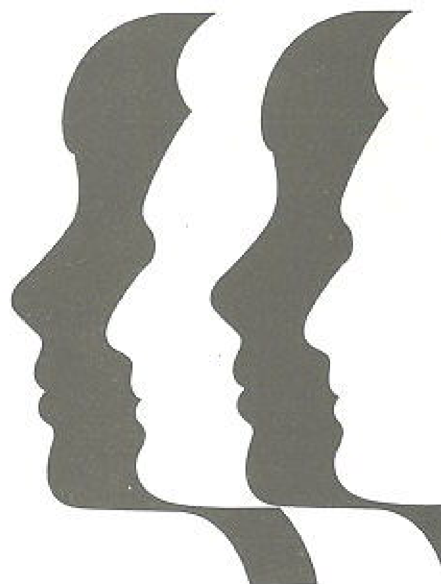
I tell him, another story. This one by our famed national poet, Ferdoosie. I tell him the story of Rostam and Sohrab. Of how, "one night, out of nowhere Rostam shows up in a strange land and he is taken to the castle of the king. The king lets him stay there for the night, and as an extension of his generosity, he lets him sleep with his daughter, Tahmineh.

The next morning, Tahmineh is pregnant and Rostam has to get on his horse and go to his more important responsibilities. He leaves her an armlet to remember him by. Nine months later, a boy is born, his name, Sohrab.

Now as the boy grows up he always asks about his father, and Tahmineh always tells him how wonderful his father is, how strong and godlike. The boy spends many years thinking about his dad and one day, when is old enough, he wants to go and find his dad. Tahmineh, gives the boy the only thing she has of his father, the armlet. Sohrab puts it on his arm.

He gets on his horse, and followed by his kingly army goes out to the big world to find his father. When at last, Sohrab finds out where his father may be, unknowingly, he ends up in a battlefield, fighting his father. Now, Rostam is a very strong dude. He is very much intrigued by his adversary.

The strength and resolve of the young fighter intimidates Rostam. And though Sohrab is also a very very strong fighter, he is defeated in the battlefield by his dad. And, as the



final scene of the story tells us, once Rostam bores his mighty sword in the body of Sohrab, joyous over his victory, he suddenly notices the armlet. He then, asks the boy, who are you.

The boy says, I am Sohrab, the son of Rostam and Tahmineh, I have come to look for my father. And as he lies bleeding to death, then Rostam sees the enormity of stupid act. He has killed his own son unknowingly."

My cousin is almost in tears and my coffee is getting cold.

I say to my dear brothers and sisters, I say to our fathers and mothers, I say to our religious leaders and the deliverers of the love and light of God to our people: stop creating unhappy followers. Let the youth learn God and not just be forced into doing things just to please you. To just please you, you create a nation of infidels. Teach them to love, and then you will become a Jew. Then, they will love you in return.

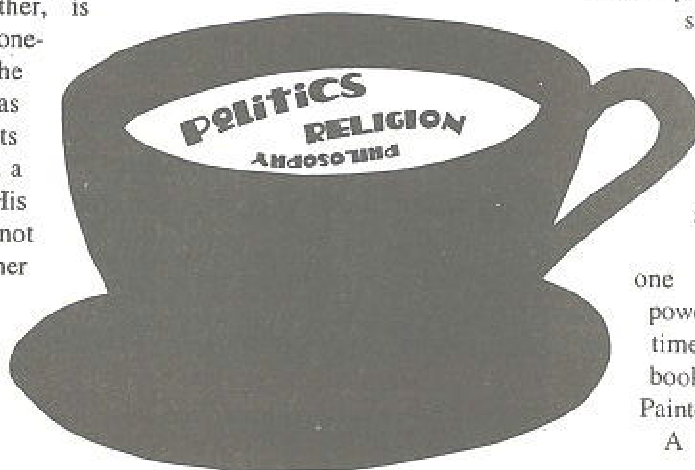
COFFEE SHOP PHILOSOPHY

BY EBI KHORVIAN

WHERE IS MY FATHER?

It is six o'clock Sunday evening. It is chilly outside. I take a little break from the family and head on to Starbucks-Barnes & Noble, on the corner of Hayvenhurst. I get my coffee and go to the bookstore. The place is heaven on earth. Here and there, people are sitting. Lost in their readings. Suddenly I see my cousin. Looks like he has been here for a while and is so happy to see me. We kiss and hug, and sit down and talk. We talk the regular stuff.

Then, suddenly he tells me that his brother, is marrying a none-Jew. This, he says, has created, fights and fights, and a lot of tears. His parents do not agree. His brother does not want to give up the relationship, and she, the bride to be, does not want to convert. And, my cousin tells me, the reason that she does not want to convert, is because he, the groom to be, does not care.



Now, I know my uncle fairly well. He pushed and pushed for many years for his kids to become religious. He fought them every step of the way. Every holiday, every Yom Kippur, every Kabalat Shabbat. He fought and he forced. And the more he forced, the less he got back.

So, me, sitting there, understand this very well. My cousin is lost and upset. I ask him how he feels about it. He is also dead against it.

Now, I put my hand on his shoulder and say, son, please listen to me. I start telling him the following stories.

"Jersey Kosinsky, one of the most powerful writers of our time, once wrote a book called The Painted Bird.

A collection of

America and Israel.

I remarked the paucity of Sephardic and Mizrahi authors in the Jewish canon; even though we have many valuable writers and rabbis publishing books each year, finding them has long been a problem. Books either go out of print quickly or aren't translated.

So, noting this disparity in the way we were being represented, with three other Sephardic writers, I founded an organization in 1996 to combat the situation. Along with Victor Perera, Ammiel Alcalay and Ruth Behar, the New Association of Sephardi/Mizrahi Artists & Writers International, also known as Ivri-NASAWI (www.ivri-nasawi.org) got off the ground early in 1997 with Sephardic literary programmign at the Skirball Cultural Center. That summer we created the first Sephardic Arts Festival, which attracted over 4,000 people, the Skirball's largest attendance record to that time and ever since!



For five years, this Sephardi/Mizrahi arts organization created multicultural and multimedia programming not only in Los Angeles, but in New York and the San Francisco Bay Area, and later in Washington, D.C. Salons, bookgroups, concerts, readings, we did it all. And we built a core membership, a support base, all along.

Two years after I started this organization, I began curating a series of programs with the specific mission of examining Arab/Muslim and Jewish relationships and cultures, mainly as a way of creating dialogue, and looking to reconciliation and a renewal of the peace process (not much had happened in the way of peace after the 1978 treaty between Anwar Sadat of Egypt and Israel's Menachem Begin).

This effort became known as the Open Tent project; but within a year, Open Tent blossomed into its own organization, Open Tent Middle East Coalition. Open Tent continued in the spirit of intercultural cooperation, bringing Jews, Muslims and Christians together for a variety of programs, culminating in Southern California's largest conference on the Israeli-Palestinian crisis, on May 20, 2001 at UCLA, bringing together 3,000 attendees, for six panels and more than 20 scholars and activists, both Palestinian and Israeli, Muslim and Jewish.

Since the summer of last year, however, I have looked to a larger vision, which is the creation of a truly inclusive Middle Eastern cultural center. Because of the Levantine model, and after reading carefully Ammiel Alcalay's important book, "After Jews and Arabs, Remaking Levantine Culture," I suggested the launch of the Levantine Cultural Center.

In June this year, we held our first fundaiser for this Center, and now we have a growing board of directors. Levantine Cultural Center will open next year. We are a group of Middle Eastern Jews, Arabs/Muslims (including several Persians), Turks, Armenians, Kurds and others - each of us believes that the arts and cultures can succeed where politics often fails. We look foward to a center that will be a place of friendship, debate and empowerment for everyone.

I hope this gives you some background for your story. As far as my own background, I'm a journalist, writer and organizer of Middle Eastern (Moroccan) descent. From 1980-1990, I was based in Europe and South America, where I worked variously as a photojournalist, translator, fashion and

continued on page 19

For five years, this Sephardi/Mizrahi arts organization created multicultural and multimedia programming not only in Los Angeles, but in New York and the San Francisco Bay Area, and later in Washington, D.C. Salons, bookgroups, concerts, readings, we did it all. And we built a core membership, a support base, all along.

reality, in which people of Jewish, Islamic and other faiths coexisted, with varying degrees of success. I also discovered some of the important writers, such as Edmond Jabès (an Egyptian Jew who wrote the great trilogy "The Book of Questions"), Naguib Mafouz (also Egyptian and winner of the Nobel Prize for Literature), Tahar Jelloun, Elias Canetti (the first Sephardic winner of the Nobel Prize for Literature), and many others.

My creative constellation, if you will, was primarily centered around the great classic authors and historians and the celebrated Jewish ones, like Franz Kafka, Philip Roth, Hannah Arendt, Walter Benjamin and Saul Bellow. These were all important writers, but they were all Ashkenazim and never reflected any Middle Eastern reality that I could benefit from.

How do you regard the impact of your family background on your life as well as your ideals?

In terms of religiousity, my grandparents were very traditional Moroccan Jews, but as a result of the upheaval and tragedy of World War II, in which my aunt Marcelle Elgrably was killed by the Nazis at Auschwitz in 1942 and my grandfather Avraham in Paris in 1943, our family structure was forever altered. My father, though he served with his three brothers during Israel's war for independence, did not remain traditionally observant. In fact, he became something of a secularist for a time, pouring his spirituality into painting, composing poetry, and appreciating women, while he was single.

He emigrated to the United States in 1957, and ironically, perhaps, he married a young Ashkenazi woman who had recently graduated from San Francisco State and became a school teacher. This culture shock produced me in 1958, but it was still early for Sephardi-Ashkenazi relationships, and the marriage fell apart only two years after I was born. My mother and stepfather were never observant Jews and my father stayed away from synagogue for a long time, I think because he had had bad experiences with the rabbis in the French cities where he grew up; and because during the war, when he lived in Casablanca with his family, Jews had to keep a very low profile. (An interesting anecdote is that when Adolf Hitler asked the King of Morocco to turn over his Jewish citizens, so that the Germans could "take care of the Jewish problem," the King refused! His reply was, "There are no Jews here, only Moroccans.")

Sephardi/Mizrahi Jews come from a tradition in which religious observance is part of daily life, not separated from all else. There was no reformation, no split between scientific humanism and religion in our communities, so by and large the two were somehow wed. As a result you had great religious humanists, rabbis who also wrote philosophy and poetry and were tolerant by nature. This Middle Eastern Jewish tradition lasted well into the 20th century and was embodied by such contemporaries as Rabbi Elijah Benamozegh and Rabbi Jose Faur.

As the founder of the Sephardi/Mizrahi Arts Organization, would you please explain your activities and the reasons for founding a multi-cultural arts center

Sephardi/Mizrahi Jews come from a tradition in which religious observance is part of daily life, not separated from all else. There was no reformation, no split between scientific humanism and religion in our communities, so by and large the two were somehow wed. As a result you had great religious humanists, rabbis who also wrote philosophy and poetry and were tolerant by nature.

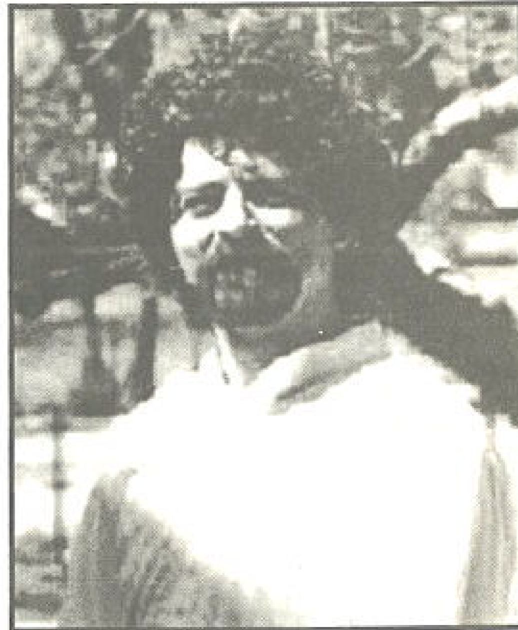
This Middle Eastern Jewish tradition lasted well into the 20th century and was embodied by such contemporaries as Rabbi Elijah Benamozegh and Rabbi Jose Faur. However, when the Middle Eastern Jewish communities migrated to Israel, the centrality of these rabbis and the tradition of religious humanism was displaced, and often challenged by the largely secular - or ultraorthodox - traditions found in Israel.

Also you had the problem of anti-Mizrahi discrimination from the Israeli establishment, which had a powerbase built largely by secular Ashkenazim who rather looked down upon both Arabs/Muslims and Middle Eastern Jews.

In any event, as a man in my 30s, I began to seriously question my education and environment, and more and more I was disturbed by the Orientalism still prevalent in peoples' attitudes. I noted only grudging acceptance of Middle Eastern Jewish life in

Interview with Jordan Elgrably

Jordan Elgrably, cofounder and executive director of Ivri-Nasawi, has been a writer and community activist for more than 20 years. As a journalist he has covered arts, culture and media in Paris, Madrid and Los Angeles, 1979-2000 for an array of publications which includes the International Herald Tribune, Los Angeles Times, Washington Post, El País, Le Monde, as well as such quarterlies as The Paris Review and Salmagundi. His literary work has been anthologized in Sephardic American Voices, Two Hundred Years of a Literary Legacy, (Brandeis '96), The Burning Library (Knopf '95) and The Best of Writers at Work 1994 (Northwestern '95). He is also the co-founder/co-director of Open Tent, L.A.'s Middle East Coalition. Under the aegis of Ivri-NASAWI/Open Tent, Elgrably is curating and co-producing a two-year series, 1998-2000, designed to further weave together the more than one million members of Southern California's Jewish and Arab American communities



Jordan, Please talk a little bit about your background and your family's history

As a Mizrahi or Middle Eastern Jew whose family comes Morocco and lived in Morocco for more than 1,000 years, perhaps longer (while a part of the family also lived in Spain many centuries ago and left in the 15th century to return to Morocco), I have been in a process of self-discovery. That is, I grew up in the United States and most of the Jewish culture I learned was of Ashkenazi, or Eastern-European American origin.

The humor, the history, the writers I studied, the films I saw, everything was Eurocentric, or perhaps I ought to say Yiddishcentric. The languages of Middle Eastern Jews - Ladino, Judeo-Arabic, Judeo-Farsi, were not known by most Jews; our common history around the Mediterranean and in the Middle East was also obscure to most.

Without having had a reflection of who I really was, it was hard to develop a strong and accurate identity. But after having spent a decade in Europe, in Paris and Spain as it happens, I developed a heightened awareness to the history and culture of the Middle East and the Mediterranean. I began to perceive of the world in a different light. In other words, I could picture the Levantine or Middle Eastern

adopted dual standards within and without the Palestinian society and by itself, is totally impotent to emerge from this quagmire and carry the peace process forward.

Even if Israel were to accept re-entering into the peace negotiations at this time and to refrain from retaliating against the recent and ongoing terrorist attacks, the PA would be powerless to negotiate reasonably since the Islamic movement would strongly oppose the process, let alone any major concession made by the PA.

At best, what the Islamic movement is after is not only the destruction of the State of Israel and the expulsion of most Jews from the "Islamic Land of Palestine" but also the subjugation of the remaining Jews under Islamic rule. This is a phenomenon that cannot be reasonably dealt with. This is the most powerful obstacle to peace.

The Islamic movement however, is not without it's weaknesses. The Islamic movement cannot survive without it's major foreign supporters and in an environment in which the peace process provides tangible dividends.

Currently, at the height of terrorist bombings which not only threaten Israel but also challenge the PA itself, the international community and the major powers should force the PA into dismantling the fundamentalist organizations and their infrastructures.

Arresting a few terrorist leaders and "usual suspects" by the PA or assassinating some others by the Israeli forces will not solve anything and in fact would make matters worse. A powerful move by the PA, materially and politically supported by the major powers is the only way. International support must ensure that during any possible civil war among Palestinian factions, the fundamentalists will not emerge victorious.

Such a move, will not succeed without an immediate resumption of the peace negotiations and without a healthy economic package relieving some of the misery of the Palestinian population. Finally, without a serious international pressure against those states supporting the Palestinian Islamic movement, none of the above moves can produce any long term results. While the international community cannot agree upon the nature of Palestinian terrorism (terrorism or resisting occupation?) there must be no doubt that the essence of today's Palestinian terrorism is no different than that of Bin Ladin, Al Qaida or the Taliban. These forces must be recognized as a danger to peace not only in Israel and Palestine but worldwide.

Once the Islamic terrorist infrastructures are dismantled and outlawed and the peace process is saved from the current terrorist attacks, then maybe the honest Muslims among the Palestinians can be reminded of such other Koranic verses as the following which recognize Jewish rights to their land in Israel:



Remains of a terrorist attack in Israel

"And when Moses said to his people: O people! Remember the gift of Allah upon you when He raised prophets from among you and made you kings and gave you what he had not given to any (of the people) of the world". " O people! Enter the Holy Land which Allah prescribed for you and do not turn your backs for then you will return as losers".

The Koran, Chapter 5:"The Dinner Table", Verses 20 and 21

"And afterwards, We (Allah) said to the Children of Israel : Dwell in the Land, and when the promise of the end comes to pass , We (Allah) shall bring you all together" (presumably for judgment?).

The Koran, Chapter 17: 'The Children of Israel", Verse 104

Israeli leaders recognize that Israel's very survival in the long run depends on peace due to Israel's small size and economy, strategically unfavorable location, population trends etc.

told you so", they themselves realize and concede that peace with the enemy is the only way out. In other words, the Israeli right has irreversibly moved towards the center while pressures from the US as well as the EU continue to rise, emphasizing that they are tired of the status quo and of all the political, strategic and economic costs and risks associated with it.

Israeli leaders recognize that Israel's very survival in the long run depends on peace due to Israel's small size and economy, strategically unfavorable location, population trends and etc. Israel, in spite of having moved away from the days of Rabin and the generosity of Barak, is not a hindrance to peace today.

The Palestinian Authority (PA), today led by Yassir Arafat, is inherently in the peace camp since it's mandate is limited to creating a Palestinian State alongside the State of Israel while the PA's international recognition has always been conditional upon the recognition of Israel. The make up of the PA leadership from the beginning of it's formation has included moderates as well as extremists who were all nevertheless positioned within the Palestinian nationalist framework, having accepted the creation of a Palestinian State within a smaller section of the "Greater Palestine" and were willing to work and live within internationally accepted norms of diplomacy.

This does not mean that the PA has not condoned and participated in the armed Intifada and terrorist acts. The PA has in fact placed major obstacles in the way of peace by demanding concessions which clearly endanger the very existence of the State of Israel, such as the right of return of unspecified numbers of refugees to all areas of old Palestine, Israeli relinquishment of all rights to the Temple Mount area and etc. What is being stressed here is the fact that the PA is an enemy that can be understood and dealt with by reasonable means of war and peace. The PA is therefore an entity with whom some kind of peace can be reached.

The Palestinian Authority has lost many historical chances for peace, namely by refusing Barak's generous terms and by declaring that Jerusalem is not a Palestinian-Israeli issue, but one that includes the whole Islamic world, thus broadening a local conflict on the verge of ending into an horrific international religious issue just beginning to pounce upon the region. Israel too, has lost historical chances, mainly by not initiating peace from the position of power in the 1980's and particularly following the Persian Gulf War.



Policeman examining remnants of a belt bomb.

Israel struggled to buy time for such a long period that in the meantime a new force was allowed to develop and enter into the equation; a force that would alter the balance of power and evolve into the strongest element hindering peace: the Palestinian Islamic movement .

The fundamentalist Islamic movement in the Middle East, has been able to penetrate the Palestinian society to such an extent that even if it is not in the majority, it is clearly the leading force among the many thousands of young Palestinian activists. Islamic cells perpetrating terrorism and armed clashes in the streets have presented an alternative to the wavering policies and the corrupt structure of the Palestinian Authority. Rather than risking further erosion of popularity, the PA, has forced itself into catering to the extremism of the Islamic movement. The PA has therefore

Roots of War and Peace

Notes on the Current Israeli Palestinian Situation

By: Frank Nikbakht,

"Kill ('Qaatiloo'- fight - make war upon) those who do not believe in Allah and in the day of the end (end of time – judgment day – resurrection ...) and do not prohibit what has been prohibited ('Haraam': strictly forbidden or strictly revered) by Allah and His Prophet (Muhammed) and who do not enter the righteous religion (Religion of 'Hagh': God's religion - Correct religion - mostly used meaning specifically Islam) from among those who were given the (holy) book(s) (meaning Jews and Christians) until they pay tribute ('Jazeeyah') and they are humbled.

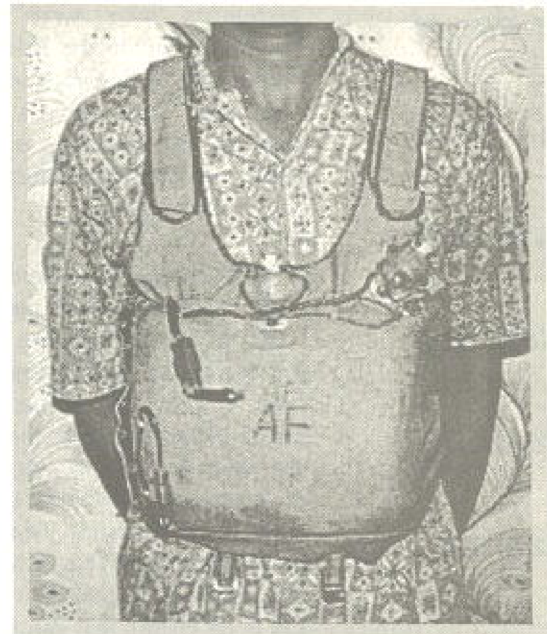
-The Koran, Chapter 9: 'Repentance', Verse 29

What motivates Palestinian suicide bombers and terrorists are Koranic verses such as the one mentioned above. There was a time when Palestinian terrorists and fighters risked their lives for the cause of a Palestinian homeland; today, most Palestinian terrorists kill and die for the glory of Islam. No peace process can satisfy their demands.

In the wake of the latest multiple suicide attacks against Israeli civilians in Jerusalem and Haifa, the new US initiative in the region led by General Zini and with it the resurrection of the shattered peace process seem to be reaching another impasse . It seems that neither all the American envoys nor all the Israeli tanks can put this Humpty Dumpty back together again.

Any time there is a possibility that the deadlock in the peace process is breaking, a major terrorist shock shatters all hopes. Forces opposed to peace between Israelis and Palestinians have repeatedly showed that they will go to any length to stop it from ever happening. Many years ago, we could point to specific influential extremist elements and organizations on both sides as major obstacles to peace.

Today, all those traditional forces have openly declared their commitment to peace not only to their own people but to major world powers who hold them accountable. Peace however, is not near and as time passes it gets even farther than before. During the past few years, new generations of Israelis and Palestinians have entered into the bloody conflict, hope for coexistence (even among Israeli Arabs and Jews) has diminished considerably and the bourgeoning trend towards tolerance and compassion has given way to unprecedented hatred between the two people.



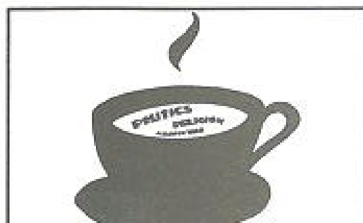
Demonstration of a typical suicide bomb.

While Israeli hardliners might point to Palestinian terrorism and hard nosed bargaining, and arrogantly say "we

Contents

SOCIETY





RELIGION & HISTORY



LITERATURE & ART



WOMEN



The next necessary steps after freedom: Democracy, peace, Development, and Welfare



Afghan girls learning in school



An Afghan girl



Taliban beating women on the streets of Afghanistan

IRANIAN JEWISH CHRONICLE
(CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by:
Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, California 90212
Telephone: (310) 843-9846
Facsimile: (310) 843-9266

Annual basic subscription rate is: $26.00.
Single copy: $3.00 U.S. Currency Only.
For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

کامران توکلی

با بیش از ۱۵ سال تجربه و تخصص با کادری آگاه و ورزیده

بیمه اتومبیل، منزل، سلامتی، تجارتی و عمر

بیمه منزل و اتومبیل

آیا Zip code منزل شما تا ۹۰ یا ۹۱ شروع میشود؟
بیمه اتومبیل و منزل از ۱۰ تا ۲۵ درصد تخفیف بویژه ساکنین
Beverly Hills, Bel-Air, Brentwood, Westwood
Sherman Oaks, Encino, Santa Monica, Pacific Palisades

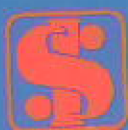
معتبرترین **بیمه سلامتی** با حق انتخاب دکتر

چرا بیشتر بپردازید؟ با طرحهای جدید بیمه سلامتی شما ماهیانه کمتر می‌پردازید
و از مزایای **بیشتر** برخوردار میشوید!

سن	۱-۴ سال	۵-۱۸ سال	۱۹-۲۴ سال	۲۵-۲۹ سال	۳۰-۳۴ سال	۳۵-۳۹ سال	۴۰-۴۴ سال	۴۵-۴۹ سال	۵۰-۵۴ سال	۵۵-۵۹ سال	۶۰-۶۴ سال
یک نفره	۳۳	۳۳	۴۰	۴۳	۵۸	۶۶	۹۶	۱۱۵	۱۵۸	۱۸۶	۲۰۶
زن و شوهر	براساس همسر جوانتر ۷۵			۸۴	۱۱۳	۱۳۲	۱۹۰	۲۳۰	۳۱۶	۳۶۹	۴۰۶
پدر یا مادر با یک فرزند	–	–	۶۸	۷۲	۸۷	۹۶	۱۲۴	۱۴۳	۱۸۷	۲۱۴	۲۳۴
پدر یا مادر با دو فرزند یا بیشتر	–	–	۹۶	۱۰۰	۱۱۵	۱۲۳	۱۵۲	۱۷۱	۲۱۵	۲۴۳	۲۶۲
فامیلی	براساس همسر جوانتر ۱۳۱			۱۳۹	۱۶۸	۱۸۷	۲۴۴	۲۸۵	۳۷۱	۴۲۴	۴۶۱

بیمه بیمارستانی　بیمه گروهی　بیمه عمر　بیمه دندان

(قیمتهای فوق ماهیانه و برای ساکنان لوس آنجلس میباشد و برای خارج از لس آنجلس قیمتها متفاوت میباشد)

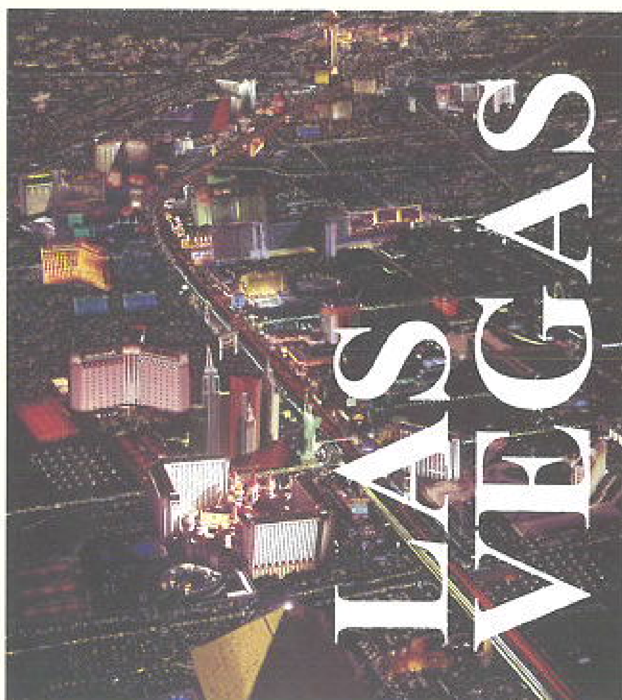


SAVE-ON
INSURANCE SERVICES

(310) 474-7283
(818) 907-7283

10835 Santa Monica Blvd., Suite 209
Ca Lic # 0693900
نبش سانتامونیکا بلوارد و وست‌وود

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر



از رحیم



بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳٦

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

NON-PROFIT ORG
U.S. POSTANGE
PAID
Permit No. 5013
Santa Clarita, CA